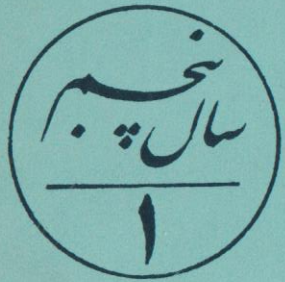


دوسیا

فلسفہ، توہیک و سیاسی کتبہ مرکزی حزب تودہ ایران



بنیادگذار دکتر تقی ارانی

www.iran-archive.com

وینا

در این شماره :

صفحه

۴

وضع کنونی ایران و وظایف مردم ما

۲۲

در باره کیش شخصیت استالین و موضع حزب توده ایران

۴۱

مارکسیسم و هومانیسم

۵۳

در معرکه خاورمیانه حکومت کودتاد رسراشیب خیانت تازه ایست

۷۶

کها و مارکسیسم

۸۱

تئوری ارزش و "علم اقتصاد"

ارگان تئوریک و سیاسی کمیته مرکزی حزب توده ایران

هر سه ماه یکبار تحت نظر هیئت تحریریه منتشر میشود .

دوره دوم

سال پنجم

شماره اول

بهار سال ۱۳۴۳

www.fan-archive.com

وضع کنونی ایران و وظایف مبرم ما

I

جنبش‌رهای بخش ملی در مبین ما، طی تاریخ درخشان همواره با کامیابیها و ناکامیها، فرازها و نشیب‌های فراوان همراه بوده است. بارها خلعهای مبین ما تا آستانه پیروزی گام نهادند ولی پیوسته توطئه‌های امپریالیستی و ارتجاعی از یکسو، تفرقه‌ها و خیانتها و برخی اشتباهات از سوی دیگر جنبش را بشکست روبرو ساخت.

کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ یکی از توطئه‌های غدارانه است که امپریالیستهای امریکا و انگلستان دست در دست ارتجاع ایران و پیرامین آن شاه، علیه استقلال و آزادی کشور ما مرتکب شده‌اند. حزب مادر موقع خود کودتای ۲۸ مرداد را چنین ارزیابی کرد:

- "کودتای ۲۸ مرداد شاه - زاهدی پس از کامیابی خود جهت حرکت تاریخی جامعه"
- "ما را وقتاً تغییر داد و آنرا بجانب قهقرا برد. پیروزی چند ساله خلق ماراد رنبرد علیه"
- "امپریالیسم و ارتجاع بباد داد و موجب تشدید استیلا و ارتجاع و امپریالیسم که در"
- "دوران پیش از کودتای تانهضت‌رهای بخش به آنها ضربات مؤثری وارد ساخته بسود"
- "گردید. این حادثه فاجعه‌ای در تاریخ اخیر کشور ما است (۱)"

حزب مادر اسناد خود رژیم کودتای ۲۸ مرداد را چنین تعریف کرده است:

- "رژیم کودتای ۲۸ مرداد از یک نظر مبرمترین بخش هیئت حاکمه (که خود مرکب از"
- "مالکین بزرگ و سرمایه داران وابسته به امپریالیسم است) بوسیله استقرار تروری"
- "تعطیل اصول دموکراسی بورژوازی و تمرکز قدرت مطلقه در دست شاه. سیاست رژیم"
- "کودتای ۲۸ مرداد اقتصادی، داخلی و خارجی سیاستی است عمیقاً ضد ملی و ارتجاعی (۲)"

رژیم کودتای ۲۸ مرداد از همان آغاز سلطه خود مابین ضد ملی و خائنانه اش را با وضوح تمام آشکار ساخت. قانون ملی شدن نفت را عملاً لغو نمود. با ورود به پیمان سنتو (بغداد سابق) بیطرفی سنتی ایران را نقض کرد. با انعقاد قرارداد دوجانبه نظامی با امریکا عملاً کشور ما را در اختیار دستگاه جنگی امپریالیسم امریکا قرارداد. با لغو قانون انحصار تجارت خارجی درهای کشور ما بسوی کالاهای کشورهای استعمارگر بازگردید و با تصویب قانون جلب و حمایت سرمایه خارجی اقتصاد ایران را بعرصه فعالیت غارتگرانه سرمایه‌های خارجی در زمینه‌های بانکی، صنعتی، بازرگانی، کشاورزی، ساختمان و غیره مبدل ساخت. رژیم کودتای ۲۸ مرداد هیچیک از تضادهای موجود در جامعه ما کامیابی نیافت. با استقرار رژیم کودتای ۲۸ مرداد تضادهای پیشین پیوسته عمیق‌تر شد و بعلاوه تضادهای تازه‌ای آشکار گردید. این وضع رژیم کودتای ۲۸ مرداد را در سالهای اخیر با بحران شدید و همه جانبه‌ای مواجه ساخته است، بحرانی که هم حیات اقتصادی و هم حیات سیاسی و اجتماعی را در بر میگیرد.

بحران کنونی اقتصادی که از رژیم کودتای ۲۸ مرداد و سیاست اقتصادی خائنانه وی سرچشمه میگردد در آغاز سال ۱۳۳۹ باوج خود رسید. تورم پول، سیروعودی سرسام آور هزینه زندگی، برهم خوردن کامل (۱) پانزدهم چهارم کمیته مرکزی حزب توده ایران (پانزدهم و سیم)

(۲) تزیه‌های هیئت اجرائیه کمیته مرکزی حزب توده ایران در پنجم هفتم کمیته مرکزی.

موازنه صادرات و واردات و موازنه پرداخت‌های ارزی، افزایش بیسابقه بیکاری، ورشکست گروه زیاده ازبازگانان و صاحبان صنایع، نکول شماره بشمارای ازچکها و سفته‌ها مظاهری از بحران اقتصادی است که رژیم کودتای ۲۸ مرداد دست و پامیزند.

یک نگاه اجمالی به چند جدول زیرین بشکل بارزی وضع بحرانی اقتصاد کشور را آشکار میسازد:

انتشار اسکناس

تاریخ	مبلغ به ریال
۳۰ / ۱۲ / ۱۳۲۵	۷۸۰۰۰۰۰۰۰
۳۱ / ۴ / ۱۳۳۲	۱۰۰۰۰۰۰۰۰۰
در پایان سال ۱۳۳۹	۱۹۳۲۰۰۰۰۰۰
در پایان سال ۱۳۲۹ چک تضمینی	۵۰۰۰۰۰۰۰۰
طبق آخرین آمار منتشره از طرف بانک مرکزی اسکناس منتشره تا پایان ۱۳۴۲ مبلغ ۲۵۳۲۰۰۰۰۰۰ ریال بوده است (از تهران اکونومیست شماره ۵۲۲ - ۱۹ بهمن ۱۳۴۲).	

بدینسان میزان انتشار اسکناس در ده ساله رژیم کودتای ۲۸ مرداد تقریباً دو برابر وضعیت افزایش یافته است.

در جدول زیر بیلبان صادرات و واردات کشور در ده سال اخیر دیده میشود:

سال	صادرات بدون نفت	واردات
سال	به هزار ریال	به هزار ریال
۱۳۳۱	۵۷۵۱۰۰۰	۵۰۳۱۰۰۰
۱۳۳۲	۸۳۱۸۰۰۰	۵۳۲۴۰۰۰
۱۳۳۳	۱۰۱۲۸۰۰۰	۵۴۲۵۰۰۰
۱۳۳۴	۸۰۳۴۰۰۰	۹۱۲۵۰۰۰
۱۳۳۵	۷۹۳۱۰۰۰	۲۰۰۸۱۰۰۰
۱۳۳۶	۸۳۵۰۰۰	۲۵۲۳۹۰۰۰
۱۳۳۷	۷۹۴۱۰۰۰	۳۲۴۵۸۲۶۰
۱۳۳۸	۷۷۰۱۰۰۰	۳۸۲۷۰۰۰۰
۱۳۳۹	۸۳۶۰۰۰۰	۵۲۶۵۷۰۰۰
۱۳۴۰	۹۵۹۱۸۰۱	۴۳۸۸۳۶۵۱
۱۳۴۱	۸۶۳۰۹۷۰	۴۱۴۶۶۵۸۸
ششماهه اول ۱۳۴۲	۲۹۴۳۶۱۹	۲۰۲۰۳۹۵۸

ارقام بالا نشان میدهد که در آستانه کودتای ۲۸ مرداد ما بیشتر از واردات بوده است ولی در سال ۱۳۳۹ سال اوج بحران واردات تقریباً به شش برابر صادرات رسیده است. وضع نامتعادل مزبور پس از تغییرات جزئی و نسبی سالهای ۴۱ و ۴۰ مجدداً در نیمه اول سال ۱۳۴۲ به نسبت سال ۱۳۳۹ سال اوج بحران میرسد.

طبق آمار منتشره از طرف اداره کل آمار و بررسیهای وزارت اقتصاد در ششماهه اول سال ۱۳۴۲ بین کشورهای واردکننده با ایران انگلستان مقام اول را با وارد نمودن کالاهایی به ارزش

۳۹۶۶۰۴۵۷۳۴ ریال (۱۹/۷ درصد واردات) داشته است . در همین مدت امریکا ۳۸۴۳۰۰۴۰۸۲ ریال کالا با ایران وارد کرده است (۱۹/۰۲ درصد واردات) .

طبق همین آمار در همین مدت دولت شهری بزرگترین خریدار کالا از ایران است . با وجود بکه کشور منجر از لحاظ صادرات کالا با ایران در مقام نهم قرار داشته ولی از لحاظ خرید جنس از ایران در مقام اول بوده است ، بدین معنی که این کشور با خرید ۱۱۶۹۲۴۵۳۸ ریال کالا از ایران به تنهایی ۱۸/۴ درصد صادرات ایران را خریداری نموده است . با توجه باینکه مقدار واردات آن با ایران طی مدت منبر ۴۴۷۹۴۲۴۷۵ ریال بوده میتوان پی برد که کشور نامبرده طی ششماه گذشته در ۴۷۷۹۴۲۱۷۴ ریال کالا بیشتر از ایران صادر نموده است .

جدول زیر ترقی شاخص هزینه زندگی را نشان میدهد (۱)

۱۳۱۵	۶/۶	۱۳۲۵	۸۳/۹
۱۳۲۰	۱۶/۰	۱۳۳۶	۸۷/۶
۱۳۲۵	۵۱/۴	۱۳۳۷	۸۸/۵
۱۳۳۶	۵۵/۹	۱۳۳۸	۱۰۰/۰
۱۳۳۶	۵۹/۹	۱۳۳۹	۱۰۸/۰
۱۳۳۲	۶۵/۴	۱۳۴۰	۱۰۹/۸
۱۳۳۳	۷۵/۸	۱۳۴۱	۱۱۰/۹
۱۳۳۴	۷۷/۱		

جدول بالا سیر اتم التزاید هزینه زندگی را نشان میدهد . پیوسته در سال ۱۳۳۹ ، سال اوج بحران آنهنگ ترقی هزینه زندگی نسبت بسال ۱۳۳۸ هشت درصد افزایش یافت . اگرچه هنوز شاخص هزینه سال ۱۳۴۲ منتشر نگشته است ولی ازهم اکنون از روی سیر ترقی قیمتها و کمبود مواد مورد نیاز عمومی میتوان پیش بینی نمود که شاخص هزینه زندگی در این سال نیز بشکل ناگهانی و بیسابقه ای افزایش یافته است .

نگاهی بموازنه بود اخاباتی ارزی در سالهای ۱۳۳۹ و ۱۳۴۰ و ۱۳۴۱ نیز قابل توجه است (۲) .

۱۳۳۹ به ملیون دلار		۱۳۴۰ به ملیون دلار		۱۳۴۱ به ملیون دلار	
بستانکار	بد هکار	بستانکار	بد هکار	بستانکار	بد هکار
۸۷۲/۱	۱۰۲۷	۹۳۹/۶	۱۰۰۴/۳	۹۹۳/۶	۱۰۳۷/۶
۱۰۵۴/۹ دلار		۶۴/۷ دلار		۱۴۴/۰ دلار	

ارقام بودجه بهترین آینه وضع بد اقتصادی کشور است . هر ساله ماشاهد افزایش جدی بدی از هزینه های نیروهای باصطلاح انتظامی کشوریم . با وجود بکه قسمت اعظم عایدات نفت بمعناوبین مختلف به بودجه های اداری و انتظامی ریخته میگردد معذلك طبق اقرار وار قام دولت هر ساله میلیاردها ریال

(۱) مجله بانك مرکزی شماره ۱۱ ، ژانویه و فوریه ۱۹۶۴

(۲) ۲۷ ، آذرماه ۱۳۴۲

کسری دارد . جدول زیر کسری بودجه رادر چهار سال اخیر نشان میدهد :

سال	کسری بودجه به میلیارد ریال
۱۳۴۰	۵/-
۱۳۴۱	۳/۳۲
۱۳۴۲	۳/-
۱۳۴۳	۳/۵

درآمد های داخلی وهمچنین در آمد های ارزی دولت ، هزینه های گوناگون دولت را که بسا مخارج کمربکن نیروهای انتظامی سال بسال سنگینتر میگردد کفاف نمیدهد . دولت های رژیم کید بسا برای ترمیم کسری هزینه های بودجه پیوسته از صندوق بانك مرکزی به برداشت های تازه ای متوسل میشوند . بدینسان تعهدات دولت ببانك مرکزی دانهما افزایش می یابد . اگر در آستانه کید تالی ۲۸ مرداد تعهد دولت ببانك ملی يك میلیارد و چهارصد میلیون ریال بود اکنون این تعهد به ۱۱۸۲۲۷ میلیارد بالغ گردیده است . شهاده رعرض دوسال اخیر سه میلیارد بر تعهد دولت در بانك مرکزی افزوده شده است . دردوران تسلط رژیم کید تا از راه عایدات نفت و صادرات و وام و غیره بیش از ه میلیارد دلار عاید خزانه دولت شده است ، معضدا اکنون دولت ایران ببانكهای خارجی بیش از هفتصد میلیون دلار مقروض است . این جریان خانمان برانداز از برکت رژیم ضد ملی کید تا همچنان ادامه دارد . بحران اقتصادی در سال ۱۳۳۹ با بحران سیاسی واجتماعی شدیدی همراه گردید . در آن هنگام انتخابات معروف به " انتخابات تابستانی " دوران نخست وزیری اقبال مفتضحانه بر اثر فشار افکار عمومی لغو گردید و شاه مجبور شد " انتخابات زمستانی " در دوران نخست وزیری شریف امامی و مجلس بیستم محصول آنرا بسازد و ماه فعالیت منحل سازد . کابینه شریف امامی بدنیال اعتصاب هفتاد هزار نفری دبیران و آموزگاران و قتل دکتر خاندعلی سقوط کرد . دکترا مینی باروش و شیوه تازه ای از طرف شاه بمقام نخست وزیری منصوب گردید .

هیئت اجرائیه کمیته مرکزی حزب توده ایران بر سر کار آمدن دولت دکترا مینی راد موقع خسود چنین ارزیابی نمود .

- دولت اکترا مینی در نتیجه تقارن د عقب نشینی که یکی درد اخل کشور بود یکی در " صحنه بین المللی بزبان امپریالیسم و ارتجاع انجام میگردد و با پیوند عمیقی بهم مربوط است بوجود آمده است . در حالیکه دولت های زاهدی ، علا ، اقبال
- دولت های دوران تعرض امپریالیسم و ارتجاع محسوب میشوند ، دولت شریف امامی رامیشود دولت مرحله تزلزل رژیم کید تا بدولت اکترا مینی رابشابه دولت دوره عقب نشینی این رژیم تلقی نمود .

اظهارات دکترا مینی فردای روز بر سر کار آمدنش مؤید بحران بود که رژیم کید تا بآن دست بگریبان بود . امینی درباره وضع اقتصادی کشور چنین گفت :

- بسا مشکلات بزرگ اقتصادی و مالی دست بگریبان هستیم . سرمایه های زیادی بهدور رفته است ، توازن بودجه بهم خورد و قوانین مالی راندیده گرفته اند .
- ما مواجه با ترقی قیمتها ، بی پولی ، فقر اقتصادی هستیم . دستگاههای اقتصادی و مالی دولت دیکر رفتی ندارد . ما باید کوشش و همتان را صرف زند کردن حیات

" اقتصادی سلطنت بکنیم "

تاکتیک عقب نشینی د کتر امینی به بیان خود او بطریق زیرین است :
" مالکین و سرمایه داران باید اگر یک تومان دارند سه ریال آترابند هند ناپتونند "
" هفت ریال بقیه را خود نگاه دارند "

از این موقع است که سیاست زرفرم و عقب نشینی با سیاست ترور همراه میگردد ، ولی در هر حال همانطور که تجربه نشان داد که مالکان در سیاست داخلی رژیم کودتا ترور نقش عمده را ایفا نمینماید .
عمق بحران اقتصادی ، سیاسی و اجتماعی در جامعه ما ، وجود تضاد های گوناگون درونی هیئت حاکمه و درآمد و نگاه امپریالیستی خود را نیرومند تر از تبلیغات عوام فریبانه و مواعید طلاکسی اصلاحات و پروکوشی درباره با اصطلاح مبارزه با فساد نشان داد و دولت کتر امینی بالاخره مجبور به استعفا شد .

روزنامه " مردم " ارگان کمیته مرکزی حزب مادر ۱۵ مرداد ۱۳۴۱ سقوط دولت امینی را چنین ارزیابی میکند :

" سقوط کابینه امینی و آمدن اسداله علم را نباید تنها یک تغییر ساده دولتی دانست . این جریان حاکی از بحران عمیق رژیم کنونی و مظهر بروز تضاد ها متعدد درونی آن و دلیل عیان و انکارناپذیری است بد رستی قضایای " حزب ما و نیروهای ملی و موکراتیک کشور درباره رژیم موجود " بطور اعم و " دولت امینی بطور اخص " .

عمیق شدن بحران و خطر سقوط رژیم و بویژه اثر از جانب اربابان امپریالیستی شاه را مجبور ساخت که از سیاست سنتی حفظ وضع موجود که بیست سال با سلطنت تعقیب میشد دست بکشد و با عقب نشینی هایی بصورت برخی اصلاحات نیم بند موافقت نماید . بدین منظور شاه پس از بیرون راندن امینی از صحنه ، خود در رأس " اصلاحاتی " که در زمان امینی آغاز شده بود قرار گرفت و در کنگره شرکت های تعاونی طرح مشهور شش ماده ای با اصطلاح اصلاحات را مطرح ساخت و در ششم بهمن ماه ۱۳۴۱ شش ماده مزبور به فرامد م گذاشته میشود .

با وجود براه افتادن تمام دستگا تبلیغاتی و میتینگ ها و تظاهرات عریض و طولی طولی نکشید که ماهیت اصلاحات نیم بند " انقلاب از بالا " روشن شد و بر همه معلوم گردید که اصلاحات ارضی رژیم کودتا یعنی فروش زمین به عد ای از دهقانان مرفه با قسط پانزده ساله و پرداخت قیمت زمین به ملاکان . طبق آخرین آمار (۱) از ۴۸۰۹۲ روستا تنها ۸۶۴۹ روستا های اربابی سلطنتی و خالصه تاکنون مشمول اصلاحات ارضی شده است و از تقریباً چهار میلیون خانوار دهقانی فقط ۷۱۵۲۶ خانوار پس از پرداخت اقساط پانزده ساله صاحب زمین خواهند گردید .

ناپیکوری و عقب نشینی های بی دربی در جریان اصلاحات ارضی بنفع مالکان همراه با تقلبات گوناگون آنان و بویژه آئین نامجدید برای اجرای مرحله دوم اصلاحات ارضی حتی قانون نیم بند اولیه اصلاحات ارضی را نیز مثله کرده است .

هدف اقتصادی رژیم کودتا از اصلاحات ارضی تبدیل استثمار ارباب - رعیتی به استثمار سرمایه داری بشکل مالکیت کولاک و زمینداری بزرگ سرمایه داری است . باید از اشتباه درباره آنچه در کشور ما رژیم اصلاحات ارضی میگذرد بپرهیزد :

" نخست از این اشتباه که محتوی عینی اصلاح ارضی و تا " نیروی دامنۀ آنرا نیبیم "

(۱) مجله بانک مرکزی ایران ، شماره ۲۴ شهریور ۱۳۴۲

" و نتوانیم ارزیابی واقع بینانه ای از وضع بد هیم . دوم از این اشتباه که از درک هدفهای اصلاح کنندگان و سمت این تحولات عاجز مانیم و در نتیجه دچار " غفلت و رخوت گردیم " (۱) .

یکی دیگر از مواد ششگانه " انقلابی شاه " قانون با اصطلاح سهیم کردن کارگران در سود کارخانه است . هدف عمده سردمداران رژیم از این عمل ایجاد پایگاه اجتماعی برای خود در طبقه کارگر است . هدفهای دیگر این قانون تفرقه اندازی در صفوف کارگران ، آشتی دادن منافع متضاد طبقاتی و جلوگیری از اضافه مزد است . طبق قانون مزبور کارفرمایان متعهد میشوند در ازای نشدند استثمار ، افزایش تولید و کم کردن ضایعات در آخر هر سال مبلغ ناچیزی بمنابۀ پاداش بکارگران تا آنکه به نمایندند .

باید دانست که کارگران صنایع نفت ، راه آهن ، سیمان ، دخانیات ، کارخانه های قند و بطور کلی کارخانه های دولتی از استفاده از این قانون مستثنی شده اند . طبق اظهارات آقای پرتو اعظم در سمینار سهیم کردن کارگران که اخیراً در وزارت کار تشکیل گردیده است :

" تا ۲۵ فروردین ۴۵۱ پیمان در کارگاههای صنفی و تولیدی کشور منعقد و پنجاه هزار پیمان و هشتاد و چهار کارگزار مزایای این قانون برخوردار گردیده اند " .

صرف نظر از ماهیت عوام فریبانه قانون مزبور و با توجه باینکه طبق آمار رسمی تعداد کارگران در ایران به ۱۳۷۷۰۶۰۲ نفر بالغ میگردد (۲) ، آشکار میشود که این قانون دردی از درد های بیشمار طبقه کارگر ایران را درمان نخواهد نمود و کارفرمایان از این قانون بمنابۀ وسیله جدیدی برای تشدید استثمار کارگران استفاده خواهند نمود .

فروش کارخانه های دولتی یکی دیگر از مواد ششگانه " انقلاب شش بهمن شاه " است . با این اقدام قسمت اعظم بخش دولتی اقتصاد کشور که حاصل ده ها سال رنج و زحمت اکثریت مردم زحمتکش ایران است دودستی بیک مشت مالکین تسلیم میگردد .

درد ورنی که در همه جا کشورهای کم رشد تمام هم خود را به بسط سریع بخش دولتی اقتصاد خویش بمنظور ایجاد و تحکیم پایگاه اقتصادی دولت در برابر امپریالیسم و احراز استقلال اقتصادی مصروف میدارند ، در میهن ما این بخش به بهانه های مبتذل الغنا میگردد و گستاخانه نام این عمل کاملاً خائنانه و عمیقاً ضد ملی " انقلاب " و " سپردن کار مردم بمردم " گذاشته میشود .

سپاه دانش یکی دیگر از عناوینی است که جار و جنجال وسیعی را در داخل و خارج کشور برانگیخته است . گویا با این ابتکار شاهانه بیزودی بیسواد ی از کشور ما برای همیشه رخت برمی بندد و ظلمت جهل جای خود را به نور علم میسپارد .

واقعیات سرسخت ماهیت عوام فریبانه این اقدام سردمداران رژیم کودتا را نیز فاش میسازد . اعزاز و هزاردیوانی و پیمانه های و حقوق و انضباط گروهبانی به روستاها حد اکثر در صورت ایجاد همه گونه امکانات تحصیل از لحاظ مکان ، کتاب و غیره خواهد توانست فقط سالیانه بیست و پنج هزار کودک باسواد که در دوره چهار ساله تحصیلی را خاتمه داده اند به جامعه تقدیم دارد و حال آنکه در کشور ما تقریباً سه میلیون و نیم اطفال بسن ۱۳ تا ۷ فقط ۴۱٪ میتوانند بد رسه راه یابند و بقیه که در حیدود دو میلیون و هفتصد هزار کودک است از نعمت تحصیل محرومند (۳) .

(۱) تزهائی درباره تحولات اخیر کشور ، روزنامه " مردم " ، دوره پنجم ، شماره ۴۰
(۲) نشریه شورای عالی اقتصاد ، شماره ۷ ، آبانماه ۱۳۳۳ ، صفحه ۸۸
(۳) سرفقاله روزنامه اطلاعات ، ۲۳ اردیبهشت ۱۳۴۲

در کشوریکه هشتاد درصد اهالی آن بیسوادند و هر ساله ۲/۵ درصد بر نفوس آن افزوده میگردد بانام پرسروصدای "سپاه دانش" بی سوادى از میهن مارخت بر نمی بندد . سیاست رسمی دولت در زمینه فرهنگ جلوگیری از بسط آموزش عالی است . شرایط د شواررود به دانشگاه و شهریه کم شکن عملا راه تحصیل عالی را بر روی مردم بسته است . گستاخی شاه و رژیم کود تا بحدی است که این سیاست جهالت گمتری را فرهنگ پروری نام میگزارند .

ماده مربوط بملی کردن جنگلها نیز که از طرف مالکان و در درجه اول از جانب دربار پهلوی برخلاف قانون نصب و تصرف شده بود در قلموس اصلاحات محمد رضا شاه بنشابه يك کام بزرگ انتقال بی قلمداد شده است .

درباره اصلاح آئین نامه انتخابات و دادن حق انتخابات بزنان یکی دیگر از ثمرات "نوع شاهانه" هرجیحت و تفسیری زائد بنظر میرسد . نگاهی به چگونگی انتخابات مجلس بهیست و یکم و سیاهه کسانی که بمعرفی سازمان امنیت و اطلاعات جای نمایندگان واقعی خلق را اشغال نموده اند گویا تراهرسخنی است . شاه با این اقدامات خود حتی آخرین ظواهر دموکراسی را رعایت ننمود و دستگهائی را بانام مجلس شورا و مجلس سنا برای تملق و چاپلوسی و تائید و تصویب منیات ملوکانه بوجود آورد .

II

در بالا باختصار و بر پایه واقعیات عبارات اقدامات باصطلاح اصلاحی شاه را بررسی کردیم و ماهیت نیم بند و کاذب آنرا نشان دادیم . حزب مادرباره این اصلاحات ملوکانه بویژه در مورد اصلاحات ارضی از همان نخستین روزهای اعلام آن موضع خود را روشن نمود . است . ما معتقدیم که باید تمام دهقانان کم زمین و بی زمین بطور رایگان صاحب زمین شوند و شرکتهای تعاونی تولیدی دهقانان برای ایجاد کشاورزی نوین و مکانیزه از هر باره تقویت گردد .

در کلیه اقدامات باصطلاح اصلاحی شاه هیچ گامی در جهت استقلال و خروج از یمنهای نظامی و بیطرفی، در جهت احیاء قانون ملی کردن صنایع نفت و احیاء قانون انحصار تجارت خارجی و حمایت واقعی از صنایع داخلی و صنعتی کردن کشور و بالاخره هیچ قدمی در جهت احیاء حکومت قانونی و دموکراتیزه کردن جامعه ما برداشته نشده و نمیشود . بنابراین انتظار تخفیفی در روخات اوضاع اقتصادی و سیاسی واجتماعی کشور نمیتوان داشت . رژیم کود تا با وابسته کردن بیشتر کشور به اقتصاد امپریالیستی و وابسته کردن بیشتر سیاست خارجی و نظامی و با ایجاد محیط ترس و رعب و ترس و دست زدن بیک سلسله اقدامات ضد دموکراتیک که در انتخابات قلابی مجلسین در ۲۶ شهریور سال گذشته باوج خود رسید . بر آخرین بقایای استقلال و آزادی خط بطلان میکشد ، وضع اقتصاد کشور را روز بروز بد تر و بحرانی تر میسازد و نفرت و خشم طبقات واقشار جامعه را بیش از پیش علیه خود برمی انگیزد .

در چنین شرایطی انتظار هیچ شیبی برای رژیم کود تا که قادر به حل هیچیک از تضادهای عمده جامعه مانیتست نمیتوان داشت . رژیم کود تا محمول این تضادها و از بین رفتن این تضادها فقط با از بین رفتن رژیم کود تا امکان پذیر است .

در محافل حاکیه علی الاصول علل اصلی بحران عمیق موجود در جامعه ما کاتار گذاشته شده و معمولاً دلایل و پدیده هائی که خود معلول بحران حاضر است سخن میرانند . مثلاً آقای عبدالحمید

بهنیا درباره وضع اقتصاد کشور درد و مین کنفرانس بازرگانی که در اسفند ۱۳۴۱ در تهران تشکیل گردید چنین میگوید :

- " افکار سالم تا بمید مینماید که معاملات و فعالیت کافی نیست . دوره بعد از بحران "
- " بیش از اندازه طولانی شد . چاره جوئیهای دولت باندازه لازم موثر واقع "
- " نگردید . مردم شکایت دارند و این شکایت حق است که فعالیتهای اقتصادی "
- " احتیاجات آنها را مرتفع نمیسازد . . . موضوع بیکاری را چاره نبخشید . نگرانی "
- " اشتغال جوانان تحصیل کرده یا عادی که از مدارس خارج میشوند و بانظارت "
- " کار وارد جامعه میگردد حل نشده است . در محیط هیچ خانواده ای اعم از "
- " خانواده کارمند یا سرمایه دار یا کارگر افق روشن نیست و اگر فکر آیند هم "
- " صرف نظر شود منتظر حال شدن خوش بینی نمیشاند . "

اعتراف آقای بهنیا که در آن هنگام در رأس وزارت دارائی قرار داشت جان تردیدی درباره وضع وخیم موجود که میهن ما بر اثر سیاستهای ضد ملی رژیم کود تا دچاران گشته است باقی نمیگذارد . روزنامه اطلاعات مدافع سرسخت رژیم کود تا در شماره ۲۳ اسفند ماه ۱۳۴۱ خود درباره وضع بحرانی اقتصاد کشور چنین مینویسد :

- " دولت آمد گفت چون تورم ارزی داریم دروازه های مملکت را بند و ن فید و شرط "
- " باز میگذازم تا هر کس هر چه بخواهد وارد و صادر کند . این سیاست کود کسانه "
- " اقتصادی که مملکت را شکست . مملکتی که چیزی برای صادر کردن نداشته هر چه "
- " داشت و داشت داد و خدایا بانهای تهران تهدیل به نمایشگاه متمعه بین المللی "
- " شد . . . صنایع جوان ایران در عرصه رقابت با محصولات خارجی تاب تحمل "
- " نیاورد ، تولید داخلی روز بروز کاهش یافت ، قیمتها بنحو سرسام آوری رصافزایش "
- " گذاشت ، خارجی بجای سرمایه گذاری در مقام بازاریابی برآمد ، اختلاف طبقاتی "
- " در میان مردم فاحشتر گشت و خلاصه روزی رسید که با آنهمه امکانات ناگزیر شد "
- " بازیان بی زمانی اعلام ورشکستگی کند . "

اعتراف آقای سعودی مدیروزنامه اطلاعات که خود یکی از پایه گذاران و سردمداران رژیم کود تا است بهترین سند محکومیت این رژیم است که ابتدائی ترین اصول انسانی را زیر پا گذاشته و استقلال سیاسی و اقتصادی کشور را به بهای بقای خود با و ال استریت پنتاگن و سیتی معامله کرده است . آقای پیرنیا استاد دانشگاه حقوق و رئیس موسسه تحقیقات اقتصادی دانشگاه تهران در سخنرانی خود در سالن اجتماعات بانک مرکزی ایران برای خلاصی از بحران نسخه کهنس اقتصاد دان مشهور انگلیسی را برای کشوری رشد نیافته نظیر کشور ما تجویز میکنند و چنین میگوید :

- " از آنجائیکه نظام اقتصادی ایران مبتنی بر اصالت فعالیت خصوصی و آزاد است و "
- " توسعه اقتصادی کشور باید در چهارچوب این نظام اقتصادی انجام شود در "
- " چنین نظامی تمامی افراد بتوسعه فعالیت و تا سیسات یعنی میلی به سرمایه "
- " گذاری نقش اساسی واصل دارد . نقش دولت محدود است به امر موجود آوردن "
- " شرایط مادی واجتماعی لازم برای رشد و تکامل فعالیت خصوصی و آزاد ، شرایط "
- " مساعدی مانند ساختمان راه و بندرها و فرودگاهها و دایر ساختن پست و "
- " تلگراف و احداث و اداره سد های بزرگ و صنایع سنگین "

آقای پیرنیا اضافه میکند :

- " در حال حاضر نبودن میل کافی بسرمایه گذاری مهمترین علت بحران اقتصادی و"
- " بزرگترین مانعی است برای اینکه توسعه اقتصادی کشور سرعت کافی بدست"
- " بیآورد . برای رفع این مانع باید از اصول و روشهای سیاست مالی توأم با"
- " سیاست پولی استفاده شود ."

آقای پیرنیا مانند کینس نبودن میل کافی بسرمایه گذاری را مهمترین علت بحران اقتصادی مینماید . گویا بحران اقتصادی حاضر که جزئی از بحران عمومی رژیم کودتاست تنها بمیل و اراده این یا آن سرمایه دار بسرمایه گذاری وابسته است و گویا با ترقی و یا تنزل نرخ بهره و یا با کم و زیاد شدن اعتبارات بانکی علاج پذیر است .

اشتهاه اساسی کینس و پیروانش همین اصل جلوه دادن عامل ذهنی در پدیده های اجتماعی و اقتصادی است . نسخه کینس که در مورد کشورهای رشد یافته تجویز شده است از بروز بحران های متناوب اقتصادی اضافه تولید در این کشورها مانع بعمل نیامد تا چه برسد بکشور کم رشدی مانند کشور ما که رشد و تکامل آن بشکل بسیار بطئی و ناهنجاری در جریان است و با هزاران نخ مرئی و نامرئی با اقتصاد انحصارهای امپریالیستی وابسته است .

امپریالیسم مانع رشد طبیعی کشور ماست . کشور ما بزائده ای از اقتصاد امپریالیسم تبدیل شده است . انحصارهای امپریالیستی از کشور ما بشبه بازار فروش پنجل های خود ، بازار سرمایه گذاری ، بازار خرید مواد اولیه ارزان مورد نیاز خود استفاده مینمایند . کشور ما در واقع در درجه اول جولانگه غارت انحصارهای امپریالیستی است . متأسفانه آقای پیرنیا این عامل عمده را در استدلال خود بکلی از نظر دور داشته اند .

آقای پیرنیا بدنیال سرمایه های ناچیز این یا آن سرمایه دار ایرانی میگردد ولی فراموش کرده است که کشور ما یکی از کشورهای نادری است که هر ساله نزدیک چهارصد میلیون دلار عایدات نفت دارد . اینست منبع عظیم سرمایه گذاری که در صورت احیا ملی شدن صنایع نفت میزان آن چندین برابر میگردد . کدام سرمایه دار ایرانی است که صاحب چنین سرمایه ایست .

آقای پیرنیا فراموش کرده است که قسمت اعظم ثروت کشور ما هر ساله بمیزان ۱۷ میلیارد ریال صرف مخارج نظامی کشور فقیری مانند مینماید . بجواشی پرداختن بدردی یاد و نخواهد کرد . بنابراین علت اصلی بحران کنونی را باید در سیاست رژیم کودتا جستجو نمود . بجواشی پرداختن

آقای خوشکیش مدیرکل بانک ملی ایران در پنج بهمن ۱۳۴۲ در نطق خود درباره بحران اقتصادی توضیحات زیرین را میدهد :

- " بحران یادریک رشته مخصوص از اقتصاد بروز میکند و یا جنبه عمومی دارد . در کشور ما"
- " بحران در یک رشته مخصوص همیشه ظاهر میشود . بطور مثال معاملات زمین چندین"
- " مرتبه راکد شد و مجدداً رونق گرفت و قس علیهذا . اما بحران اخیر در این کشور"
- " یک بحران عمومی بود و تا آنجا که من اطلاع دارم نظیر چنین بحرانی را ندانسته ایم"

آقای خوشکیش بلافاصله اضافه میکند :

- " بعقیده اینجانب طبقه خاصی در ایجاد این بحران مشغول نیست . بویژه اگر گوئیم"
- " دولت تقصیر داشته است خطای محض است ."

پس از تیره بی چون و چرای ولینعمتان خود آقای خوشکیش اظهار میدارد :

- " بعقیده اینجانب بحران اخیر کشور ما معلول تورم اعتبارات تولید زیاد است" (۱)
- آقای خوشکیش علت عمدتاً تورم اعتبارات را گشایش چهارده بانکه جدید در عرض سه سال (از ۱۳۳۵ تا ۱۳۳۸) ذکر میکند . اکثریت این بانکهها بانکههای مختلط اند . قانوناً ۴۹ درصد سرمایه آنها متعلق بخارجیان است ولی عملاً تحت کنترل سرمایه های خارجی قرار داشته و اداره میگردد . اما درباره " تولید زیاد" البته منظور آقای خوشکیش اضافه تولید در ایران نیست . آقای خوشکیش مصلحت خود و اربابان خود را چنین دانسته است که سیاست درهای بازار را که منجر به پرشدن بازارهای ایران از کالاهای رنگارنگ خارجی است " تولید زیاد" نام دهد .

بدینسان از گفته های آقای خوشکیش میتوان نتیجه گرفت که علت عمدتاً بحران کنونی سرمایه های خارجی است که بصورت پول یا کالا بر اثر سیاست ضد ملی رژیم کودتا آزادانه به کشور ما سرازیر شده و بازارهای ایران را عرصه تاخت و تاز و غارتگری خود قرار داده اند . از آنجائیکه دولت های ایران در ولت های دست نشانده هستند و در همه حال مجبورند در درجه اول منافع اربابان را در نظر گیرند و چون تلفیق منافع غارتگران اربابان آنها با منافع مردم ایران امکان پذیر نیست ، بنابراین انتظار جلوگیری از بحران و تعقیب یک سیاست اقتصادی سالم و ملی از دولت های رژیم کودتا که بقای خود را به اجسرای وظیفه دست نشانده می یونند انتظار عینی است .

بدیهی است آقای خوشکیش باین نتیجه گیریهای ناممکنیت موافقت داشته باشند . این آقای اقتصاددان نظمی که در رأس یکی از مهمترین مؤسسات مالی کشور قرار دارد میخواهد با توصیه و موعظه مسائل اقتصادی جامعه ما را حل کند . او میگوید :

- " من معتقدم که بازار باید انصاف داشته باشد ، طلبکار به بستانکار خود فشار وارد نکند و با و مهلت بدهد ، کارها گردش صحیح خود را داشته باشد . باید افراد متخصص وارد بازار شوند ."

رکود بازار و بحران عمومی همه جانبه عدم رضایت مردم را برانگیخته است تا جائیکه روزنامه اطلاعات هم مجبور میشود این عدم رضایت را بنحو مخصوص بخود در صفحاتش منعکس نماید . در اطلاعات چنین میخوانیم :

- " شما نگاه کنید در همین شهر تهران ببینید ناراضای مردم معلول چیست ؟ آیا مردم"
- " سیاست خارجی دولت نظر خوش ندارند ؟ از برنامه دولت راضی نیستند ؟ یا"
- " ترکیب کابینه مخالفند ؟ بالاخره دولت خطای غیر قابل عفو کرده که نمیتوانند"
- " فراموش کنند ؟ اگر هر کدام از اینها و امثال این علل و عوامل باعث این ناراضای"
- " بود که در مردم هست و منکرش نمیتوان شد آدم دلش نمیسوخت ولی در واقع"
- " هیچکدام از آنها دلیل عصبانیت ، خشم ، ناامیدی و ناراضی نیست . بلکه"
- " مردم را مسائل مثل گوشت ، مثل نان ، مثل ماهی ، مثل درو ، مثل برنج و سبزی"
- " از کوره بدست میزند و برای خاطر همین امر جزئی پیش پا افتاده است که روز"
- " بروز مردم ما بیوس تر و بدبین تر میشوند و بدولت فحش میدهند ."

نویسنده مقاله اطلاعات میخواهد و انمود کند که گویا تمام عدم رضایت مردم معلول کمبود گوشت

(۱) تهران اکونومیست ، ۲۳ اسفند ۱۳۴۲ ، شماره ۵۲۴

(۲) روزنامه اطلاعات ، ۲۶ دی ماه ۱۳۴۲

وماهی و دارو وغیره است . چنین تعمیری جز توهین ب مردم هشیارایران چیز دیگری نیست . آقای عباس مسعودی گیاهنوزنمیدانند که مردم ایران با حکومت غاصب و مطلقه شاه ، با سیاست خارجی و داخلی استقلال برپا داده ای ، با اقدامات ضد ملی او در کلیه زمینه های اقتصادی ، اجتماعی ، سیاسی و فرهنگی مخالف اند . آقای عباس مسعودی از این حقیقت کاملا با اطلاع است و خود را به نفع میدان میزند .

روزنامه پیغام امروز درباره وضع استان فارس چنین مینویسد :

" قبول بفرمائید که زندگی برای مردم فارس آنچنان مشکل و طاقت فرسا شده که يك مقال و دو مقال و يك كتاب و دو كتاب نمیتواند این رنجها و سختی ها را تفسیر و تشریح کند از كساد بازار و نابسامانی پیشه وران بنویسیم : با كارمند دولت صحبت میکنی از وضع پریشان خود مینالد ، با پیشه ور بازار حرف میزنی هزار جور بد بختی ها و مشکلات كار خود را عرضه میدارد ، با پیر صحبت میکنی از روزگار گذشته صحبت میکند و سر بحسرت و اندوه حرکت میدهد ، با جوان حرف میزنی بزمین وزمان و همه چیز بد بین و بی اعتماد است ، با جمیع خانواده ها گفتگو میکنی هر يك بغرا خود را در روزگار خود گله دارد و زندگی را بستانه حلقه دارد بر گلوی خود آنها را زجر کش کرده توصیف میکند . کمی از این کاخهای گرم و گیوا بیرون بیایید و با مردم حشر و نشر کنید . . . در بخت که تبلیغاتی کسه خود مان براه انداختیم مارا فریب داد . بهشت را با فارس ملول و افسرده عوض کرده ایم " . (پیغام امروز مورخ اول دیماه ۱۳۴۲)

این تابلوی تا مژگور اندوه خیز منحصر به استان فارس نیست . از برکت سلطنت مطلقه محمد رضا شاه و رژیم کودتا در سراسر ایران بهر کجا که روی آسمان همین رنگ است . در چنین شرایطی است که دولت آقای حسنعلی منصور بر سر کار میاید . کابینه ایشان از همان روز نخست به کابینه اقتصادی مشهور شده است . او مدعی است که میخواهد بر کوه و کسادی خاتمه دهد . آقای حسنعلی منصور در ضمن طرح برنامه دولت در مجلس در این باره چنین میگوید :

" نخستین و فوری ترین هدفهای دولت پایان دادن قطعی و سریع به سرکود فعلی و ایجاد کار برای بیکاران و فراهم نمودن موجبات تجدید و توسعه فعالیتهای اقتصادی است طبق اصول برنامه که اکنون بعرض مجلس میرسد در نیمه دوم فروردین ماه ۱۳۴۳ تا اواخر و روشهای سیاست رونق اقتصادی اعلام و ملافاصله اجرای آن با هدايت و تحت نظر رئیس دولت آغاز خواهد شد . دولت ایمان و اعتقاد راسخ دارد که پایان دادن بر کوه فعلی که در اثر عدم هم آهنگی سازمانهای اقتصادی و تأسیسات روحی ناشی از اعلام روشکستگسی غیر واقع منکلت بوجود آمده بود با اتخاذ يك سیاست منطقی و سالم اقتصادی امکان پذیر میباشد " . (اطلاعات ، ۱۹ اسفند ۱۳۴۲)

پس از چندی برنامه رونق اقتصادی دولت آقای حسنعلی منصور منتشر شد . در این برنامه مهمترین و فوریترین اقدام دولت برای رفع رکود اقتصادی لغو انحصار قند و شکر ، رفع محدودیت معاملات چای ، انحلال شرکت با بربری وزارت دارائی و در يك کلمه سیاست رونق اقتصادی دولت در زیر عنوان " سپردن کار مردم به خود مردم " خلاصه میگردد .

د ر قاموس رژیم کودتا واگذاری کار مردم به خود مردم یعنی الغاء قسمتی از بخش دولتی اقتصاد بسود بخش خصوصی که با فروش کارخانه های دولتی شروع شده و اکنون دامنه آن به لغو انحصار قند و شکر و رفع محدودیت خرید چای و انحلال شرکت با بربری وزارت دارائی بسط می یابد . اما عطفش سرمایه داران بزرگ که بد روغ خود را بجای همه مردم قلمداد میکنند با لغو یكی د و انحصار و یا انحلال این یا آن مؤسسه اقتصادی دولتی رفع نمیکرد . آنها کیسه های بزرگتری برای غارت بیت المال عمومی دوخته اند .

مجله تهران اکتونومیست بلندگوی همین گروه از سرمایه داران در مقاله ای تحت عنوان " به پیش چنین مینویسد :

" مردم منتظرند انحصار خانیاات و حتی انحصار استخراج منابع نفتی از بین برود .
" تاهرا ایرانی بتوانند در کشور خود ش در کارهای تولیدی مهمی مانند نفت ، دخانیات ، شایات و غیره سرمایه گذاری کنند و تولید کشورش را با لایبردند اینکه بهر جاد است .
" بزند بگویند انحصار د ولست است " . (۱)

نقش دولت در رشد اقتصاد کشور از مدت ها پیش در ایران مطرح شده است . نظریه عدم مداخله دولت در امور اقتصادی کشور ما بین توده های مردم کشور عقب مانده ای مانند کشور ما هوادارند . ولی این تئوری بهر روشی در محافل سرمایه داری ملی بویژه در محافل سرمایه داری بزرگ که با انحصارهای امپریالیستی همکاری دارند هواداران زیادی دارد . این محافل میخواهند از دولت فقط بعنوان كك و یا بر فعالیت اقتصادی خود استفاده نمایند . تحت عنوان همین شعار عدم مداخله است که بنفیع انحصارهای امپریالیستی و سرمایه داران کمرباد در ایران قانون انحصار تجارت خارجی عملا لغو گردید . در زیر همین شعار است که کارخانه های دولتی فروخته میشود . برای تأمین نظر همین محافل سرمایه داری است که علم در کنفرانس دوم اقتصادی میگوید ماکاری بشماند آریم ، مافقط نقش روشن چرخهای اقتصادی کشور را ایفا مینمائیم . (۲)

برای تأمین همین نظر است که امروز حسنعلی منصور برخی انحصارهای دولتی را لغو میکند . منطلق همه این اقدامات ، تسهیل دخالت و نفوذ بیشتر سرمایه های خارجی در داخل کشور و غارت با زهم بیشتر بازار داخلی بوسیله سرمایه های انحصارهای امپریالیستی و سرمایه های بزرگ ملی است و بالاخره برای تأمین همین نظر است که آقای خسرو شاهی رئیس جدید اطاق بازرگانی میطلبد کسه در مسائل اقتصادی مورد شور قرار گیرد .

در این اواخر بحث درباره نقش دولت ، ضرورت مداخله و یا عدم مداخله آن خواه ناخواه به بحث درباره چگونگی راه رشدی که کشور باید اختیار کند کشانیده شده است . برای توضیح بیشتر در اطراف مطلب اخیر لازم میاید به نکاتی چند توجه کنیم .

اولا در رشد و تکامل نیروهای تولیدی در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره دردوران امپریالیسم تا بلاات متضادی وجود دارد . از يك سو صد و سرمایه علیرغم صد و رکالا در شرایط معینی بر شد صنعت در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره کمک میکند و از سوی دیگر شیوه ها و اشکال اسارت ملی و استعماری که از ماهیت امپریالیسم نتیجه میگردد از رشد همه جانبه نیروهای تولید که بر اثر پیدایش روابط سرمایه داری امکان پذیر است جلوگیری میکند . باین جهت است که در طرح مسئله رشد و تکامل نیروهای تولید

(۱) تهران اکتونومیست ، اردیبهشت ۱۳۴۲ شماره ۵۳۱
(۲) بهمن ماه ۱۳۴۱

در کشورهای نیمه مستعمره همیشه باید در جانب آنرا مورد توجه قرار داد. اگر تنها جهت صد و سرمایه برخلاف صد و کالا که باعث رشد نیروهای تولیدی در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره میگردد توجه کنیم به نتیجه غلطی میروسیم که گویا عمل امپریالیسم در این کشورها بطور عینی مثبت است و اگر تنها آنطرف قضیه یعنی نقش ترمز کنندۀ امپریالیسم را در این کشورها در نظر قرار دهیم در اینصورت به نتیجه نادرستی درباره ساختمان اجتماعی و اقتصادی کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره میروسیم.

ثانیا مسئله د یگری که باید در مورد رشد و تکامل نیروهای تولیدی مورد توجه قرار داد بی باشد ن عدد کثیری از تولید کنندگان کوچک و متوسط کالا است که نتیجه طبیعی رشد مناسبات سرمایه داری در شهرود است. آهنگ بی باشد ن خورد و تولید کنندگان شهرود ه بر اثر کمی امکانات و بیوزره بر اثر نقش ترمز کنندۀ امپریالیسم بر مراتب سریعتر از رشد صنعتی شدن این کشورهاست. رشد صنعتی ضعیف مزبور قادر نیست همه خورد و تولید کنندگان کوچک که بر اثر رشد مناسبات سرمایه داری بی باشد ن اند به خود جذب نماید. بدین ترتیب شماره دهقانان بی زمین و خورد و تولید کنندگان بی باشد ن شهرود با سرعت افزایش می یابند و حال آنکه اشتغال کارگران جدید در صنایع به نسبت خیلی کمتری انجام میگردد. در نتیجه شماره بیکاران و افزایش فقر عمومی و پائین آمدن قدرت خرید بیکاری از امراض مزمن جامعه تدیل میگردد. بیکاری بی سابقه در ایران مظهر این عدم تطابق است.

ثالثا نقطه قابل ذکر در مورد چگونگی رشد در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره آنستکه در روان امپریالیسم با پیوند به بازارهای امپریالیستی انجام میگردد. بنابراین سیر رشد نیروهای تولیدی باید لاعلاج با منافع انحصارهای امپریالیستی سازگار باشد و از همین جهت است که رشد در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره همه جانبه نبوده و بشکل یک پهلو و ناهنجار انجام میگردد.

اصالت بخش خصوصی و مخالفت با بخشی دولتی همراه با جهات سگانه بالا مضمون سیر رشد اقتصادی کشور ما را تشکیل میدهد. رژیم کودتا آن فرم سیاسی ایست که در خارج بانکا امپریالیسم و در داخل با پشتیبانی مرتجعترین طبقات حاکمه و بوسیله زور و فریب ما اجرا می شود. رشد ناهنجار، بیکاری مزمن، تحکیم بیشتر وابستگی اقتصادی و سیاسی نظامی به اردوگاه امپریالیستی از مظاهر طبیعی چنین نوع رشدی است.

بدیهی است در چنین اوضاع و احوالی کشور ما قادر به پیشروی قابل ملاحظه ای نخواهد بود. این درست است که بطور مطلق و بنا بر ضرورت تحول زمان ترقیاتی در کشور ماصورت میگردد. اینجا و آنجا یک کارگاه و یا یک مؤسسه تازه تأسیس میشود، در اینجا یا آنجا سادی ساخته میشود، ولی بطور نسبی شکاف مابین کشور ما و کشورهای پیشرو همواره عمیقتر و وسیعتر میگردد. اعتراف آقای دکتر عالیخانن وزیر اقتصاد در جلسات اکافه که اخیرا در تهران تشکیل گردیده است از این جهت دارای اهمیت است. آقای دکتر عالیخانن در این جلسه چنین میگوید:

- "میزان رشد اقتصادی سالانۀ کشورهای در حال رشد آسیا در دهۀ گذشته به ۴/۳ درصد تخمین زده شد. معذک میزان افزایش درآمد سرانۀ مردم این کشورها"
- "در این دوره فقط ۲ درصد در سال بوده و حال آنکه در طی همین مدت در کشورها"
- "تکامل یافته درآمد سرانۀ سالانۀ در حد ۲/۷ درصد افزایش داشته است. این"
- "فاصله روز افزون که بین ممالک در حال رشد و ممالک پیشرفته وجود دارد با توجه به"
- "ارقام درآمد سرانۀ این دو گروه بیشتر آشکار خواهد شد. در طی همین ده سال"
- "درآمد سرانۀ کشورهای آسیائی بر مبنای قیمت های ۱۹۵۰ از ۷۲ دلار به ۸۹ دلار"

"رسیده بود و حال آنکه در طی همین ده سال درآمد سرانۀ کشورهای رشد یافته"

"از ۸۲۹ دلار در سال به ۱۰۸۹ دلار در سال افزایش یافت. بحبارت دیگر"

"میزان افزایش درآمد سرانۀ مردم قاره ما در طی ده سال از ۱۹۵۱ تا ۱۹۶۰"

"فقط ۱۷ دلار بالارفته و در مقابل درآمد سرانۀ ممالک پیشرفته در طی همین مدت"

"۲۵۰ دلار افزایش پیدا کرده است. گرچه فعالیت های وسیع کشورهای قاره"

"ما برای رهائی از رکود اقتصادی و فراهم آوردن شرایط پیشرفت اقتصادی متکی"

"بخود مایه خوشوقتی و موجب رضایت خاطر است، اما این حقیقت که کشورهای"

"ما با وجود پیشرفت و ترقی مرتها از ممالک صنعتی عقب تریافتند نمیتواند موجب"

"نگرانی و ناراحتی خیال نشود. . . ."

در همین زمینه اظهارات آقای مهدی سمیعی رئیس کل بانک مرکزی در اولین سمینار بانکهای آسیائی قابل توجه است. آقای مهدی سمیعی درباره آهنگ رشد کشور ما چنین میگوید:

"آهنگ رشد یکۀ در کشورهای ما حاصل آمده پس حقیر مینماید و بهیچ وجه رضایت"

"بخش نیست. این آهنگ رشد نه تنها از برخی مناطق در حال توسعه اروپائی"

"جنوبی پائین تراست بلکه بهای کشورهای امریکای جنوبی که در امر توسعه همپای"

"ما هستند نیز نمی رسد. از این قرار تا ما خود را بطراز کنونی کشورهای اروپائی"

"باختری برسانیم هشتاد یابد سال گذشته است و این بی شك آنچه مورد نظر"

"ماست نمیتواند بود."

اعتراف آقای وزیر اقتصاد و رئیس بانک مرکزی که در مراسم مهمترین بنگاههای اقتصادی کشور قرار دارند جای هیچ تردیدی ربابقی نمیگذارد که راه رژیم کودتا راه ابدی عقب ماندگی میهن، راه تحکیم بازهم بیشتر وابستگی کشور، راه فقر و جهل و مرض و بیکاری، راه اسارت و استعمار نوین است.

از رژیم کودتا که بازو و پول امپریالیسم و ارتجاع بر کشور ما تحمیل شده است انتظار دیگری نمیتوان داشت. هر حاکم دست نشانده اجرا کنندۀ فرامین اربابان خود است. بر کسی پوشیده نیست که بانکهای جهانی امپریالیستی برنامه های عمرانی و مالی ما را تجویز میکنند. پنتاگن نوع اسلحه، عددۀ نفرت، تاکتیک و استراتژی ارتش ما را تعیین مینماید. وزیرا خارجه امریکا و انگلیس سیاست خارجی ما را دیکته میکنند. بدینسان علیرغم تبلیغات گوش خراش رادیو تهران و نعره های وزیرا جویای مال و منال و نام از دولت های ایران هیچ معجزه ای انتظار نمیتوان داشت. راه خلق از راه دشمنان خلق جدا است.

III

برای مطالعه راه رشد و تکامل و آهنگ رشد هر کشوری توجه به چند نکته زیرین ضروری است:

- اولا ساختمان اقتصادی - اجتماعی کشور در چه مرحله ای از تکامل است.
- ثانیا کشور از چه امکانات طبیعی و انسانی برخوردار است.
- ثالثا چگونه حکومتی بر سر کار است.
- رابعا چه شیوه رشدی را برگزیده است.

کشور ما از لحاظ ساختمان اقتصادی - اجتماعی در مرحله فقیر از ثنود الیسم سرمایه داری است. بقایای روابط فئودالی هنوز بقدر زیاد دست و پایی رشد نیروهای تولیدی را بسته است. کشور ما از

امکانات طبیعی و انسانی فراوان برخوردار است . حکومت ایران مدافع مالکان و سرمایه داران و است با امپریالیسم است . راه رشد اختیار شده راه رشد سرمایه داری و وابستگی هرچه بیشتر به اقتصاد امپریالیستی است .

چنین راه رشد ضد ملی و استقلال برپا داده و راز دیرزمانی خلقهای میهن ما محکوم نموده اند . حزب توده ایران در پیشاپیش همه مردم ایران عقیده دارد که از آنطرف راه نیست . راه رستگاری میهن ما راه حزب توده ایران است ، زیرا حزب توده ایران خواستار تحول عمیق و اساسی نظام اجتماعی کشور است نه اصلاحات صوری و سطحی آن . هدف غائی حزب توده ایران ساختمان جامعه سوسیالیستی در ایران است . حزب ماعقیده دارد که در شرایط کنونی جهانی و داخلی کشورهاست نظیر کشور ما امکان آنرا دارند در گذار خود بسوسیالیسم از راه رشد در دناك سرمایه داری نگذشته و راه رشد غیر سرمایه داری را در پیش گیرند .

در راه رشد غیر سرمایه داری بسوی سوسیالیسم حل يك سلسله تضاد حاضر است . از آنجمله است تضاد بین خلق با امپریالیسم ، تضاد بین دهقانان و صاحبان زمین ، تضاد بین کارگران کشاورزی و کولاک ، تضاد بین بورژوازی کمپادور و بورژوازی ملی و بالاخره تضاد بین پرولتاریا و بورژوازی حل همه این تضادها بیکیاره ممکن نیست . در هر يك از مراحل رشد و تکامل اجتماعی تضادی وجود دارد که تضاد عمده است و حل آن در درجه اول اهمیت قرار دارد . فعالیت طبقات و احزاب هنگامی با موفقیت همراه است که آن طبقات و احزاب شرایط عینی جامعه خود را مورد بررسی قرار دهند ، روابط اصلی عمده و قطعی پدید آورده و روابط غیر اصلی و غیره عمده مشخص سازند .

میتوان تضادهائی را که در سر راه کشورهای عقب مانده بسوسیالیسم (بدون عبور از سرمایه داری) قرار دارد بد و گروه تقسیم نمود :

الف - تضاد هائی که ویژه کشورهای اسیر می باشد مثلا تضاد خلقهای اسیر و امپریالیسم جهانی ، تضاد مابین دهقانان و عناصر نیمه فئودال و فئودال .

ب - تضاد هائی که در تمام کشورهای سیستم جهانی سرمایه داری بدون استثنا وجود دارد ، مانند تضاد بین پرولتاریا و بورژوازی ، تضاد بین پرولتاریا و دهقانان .

در مرحله نخست کشورهای عقب مانده در گذار خود بسوسیالیسم وظیفه دارند تضاد های گروه اول را حل نمایند . حل تضاد های گروه دوم در مرحله بعدی تکامل بوظیفه مبرم بدل میگردد .

همین تفاوت و تقدم حل يك سلسله از تضادها نسبت بحل يك سلسله از تضاد های دیگر است که در نوع انقلاب را ایجاد مینماید . رشد و تکامل جنبش در دست اول از کشورهای با انقلاب دموکراسی ملی و در دست دوم از کشورهای با انقلاب سوسیالیستی منتهی میگردد .

در کشور ما در شرایط کنونی که رژیم کودتا در چار بحران عمیقی است وظایف خاصی در برابر جنبش بطور اعم و در برابر حزب ما بطور اخص قرار دارد . عمده ترین و مبرمترین این وظایف برانداختن رژیم کودتا و جانشین کردن آن بایک دولت دموکراسی ملی متکی بائتلاف بزرگی از کلیه طبقات و قشرهای مترقی و میهن پرست .

دولت دموکراسی ملی دولتی است که با پیگیری از استقلال سیاسی و اقتصادی خود دفاع کند ، بر ضد امپریالیسم و بلوکهای نظامی آن ، بر ضد پایگاههای نظامی در سرزمین خود مبارزه کند ، دولتی که بر ضد اشکال تازه استعمار و رسوخ سرمایه امپریالیستی مبارزه کند ، دولتی که دران حقوق و آزادی های دموکراتیک وسیع (آزادی نطق ، مطبوعات ، اجتماعات ، تظاهرات ، تأسیس احزاب سیاسی و

وسازمانتهای اجتماعی) و همچنین اصلاح ارضی و تحقق بخشیدن در مطالبات در زمینه اصلاحات دموکراتیک و اجتماعی و شرکت در تنظیم سیاست کشور برای خلق تضمین شده باشد . دولت های دموکراسی امکان حاصل میکنند از راه غیر سرمایه داری رشد کشور را در تمام زمینه های اقتصادی ، اجتماعی و فرهنگی تسریع نموده و بعقب ماندگی قرون در مدت نسبتا کوتاهی خاتمه دهند .

بحران رژیم کودتا بر طبق مقتضات روح و اعتقاد جدید جنبش و شرایط وضع انقلابی را در جامعه ما فراهم میآورد . وضع انقلابی در نتیجه حد اعلا شدت تضادها در جامعه پدید میگردد . در مسالهای اخیر رژیم کودتا بمنظور پیشگیری از خطر سقوط خود کوشیده است بدون اینکه ماهیت رژیم خود را تغییر دهد بوسیله يك سلسله اقدامات نیم بند و صوری از حدت تضاد های جامعه بکاهد . سرودائی که در مورد قانون اصلاح ارضی و سهم کردن کارگران در سود کارخانه ها و برخی اقدامات دیگر بسراه انداخته شد در درجه اول بهمین منظور بوده است . تسهیلات اخیری در مورد اختلاط سرمایه های خارجی با سرمایه های ملی در بانکها ، در کارخانه های مونتاژ و حتی در بعضی رشته های کشاورزی نیز بهمین منظور بوده است . ولی دیری نپایید که بی پایگی این قبیل تشبیهات آشکار گردد . تشبیهات مزبور نه تنها از حدت تضاد های موجود نکاست بلکه برداشته و صحت آنها افزود و بعلاوه انگیزه تضاد های جدیدی نیز گردید و قشرها و گروههای جدیدی را علیه رژیم کودتا وارد عمل ساخت . فعالیت حزب ما وجهه ملی در مسالهای اخیر در داخل و خارج کشور بسط و دامنه بیشتری یافت . مبارزه دهقانی روستاهای سراسر کشور را فراگرفت . حوادث سالهای اخیر دانشگاه تهران و سایر دانشگاههای ایران ، موج بیسابقه تظاهرات کنندگان پانزدهم و شانزدهم خرداد گذشته در تهران ، قم ، مشهد و چند شهر دیگر ، قیام قسمتهای مهاباد ، ارومیه ، تبریز ، ارومیه ، جریانات ملسی در کردستان ، همه و همه نشانند هائیکه آنست که بحران رژیم کودتا عمیقتر از آنست که با برخی دروهای مسکن علاج پذیرد .

اما تنها با بروز علائم و حتی با پیدایش شرایط عینی هیچ انقلابی بخودی خود صورت پذیر نیست . علاوه بر تحقق شرایط عینی باید پروسه رشد و تکامل جنبش رهاشی بخش ملی موازی شرایط عینی و حتی در پیشاپیش آن شرایط ذهنی انقلاب (یعنی اداره و تشکل و قدرت رهبری نیروهای اجتماعی) را نیز فراهم آورد تا بتواند در شرایط بحران عمومی رژیم بروز وضع انقلابی را تا آنجا که ممکن باشد تسریع کند و این وضع را به انقلاب و پیروزی آن منجر گرداند . از اینجاست که تحکیم و توسعه سازمانتهای حزبی ، افزایش تدریجی کمی و کیفی قدرت فعالیت و عمل آن ، استفاد ه هرچه بیشتر از سازمانتهای حزبی در خارج برای کمک با ایران ، تحول کیفی رهبری و تحرك بیشتر آن ، ریشه کن کردن تفرقه و آشفتگی فکری و سازمانی از وظایف مبرمی میگردد که در برابر حزب قرار دارد . همه این اقدامات فقط در مساله وحدت کامل ایدئولوژیک و کوشش همه جانبه امکان پذیر است .

در مسالهای اخیر مسئله اشکال مسالمت آمیز و غیر مسالمت آمیز مبارزه بیش از پیش در برابر احزاب کمونیستی و کارگری مطرح شده است . حزب ما وقتی شعار عدم پرداخت بهر شکل و اقساط بهسای زمین یا بیرون کردن زائد ارم و مالک را از روستاها میدهد در حقیقت دهقانان را در مقابل نیروهای دولتی به تشکل و مقاومت و قیام دعوت میکند . تردیدی نیست که در کشورهای نظیر کشور ما و امکان ، در راه رشد در برابر نهضت قرار دارد . راه رشد مسالمت آمیز و راه رشد غیر مسالمت آمیز . نفی راه رشد غیر مسالمت آمیز بهمان اندازه غیر منطقی و ماطل است که نفی راه رشد مسالمت آمیز . سیر حوادث و وضع شرایط انقلابی این یا آن شکل را به شکل عمده بدل میکند و بهمین جهت حزب انقلابی باید خود را

برای استفاده از کلیه اشکال آماده نگاه دارد .
 ولی حزب ما برای هراقد امی و هرگونه گذاری مقدم بر هر چیز محتاج به حد معینی سازمان است .
 بدون حد معینی شبکه سازمان حزبی به هیچ اقدام یا گذاری اعم از مسالمت آمیز یا غیر مسالمت آمیز
 نمیتوان دست زد . مسئله در آمیختن کار علنی و غیر علنی نیز یکی از مهمترین و حساسترین مسائل
 سازمانی در شرایط کنونی است .

برخی اظهار نظر میکنند که گویا در شرایط ترور کثونی فعالیت مخفی پیوسته همراه با مشکلات فراوانی
 است و سازمانهای حزبی دایم در معرض خطر و در زیر ضربت دشمن قرار دارند . بنابراین کاری
 عبث است و گویا شهراه خروج از این وضع توسل به فعالیت مسلحانه است . در عین قبول دشواریها
 فعالیت غیر علنی در شرایط ترور و اختناق رژیم کودتا نباید از نظر رد داشت که فعالیت مسلحانه ،
 ایجاد پایگاههای قیام یا جنگهای پارتیزانی بهیچوجه آسانتر از فعالیت سازمانی غیر علنی نیست .
 باید از جمیع تجارب فعالیت غیر علنی گذشته استفاده کرد و انواع طرق ممکن چیدید را بکار برد .
 بعلاوه مهمترین شرط فعالیت غیر علنی آنست که اشکال غیر علنی مبارزه با اشکال علنی آن بنحو صحیحی
 توأم گردد . حزبی که در فعالیت خود فقط با اشکال غیر علنی مبارزه متکی باشد خود را در برابر خطر جدایی
 از توده ها و تبدیل بگروه محدود و توطئه گر و ناگزیر محکوم بشکست قرار میدهد .
 لنین در این باره میگوید :

" انقلابیونی که نمیتوانند اشکال غیر علنی مبارزه را با کلیه اشکال علنی توأم سازند ؟
 " انقلابیون بسیار بدی هستند " .

(کلیات آثار لنین ، جلد ۳۱ ، صفحه ۷۶-۷۷)

قدر متیقن آنست که کلیه احزاب کمونیستی و کارگری باید برای هرگونه مبارزه خود را آماده کنند تا
 بتوانند در موقع مقتضی هنگامیکه شرایط ایجاب کند یکتوع مبارزه را بنوع دیگر بدل نمایند .

لنین میگوید :

" طبقه انقلابی برای انجام وظیفه خود باید بر تمام اشکال یا جوانب فعالیت اجتماعی
 " بدون هیچ استثنائی تسلط داشته باشد . . . طبقه انقلابی باید برای تعویض
 " بسیار سریع و ناگهانی یک شکل باشکلی دیگر آماده باشد " .

(کلیات آثار ، لنین ، جلد ۳۱ ، صفحه ۷۶)

در شرایط کنونی ایران که پروسه رشد و تکامل جنبش انقلابی سرعت و دامنه وسیعی پیدا میکند در
 مرا تلاشهای حزب ما، پیدایش یک تحول غیرمنتظره و ناگهانی مسلحانه یا غیر مسلحانه و یا بشکل
 کودتائی علیه رژیم کودتا نیز امکان پذیر است . بدیهی است در صورت بروز چنین تحولاتی ما با تمام
 نیروی مادی و معنوی خود به آن یاری خواهیم کرد ، ولی حزب ما نمیتواند با انتظار چنین تحولات
 غیرمنتظره و ناگهانی نشسته و از مهمترین وظیفه خود که عبارت از تجهیز و تشکل نیروهای مترقی و
 دموکراتیک برای پیروزی ساختن آرمانهای خلق است خودداری هرزد .

در شرایط کنونی جنبه ملی ایران که در موقع خود برهبری آقای دکتر مصدق تبدیل گردید و در
 گذشته نقش بسیار مهمی در مورد ملی کردن صنایع نفت کشور و مبارزه علیه امپریالیسم بویژه امپریالیسم
 انگلستان بازی کرده است ، عامل ذهنی جنبش رهایی بخش ملی محسوب میشود و میتواند و باید در
 آینده نیز نقش مهم خود را در رشد و تکامل و پیروزی جنبش رهایی بخش ملی ایفا نماید . همکاری و
 وحدت عمل و بویژه تشکیل جنبه واحد و وسیع از کلیه احزاب و اقشار و گروهها و شخصیت های مترقی و

دموکراتیک و میهن پرست و در درجه اول همکاری و وحدت عمل نیروهای جنبه ملی و حزب توده ایران
 در داخل و خارج ایران از عمده ترین و مهمترین وظایفی است که اکنون در برابر جنبش رهایی بخش
 ملی ایران قرار دارد .

آقای دکتر مصدق در دو نامه اخیر خویش به هواداران خود در اروپا و در ایران به اهمیت بسیار
 زیاد این وظیفه توجه خاصی مبذول داشته است . اتحاد و همکاری و ائتلاف همه احزاب و دستجات
 و شخصیت های مترقی دموکراتیک و میهن پرست در صف واحد بشما به نخستین وظیفه توصیه و تاکید
 شده است .

انحراف از توصیه های پرارزش آقای دکتر مصدق که دارای تجارب و سابقه بسیار طولانی در مبارزه
 علیه امپریالیسم و استعمار ایرانند و همین سوابق وی را به شخصیت ممتازی در میهن و در خارج تهدید
 ساخته است ، بدون تردید گناهی نابخشودنی است .

جریان حوادث و پروسه تکامل و رشد جنبش در سالهای اخیر نشان داد که در نزد برخی از
 رهبران جنبه ملی ایران مخالفت با حزب توده ایران بمراتب شدید تر از دشمنی و مخالفت آنها با
 استعمار و استبداد است و حال آنکه امروز بیش از هر موقع ثابت گردیده است که هدف کمونیستها همیشه
 منطبق با عالیترین منافع ملت است و از این جهت و تنها از این جهت است که تشبیهات همه محسافل
 امپریالیستی و ارتجاعی بطور پیوسته و پیگیر به منفرد کردن کمونیستها - این پیشروترین بخش جنبش
 آزادی بخش، متوجه است . شکی نیست که این عمل، نیروهای جنبش ملی را تضعیف کرده و معارض
 با منافع خلقهاست .

حزب ما همواره از هیچ کوششی در راه ایجاد جنبه واحد وسیع از نمایندگان کلیه طبقات مترقی و
 دموکراتیک برای برچیدن بساط رژیم کودتا در زیر شعار صلح ، استقلال ، دموکراسی ، ترقی و رفاه عمومی
 فروگذار نکرد و نخواهد کرد .

این اتحاد بخصوص در شرایط کنونی جهانی که سوسیالیسم به عامل قاطع تکامل جامعه بشری
 تبدیل میگردد در نمای درخشان پیروزی آرمانهای خلقهای میهن ما را بیش از پیش عرضه میدارد .

شخص پرستی بعنوان يك پدیده اجتماعی را باید در پیدایش مالکیت خصوصی جستجو کرد. طبقه
استعمارگر رهبريك ازاد و تاریخ بشرکوشش داشته است با استفاده از سطح نازل فهم جامعه،
مالکیت را موهبتی از جانب پروردگار جلوه دهد که به اشخاص برگزیده اعطاء میشود. این اشخاص بر
جان و مال دیگران سلطنتند. آنها نسبت بزیردستان خود جنبه الهییت دارند.

در سیاست، کیش شخص پرستی همواره بشکل نقشی شخصیت در تاریخ پرور کرده است؛ این
مبارزه بموقع خود میان مارکس و انگلس از طرفی و انواع ایدئالیست ها و بخصوص انارشیت ها و در رأس
آنها باکونین از طرف دیگر حدت یافت. در روسیه تزاری آنرا پلخانیف آغاز نمود و سپس با پیگیری هر چه
تعامتلین ادامه داد. طرف عمده مبارزه نارود نیکها بودند. لتین در کتاب معروف خود موسوم بـ
"دوستان خلق" کیانند و چگونه با سوسیال دموکراتها می جنگند" از تئوری نارود نیک نقشی شخصیت در
تاریخ سنگ بروی سنگ باقی نگذاشت. لتین در همین مبارزه بشکل درخشانی از تئوری مارکس دفاع کرد و
آنرا در انطباق با شرائط روسیه بسط داد. او نشان داد که اندیشه هارا اشخاص بوجود نمی آورند بلکه
اوضاع اجتماعی و اقتصادی جامعه است که بوجود آورنده اندیشه هاست.

این، قهرمانان و اشخاص برجسته نیستند که تاریخ میسازند بلکه تاریخ است که از نوابغ فراوانی
که می آیند و میروند تحت شرائط زمان برخی را برجسته میکند و برایش جریان های سیاسی و اجتماعی
قرار میدهد.

برجستگان نمیتوانند سحر جریان تاریخ را عوض کنند زیرا این سیر تابع قوانین عینی است. چونگی
تولید و سطح رشد نیروهای مولد جامعه خواه ناخواه انسان را از مرحله ای به مرحله ای نقل
میدهد. نیروی عمده تولید را هم زحمتکشان و توده های مردم تشکیل میدهند. پس سازنده تاریخ هم
این عوامل هستند نه اشخاص جداگانه.

ولی مارکسیسم - لتینسم در عین اینکه قوانین عینی را حاکم بر جریان تاریخ میدانند از نقشی شخصیت
هیچگاه نکاسته است. اشخاص برجسته و بزرگ تا همبمزایای سرعت دادن یا کند کردن جریان
تاریخ دارند ولی اگر خواسته باشند تاریخ را از مجرای خود منحرف سازند به نیروی جبر، خود از جریان
برکناری افتند. اگر لتین بهنگام انقلاب اکثر وجود نداشت نتایج بدست آمده تا مرحله دیگری از تاریخ
روسیه بعقب می افتاد. ولی این تحول بزرگ یا زود انجام میشد.

عدم درک صحیح نقشی شخصیت در تاریخ مختص طبقات غیر پرولتری و متفکرین این طبقات است.
این طرز تفکر تابع وضع اجتماعی (پراکندگی، عدم شکل و غیره) آنهاست.

برعکس برای پرولتاریا - بر حسب ماهیت طبقاتی که دارد درک اصلی بودن نقش توده های
زحمتکش و فرعی بودن نقش اشخاص - هر اندازه هم برجسته و دارای نبوغ باشند - مشکل نیست.
ویژگیهای اجتماعی این طبقه این درک را آسان میکند. طبقه کارگر در جریان تولید تمرکز می یابد، شکل
پذیر میشود، مبارزه اش شکل اجتماعی بخود میگیرد، اتکا به نفس پیدا میکند و در هر پیروزی که بدست
می آید امکان دارد حد و نقشی را که خود در این پیروزی داشته و نقشی را که رهبران داشته اند
درک کند.

مبارزه اجتماعی پرولتاریا را مرزها محدود نمیکند. بر پرچم مبارزه اش نوشته شده است:

"پرولترهای همه کشورها متحد شوید"

اتکا به نفس پرولتاریا در سر روزانه اش - انترناسیونال - منعکس است که میگوید: "هیچ
نیروئی نجات بخش مانیست؛ نه نیروی الهی، نه شاه و نه قهرمان. نجات ما در دست خود ماست".

در باره کیش شخصیت استالین

و موضع حزب توده ایران

مقدمه

جنبش جهانی کمونیستی و کارگری اکنون درگیر يك سلسله اختلافات درونی است. رهبری حزب ما
موضع خود را در این مورد روشن کرده است. این موضع هنگامی اتخاذ شد که رهبری حزب با مدارک لازم و
کافی که از طرفین ارائه گردید آشنا شده بود. در جریان بحث آشکاری که اخیراً داشته اش وسعت گرفته
در بسیاری از موارد روشنی لازم بوجود آمده و کارتوضیحی را آسان تر کرده است. با این وجود لازم است
برخی از مسائل گرهی و وسیعتر مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد.

یکی از آن مسائل موضوع کیش شخصیت و بخصوص شخصیتی است که در اطراف استالین بوجود
آمده بود.

این مسئله یکی از مهمترین مسائل گرهی مورد بحث است و شاید درست همان مسئله گرهی باشد
که موجب اتخاذ موضع خاصی از طرف رفقای چینی گردیده است.

اگر رد و امر این احتمال بعید بنظر می رسد اکنون که جهت فعالیت آن رفقا عملاً روشن شده
است کمتر میتوان در آن شك و تردید راه داد.

در اینگونه موارد است که مانیستی از کنار تجربیات گذشته بگذریم. راهی که سوسیالیسم طی
میکند راهیست پژوهش نشده. در این راه دشواریهای بسیاری در انتظار ماست. خطاها و اشتباهات
ناگزیر است ولی تکرار آن قابل بخشش نیست.

کیشی که در اطراف شخصیت استالین ایجاد شد پدیده ایست در نوع خود بی سابقه. زیان آن
و لزوم تجربه اندوزی از آن نه تنها مربوط به حزب کمونیست اتحاد شوروی بلکه مربوط به تمام احزاب
کمونیستی و کارگری است.

حزب ما خواه از نظر انتروناسیونالیسم و خواه از نظر اینکه خود نیز جزو زیانندگان است حق دارد
بروشن شدن مطلب علاقمند باشد.

برای رفقای ما این سئوالات همواره مطرح بوده است که علت بروز این پدیده بویژه در يك کشور
سوسیالیستی چیست؟ آیا افشای کیش شخصیت لازم بود؟ چه زیانهای به احزاب برادر وارد شده
است؟ نظر ما نسبت به موضع رفقای چینی چیست؟ تا چه اندازه حزب ما در این مسئله ذینفع است؟
در این مقاله کوشش خواهد شد تا آنجا که ممکن است موضوع کیش شخصیت استالین و موضع حزب
را در بحثی که امروز در اطراف این موضوع وجود دارد روشن کنیم.

نظری به نقشی شخصیت در تاریخ از لحاظ مارکسیسم - لتینسم

پرستش شخصیت ریشه های ژرف تاریخی دارد. ناتوانی در مقابل پدیده های طبیعت نخستین
انگیزه جستجوی اشخاص فوق العاده و دارای نیروی ما را طبیعت بوده است. ولی ریشه های

شوری مارکسیسم - لنینیسم برای نقش شخصیت در تاریخ حدودی قائل است . آنرا نیروی مقاطع
نمیداند . برای پرولتاریا نیز این نقش مفهوم است . لذا در جامعه سوسیالیستی و در سیستم شهری که
سکان حکومت در دست پرولتاریا است ، حکومت بر پایه شرکت خلاق ملیونها زحمتکش استوار است قاعدتاً
برای کیش شخصیت زمینه نمودی وجود ندارد .
در انصورت چگونه کیش شخصیت استالین توانست در کشور سوسیالیستی شوروی نشو و نما کند ؟
لنین میگوید :

"من بارها گفته ام که شروع انقلاب کبیر پرولتاری برای روسها آسانترین و تا برای کشورهای
پیشرو ولی ادامه آن و رساندن آن به پیروزی نهائی بمعنای تشکیل کامل جامعه
سوسیالیستی برای آنان دشوارتر خواهد بود ."
(منتخبات آثار لنین - ترجمه فارسی ، نیم جلد ۳ صفحه ۲۱۹)

لنین که همیشه برخورد خلاق به مارکسیسم داشت ، باین نتیجه رسید بود (و پراکتیک هم صحت
نظرا را تأیید کرد) که انقلاب سوسیالیستی میتواند در اوضاع و احوال معین اجتماعی و سیاسی در کشوری
که از لحاظ صنعتی عقب افتاده تر باشد رخ دهد و پیروز گردد چنانچه در روسیه این انقلاب پیروز شد و
حال آنکه کشورهای دارای صنایع و پرولتاریای پیشرو اروپا از انقلاب برکنار ماندند .
در روسیه حکومت شوروی و سیستم سوسیالیستی برقرار شد . ولی برقراری سیستم بخودی خود
نمیتواند دشواریهایی را که بر سر راه جامعه قرار ارد بر طرف سازد . هر چه کشور عقب مانده تر باشد راه
رسیدن به پیروزی نهائی طولانی تر خواهد بود .

جامعه روسیه در اکثریت هنگام خود جامعه عقب مانده دهقانی بود . پرولتاریا که در راه انقلاب
قرار گرفت در جریان جنگهای بعدی داخلی تلفات گزاف داد و به کادراساسی و تجربه دیدۀ این پرولتاریا
تلفات سنگینی وارد گردید و بتدریج صفوفش بحساب عناصر غیر پرولتاری تکمیل گشت .
در چنین جامعه ای زمینه برای پذیرش کیش شخصیت میتوانست وجود داشته باشد .
از طرف دیگر سوسیالیسم در اتحاد شوروی در شرایط خاصی ساخته میشود .
اتحاد شوروی نخستین کشوری بود که در این راه گام برداشت . تا آنروز هیچگونه تجربه ای در
ساختن ساختمان سوسیالیسم وجود نداشت .

مبارزه طبقاتی در روسیه حدت خاصی بخود گرفت . طبقات استثمارگر که برای نخستین بار بسا
نقلاب پرولتاری و سوسیالیستی رو پرو شدند هنوز به امکانات پرولتاریایی نرسیده بودند . نیروی انقلابی
بین طبقه برای آنها مجهول بود . آنها مطمئن بودند که به کمک سرمایه داران خارجی خواهند توانست
ملطۀ خود را بازگردانند . لذا مقاومتی شدید بکار بردند ، از همه نیروی خود برای فرونشاندن آتش انقلاب
استفاده کردند .

تسها سرمایه داران داخلی و ارتش سفید ضد انقلابی نبود که برای برانداختن حکومت شهری تلاش
میکرد . چهارده دولت خارجی به کمک ضد انقلابیون آمد و دست بتجاوز مسلح زد .
پس از پیروزی بر متجاوزین خارجی و ضد انقلابیون داخلی حکومت شوروی در خطر تهاجم جدید
قرار گرفت . دسته دسته جاسوس و خرابکار برای آماده ساختن زمینه این تجاوز به داخل کشور گسیل
میشد و یارد داخل تجهیز میگشت .
در کشور برای مبارزه با عوامل فوق سیستم " کمونیسم نظامی " برقرار بود .

از جنگهای داخلی روسیه کشوری ویران بیرون آمد . مردم کشور دچار فقر و محنت دهشتناکی بودند
سرمایه ها پنهان شده بود . اقتصاد متلاشی بود . دولت امکانی برای ترمیم سریع اوضاع که ممکن نبود
ادامه آن موجب استفادۀ ضد انقلابیون بشود ، نداشت .

در این اوضاع و احوال لنین سیاست نوین اقتصاد را پیش کشید تا بوسیله آزاد کردن بازار کانی
و گردش سرمایه های کوچک سرمایه های پنهان و پراکنده رفته رفته در دست دولت متمرکز یابد .
این سیاست برای بسیاری مفهوم نبود . در دل عناصر مخالف امید به بازگشت سرمایه داری
تقویت میشد . در میان عده ای از کمونیستها ، بخصوص عناصر غیر پرولتاری حزب یاش و بدبینی ایجاد
شد . این یاش و بدبینی تا درجه معینی در میان طبقه کارگرنیز که تا حدی همگونی خود را از دست
داده بود رسوخ میکرد . عده ای در شمار از دست دادند و عده ای دچار انحراف چپ ، بی حوصله گی
و انقلابیگری کاذب گشتند .

در رهبری حزب انحرافهای مختلف بوجود آمد و در راه آنها اشخاصی که از سابق نیز نزلزل نماندند
دانشگیشان شده بود ، قرار گرفتند : از راست - کاضف ، زینویف و غیره ، از چپ - تروتسکی و
همکارانش با استفادۀ از بیماری و سپس مرگ لنین ، اپت ایطور جرداگانه و سپس مؤتلفا هسته رهبری
حزب را در معرض حمله قرار دادند .

مخالفین برای رسیدن به هدف از هیچ وسیله ، حتی از تشبیه به بدترین شیوه های
تراکسیونیستی روگردان نبودند .

تروتسکی ، که در جریان این تحولات در راه مخالفین قرار گرفت ، به امکان ساختن سوسیالیسم
در یک کشور اعتقاد نداشت . این امر را برای کشوری که در حال محاصره سرمایه داری است ناممکن میسند .
مرگ لنین بوی امکان داد که با جمله پردازهای انقلابی و آوانتوریسم ، با شعار " اتکا به جوانان "
عده ای را برافروشد .

سرنوشت انقلاب در خطر بود . این وضع تعریک و انضباط شدیدی را در حزب ضرور میساخت . کمیته
مرکزی در اطراف استالین که دارای مقام بیرونی بود برای مبارزه با انحرافیون و حفظ خط مشی لنینی
حزب حلقه زد . قدرت در دست استالین متمرکز شد .
ایوزیسون در این مبارزه نخست از لحاظ سازمانی و سپس از لحاظ ایدئولوژیک شکست خورد و
تارومار گشت .

با وضعی که این مبارزه پیش آورد ، عده ای بودند مجموعه این پیروزی ها بانام شخص استالین توأم شد . او
اتهریته و نفوذ فوق العاده ای بدست آورد . خدمات و مایقۀ انقلابی نیز باین امر کمک کرد .
اینجا بود که عامل ذهنی میتوانست نقش بزرگی بازی کند . لنین بانفوذ بمراتب پیش از این بی
ایجاد کیش شخصیت نرفت و معتقد بود که " عقل ده ها میلیون مردم خلاق چیزی بمراتب بالاتر از
بزرگترین و داهیانۀ ترین پیش بینیها بوجود می آورد " (جلد ۲۶ بزبان روسی صفحه ۴۳۱) .
ولی استالین دارای خصائص دیگری بود .

لنین چنین خطری را پیش بینی میکرد . در نامه های قبل از مرگ خود که وصایای امر را بحزب منعکس
میکرد درباره استالین چنین نوشته بود :

" رفیق استالین پس از تصدی مقام د بیرونی قدرت نامحدودی را در دست خود متمرکز نسرده
است و من مطمئن نیستم که آیا او خواهد توانست همیشه با حزم و احتیاط کافی از این قدرت استفاده
کند یا نه (از یاد داشت ۲۴ دسامبر ۱۹۲۲ ، لنین آثار منتخبه جلد دوم قسمت دوم - ترجمه فارسی

صفحه ۹۱) * استالین شخصی است بسیار خشن و این نقص که در محیط ماکونیستها و در روابط بین ماکاملا قابل تحمل است در مقام دبیرکلی تحمل ناپذیر میشود. بد بجهت من برقفا پیشهاد میکنم برای تغییر مقام استالین و تعیین شخص دیگری برای این مقام که از کلیه جهات دیگر فقط یک رجحان بر فریق استالین داشته باشد، یعنی نسبت برقفا شکایت، منصف تر، مودبتر و با توجه ترو دارای بهانه گیری کمتر و غیره باشد راهی بیاندیشند * (همانجا، صفحه ۹۱۲) .

این نامه هاد رکنگه ۱۳ حزب خوانده شد. ولی کنگره، یاد نظر گرفتن اوضاع و احوال آنروری و وجود مبارزه شدید درون حزبی، اصلاح این دانست که استالین را، با دادن تذکرات لازم، در مقام خود نگاهدارد.

درید و اما استالین این انتقاد را در نظر داشت. ولی بد ریچ خصوصیات شخصی وی غلبه کرد. فرمول جدید مبارزه طبقاتی وی که طبق آن هر قدر اتحاد شوروی بسوسیالیسم نزدیکتر میشود این مبارزه شدت خواهد یافت پوششی بود برای تمرکز هر چه بیشتر بضرر موکراسی داخل حزبی. سرکار آمدن فاشیسم در آلمان و خطر جنگ انگیزه جدیدی بود برای استالین تا قدرت را هر چه بیشتر در دست خود بگیرد. دوران جنگ دوم - دوران تحکیم نهائی کیش شخصیت استالین بود. همه چیز بستگی بنام شخص او یافت. در سرود های جنگی میهن و استالین همتران بودند. همه پیروزی ها بنام او ثبت میشود.

در چنین شرائطی هرگونه مخالفتی با وی مخالفت با مردم شوروی و سوسیالیسم محسوب میشود و نتیجه بخش نبود. گذشت زمان لازم بود تا در شرائط زندگی عادی زمینه برای برطرف ساختن وضعی که کیش شخصیت بوجود آورده بود فراهم کرد.

این کار در پراژود میشود زیرا طبیعت سوسیالیستی اتحاد شوروی تغییر ناپذیر بود و لذ ان نمیتوانست با ادامه طولانی دیکتاتوری شخصی سازگار باشد. مرگ استالین این کار را تسریع نمود.

آیا افشا کیش شخصیت لازم بود ؟

پس از مرگ استالین و از میان برداشتن بریا - مهمترین عامل جنایات زمان کیش شخصیت - کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی تصمیم گرفت اشتباهات و جریانات زمان کیش شخصیت استالین را فاش سازد.

در قرار کمیته مرکزی درباره برطرف ساختن کیش شخص پرستی گفته میشود :

"حزب، این گام را تنها به ابتکار خود و از نظر حفظ اصولیت برداشت. نظر حزب اینست بود که اگر هم اقدام علیه کیش شخصیت استالین موقتاً دشوار بماند بوجود آورد، از نظر دور نمای آیند و مصالح اساسی و هدف نهائی طبقه کارگر، نتایج حاصله پس مثبت خواهد بود. این تصمیم بوجود خواهد آمد که دیگر هیچگاه در حزب مودر کشور ما پدید هائی نظیر کیش شخص پرستی بوجود نیاید."

این مسئله در مقابل حزب مطرح بود که آیا باید آنچه را که در نتیجه پیدایش کیش شخصیت استالین رخ داده است با صداقت و وضوح هر چه تمامتر در مقابل حزب و کمونیست های جهان باز افشا کرد و یا اینکه میتوان بدون افشا بدتر ریچ در رفع نتایج آن کوشید.

حزب از راهی رفت که لنین اثبات نموده است. لنین میگوید :

"نحوه برخورد حزب سیاسی به اشتباهاتش یکی از مهمترین و موثرترین معیارهای جکی

بودن حزب و تحقق عملی وظائف آن در قبایل طبقه خویش و توده های زحمتکش است. اعتراف آشکار به اشتباه، کشف علل آن، تحلیل اوضاع و احوالی که موجب بسرروز آن شده است، بررسی دقیق وسائل رفع اشتباه - اینست نشانه حزب جدی، اینست نحوه انجام وظائف از طرف آن، اینست طرز تعلیم و تربیت طبقه و سپس توده ها."

(لنین - بیماری کودکی - چپ روی "در کمونیسم، کلیات جلد ۳۱ صفحه ۳۹) اصلاح آنچه که در زمان کیش شخصیت استالین رخ داده بود بدوین اعتراف علنی، بدون نشان دادن نتایج وخیم حاصله از آن چه برای خود حزب کمونیست اتحاد شوروی، چه برای احزاب برادر و چه برای جنبش جهانی کارگری و کمونیستی بمعنای گولرزن و گمراه ساختن می بود، مضافاً بر اینکه ترمیم زیانهای وارده نیز ممکن نمیشد.

همه میدانیم که لنین تا چه حد به دموکراسی در داخل حزب معتقد بود. امید آنست که بدون دموکراسی، بدون اینکه افراد آزادی اظهار عقیده داشته باشند کار دسته جمعی که پایه تصمیمات خلاق است ممکن نخواهد بود. حتی در سخت ترین ادوار زندگی حزب لنین از این اصل پیروی میکرد و شدید ترین انتقادات را حق افراد حزبی میدانست.

در زمان استالین مدت طولانی دموکراسی داخلی تعطیل بود، شیوه دستور جانشین شیوه کسار دسته جمعی شده بود. کنگره های حزب تشکیل نمیشد. مهمترین تصمیمات را استالین شخصاً اتخاذ می نمود.

میایستی موازین لنینی مجدداً در حزب برقرار گردد، کیش شخصیت های کوچکتر که هر یک در مقام خود تصمیم گیرنده مطلق بودند نیز شکسته شود و کار دسته جمعی در حزب احیا شود تا حزب بتواند نقش رهبری کند و خود را بنحو شایسته ای اجرا نماید.

در زمان استالین قانونیت سوسیالیستی نقض شده بود. دوام قدرت شخصی و محکم نمودن کیش شخصیت مستلزم از بین بردن آنهاست که مالا نمیتوانستند موانعی در این راه ایجاد کنند. به همین جهت عدد زیادی از رهبران با سابقه حزب، فرماندهان آزموده ارتش و بهترین عناصر فدکار حزب بمعنا و این مذتلف نابود گشتند.

از ۱۳۱۶ نفر اعضا کمیته مرکزی منتخب کنگره هیچدم ۹۰ نفر و از مجموع نمایندگان این کنگره در حدود ۷۰ درصد در فاصله بین این کنگره و کنگره ۱۹ از طرق مختلف به اتهامات گوناگون تعهد، حبس و باعدام شده بودند و از میان رفتند. در میان آنها اشخاصی بودند که نه تنها جریم مرتکب نشده بودند بلکه تا آخرین نفس اعتقاد داشتند به اینکه قربانی اشتباهند و با جملات: "زند باد حزب کمونیست اتحاد شوروی، زند باد استالین" تیرباران شدند.

ژنرال یا قید را آخرین نامه ای که قبل از اعدام برای شخص استالین ارسال داشت، نوشته بود: "..... من سبازصادق و فدکار حزب، دولت و مردم شوروی هستم چنانکه سالیان دراز بودم. تمام زندگی آگاهانه من جلوی چشم حزب و رهبران آن گذشته است و سراپا صداقت و فدکاری بوده است. هر کلمه ای که من بزبان راندم ام اشباع از صداقت و فدکاری بوده است. سخنانی هم که به هنگام مرگ بر زبانم خواهد بود حاوی عشق و علاقه بشما، بحزب و کشورم خواهد بود که ناشی از ایمان بی حد و حصر من به پیروزی کمونیسم است" (از گزارش شلپین در کنگره ۲۲ حزب کمونیست شوروی).

همه این اشخاص در محاکم فوق العاده سه نفری بدون حق استیناف محکوم میشدند و چنانچه در رسیدگیهای بعدی معلوم شد دلیلی برای این محکومیتها وجود نداشته است. گزارشی در روغین

میتوانست سرنوشت فد اکارتوین اشخاص را تعیین نماید.
لازم بود حیثیت و شرافت این اشخاص، ولوپس از مرگ، اعاده شود و این کاربرد و افشا* کامل کارهای گذشته ممکن نبود.

وجود کیش شخصیت رهبران حزبی را از اعضا* حزب و رؤسا* راز زبردستان و مردم جدا میساخت. دستگاههای دولتی از زیر کنترل مردم خارج میشد، بوروکراسی که یکی از مخته‌هاست هر حکومتی است و در یک حکومت سوسیالیستی که در آن کنترل مردم بر قرار است میبایستی به حد اقل برسد، تشدید میشد. مردم حس مسئولیت، بی‌اعتنائی بزیودستان، کرنش در مقابل رؤسا* و مقامات بالا، پیدایش مسائل زنگ زدگی در ادارات، چاپلوسی و نوکرمندی همه اینها عواملی بود که در محیط کیش شخصیت امکان پرورش داشت و خلایق را محدود میساخت.

استالین در دوران کیش شخصیت صد ماتی به احزاب برادرزده بود. داشته این کیش دردوران معینی به کمیتون نیز گسترش یافت. در آن دوره بود که حزب کمونیست لهستان منحل شد و بر قسمتی از تاریخ این حزب قلم کشیده شد، لطافات محسوس به احزاب مجارستان و رومانی و برخی احزاب دیگر وارد شد. اشخاصی مانند بلاکون پیشوای انقلاب مجارستان در معرض اتهام قرار گرفتند. حزب کمونیست یوگوسلاوی در سال ۱۹۴۸ از انفرم بورو و خود یوگوسلاوی بعنوان یک کشور غیر سوسیالیستی تکفیر شد، رهبران آن در زمره خائنین و جاسوسان درآمدند.

برای تهرئه این احزاب و اشخاص - که بعد انجام گرفت - نیز افشا* کامل علل این واقیعات و چگونگی کیش شخصیت استالین لازم بود.

میایستی اصل تساوی بین احزاب کمونیستی و کشورهای سوسیالیستی و همچنین استقلال کامل این احزاب و کشورها که در زمان استالین چندان مراعات نمیشد به تمام معنی برقرار شود.

حزب کمونیست شوروی با کمال شهامت این کار را انجام داد و یکبار دیگر ثابت نمود که پیشاهنگ و پی جنبش جهانی کارگری و کمونیستی است.

در کنگره* بیستم حزب کمونیست اتحاد شوروی طی گزارشی که رفیق خروشچف داد موضوع کیسش شخصیت استالین افشا* گردید.

کنگره* ۲۰ پس از اصغا* گزارش رفیق خروشچف در تاریخ ۲۵ فوریه ۱۹۵۶ مفاد گزارش را مورد تأیید قرار داد و به کمیته مرکزی آینده ما* موریت داد که بطور پیگیری برای ریشه کن ساختن بقایای کیش شخصیت پرستی که با مارکسیسم - لنینیسم مغایرت دارد بکوشد و از این پس موازین زندگی حزبی و اصول رهبری دسته جمعی را بسبب لنینی برقرار سازد.

در قرارری که بعد از ۳۰ ژوئن ۱۹۵۶ از طرف کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی صادر شد گفته میشود:

" کنگره* بیستم حزب بابت کار کمیته مرکزی لازم دید عواقب شاق ناشی از کیش شخصیت و اشتباهات فاحشی را که در سالهای آخر عمر استالین انجام گرفته بود با شهامت و صراحت اعلام کند و تمام حزب را به تشریک مساعی برای پایان دادن به کلیه عواقب کیش شخصیت دعوت نماید. کمیته مرکزی در عین حال با این امر واقف بود که اعتراف آشکار با اشتباهات گذشته جنبه هلی منفی و زیانناهی به همراه خواهد آورد که دشمن میتواند از آنها استفاده کند. انتقاد از خود متهورانه و قاطع در مورد مسئله کیش شخصیت گواه بارز دیگری بود بر نیرومندی و استحکام حزب ما و تثابام سوسیالیستی شوروی. به ضرس قاطع میتوان گفت

که هیچیک از احزاب حاکمه کشورهای سرمایه داری هرگز شهامت اقدام چنین عملی را در خود نمیدید بلکه برعکس میکوشید که این پیش آمد های نامطلوب را مسکوت گذارد و از مردم پنهان دارد. ولی حزب کمونیست اتحاد شوروی که بر پایه اصول انقلابی مارکسیسم - لنینیسم تربیت شده است تمام حقایق را علیرغم تلخی آنها، فاش گفت.

یکی از مسائلی که حزب کمونیست اتحاد شوروی از همان نخستین روز افشا* کیش شخصیت استالین در برابر خود قرار داد کوشش در برقراری اصول لنینی در جنبش جهانی کمونیستی و در مناسبات میان کشور های سوسیالیستی بود.

در تاریخ ۳۰ اکتبر ۱۹۵۶ دولت اتحاد شوروی بیانیه ای صادر کرد که در آن نظر خود را در باره مبانی تحکیم و تکامل آتی دوستی و همکاری بین اتحاد شوروی و کشورهای سوسیالیستی دیگر ذکر نموده بود. در این بیانیه (روزنامه پراودا، ۳۱ اکتبر ۱۹۵۶) در ضمن گفته میشود:

" پس از جنگ دوم جهانی و تارومار فاشیسم در یک سلسله از کشورهای اروپا و آسیا رژیم دموکراسی نو ده ای برقرار شد، استحکام یافت و قابلیت حیات عظیم خود را نشان داد. در جریان نضج سیستم نوین و تحولات ژرف انقلابی که در مناسبات اجتماعی رخ میداد، دشواریها و مسائل حل نشده کم نبود. اشتباهاتی بمعنای واقعی کلمه رخ داد و از آن جمله در روابط بین کشورهای سوسیالیستی. این خطاها و اشتباهات به اصل تساوی حقوق و در مناسبات میان کشورهای سوسیالیستی خلل وارد میساخت. کنگره* بیستم حزب کمونیست اتحاد شوروی با قاطعیت هر چه تا مترین خطاها و اشتباهات را محکوم ساخت و وظیفه ای که در مناسبات متقابل بین اتحاد شوروی و کشورهای سوسیالیستی دیگر قائل شد این بود که این مناسبات بر اساس اصول لنینی تساوی خلقها مستقر باشد."

در این بیانیه دولت شوروی نظر خود را خواسته در باره چگونگی مناسبات اقتصادی و خواه نظامی مسووط ذکر میکند و روی لزوم بر طرف ساختن هرگونه عدم تساوی تکیه مینماید.

تصمیمات کنگره* بیستم بخصوص در مورد افشا* کیش شخصیت استالین مورد استقبال احزاب برادر قرار گرفت. این عمل هشداری بود برای احزاب کمونیست. بخصوص برای احزاب کشورهای سوسیالیستی که بر اساس حکومت هستند. در عین حال نمونه تازه ای از نیروی داخلی حزب کمونیست اتحاد شوروی بود.

در اظهاریه بیرونی سیاسی حزب کمونیست فرانسه نوشته شده بود: " خد متی که رهبران حزب کمونیست اتحاد شوروی کرده اند لایحه است با صلاح اشتباهات و نواقصی زدند که زائیده دوران پرستش شخصیت بود و این خود شاهد نیرو و وحدت حزب کبیر لنینیست است و شاهد اعتمادی است کسه مردم شوروی باین حزب دارند، شاهد اتوریته این حزب در جنبش بین المللی کارگری است."

تناقض گوئی رفقای چینی در مسئله کیش شخصیت استالین و موضع حزب ما

از جمله احزابی که در نتیجه اول با استقبال قرارهای کنگره* بیستم حزب کمونیست اتحاد شوروی رفتند حزب کمونیست چین بود. روزنامه ژین مین ری بائو ارگان مرکزی این حزب سر مقاله ای در آوریل ۱۹۵۶ تحت عنوان " سخنی چند در باره تجربه تاریخی دیکتاتوری پرولتاریا" نوشت که از تصویب بیرونی سیاسی کمیته مرکزی حزب گذشته بود. در این سند میخوانیم:

" کنگره* ۲۰ حزب کمونیست اتحاد شوروی با تلخیص تجربیات نوین در رشته مناسبات

بین المللی و فعالیت ساختمانی در کشور خود یک سلسله قرارهای مهمی (از این پس تکیه روی کلمات ازنگارنده است) بدین شرح اتخاذ کرد ۰۰۰ مسئله مبارزه علیه کیش شخص پرستی در کارکنگره بیستم حزب کمونیست اتحاد شوروی جای مهمی داشت ۰ کنگره موضوع رواج کیش شخص پرستی را که مدت نهاد رزندگی اتحاد شوروی موجب بروز اشتباهات عملی بسیاری شده و نتایج منفی ببار آورده بود با کمال صراحت آشکار ساخت ۰ این انتقاد از خود جسورانه که از طرف حزب کمونیست اتحاد شوروی انجام گرفته و هدف فآن آشکار ساختن اشتباهات حزب بود نشانه حد اعلاى اصولی بودن در امر حزبی و قابلیت

حیاتی عظیم مارکسیسم - لنینیسم است ۰ در تمام کشورهای سرمایه داری، چه در گذشته و چه در حال حاضر، حتی یک حزب حاکم و یا گروهی سیاسی خد متکذ ارتباطات استثمارگر چنین جرئتی را نداشته و ندارد که شرافتندانه اشتباهات جدی خود را در برابر اعضا حزب و در مقابل همه مردم آشکار سازد ۰ (در همانجا - ترجمه فارسی) ۰

ولی در همان روزنامه در مقاله ای که درباره استالین بتاريخ ۱۳ سپتامبر ۱۹۶۳ چاپ شده است امروز چنین نوشته میشود:

"درکنگره بیستم رفیق خروشچف تماما بدون دلیل استالین را نفی کرد ۰ در چنین مسئله ای اصولی - درباره استالین - که مربوط به همه جنبش بین المللی است با احزاب برادر مشورت نکرد و پس ازکنگره بیستم آنها را در مقابل عمل انجام شده قرارداد و شروع کرد به تحمیل قرارهای این کنگره" ۰

ماعتد ه ند آریم که حزب چین در مورد یک "قرار تحمیلی" عکس العملی چنین سریع، چنین مثبت و با اینهمه شورمانند آنچه که قبلا مثال زده شد از خود نشان بدهد ۰ مگر اینکه واقعیت جریان را این بداند که چرخشی پس ژرف در مشی آن رفقا پیدا شده که لازمه اش اتخاذ موضع جدیدی است ۰ موضع جدید منحصرا بین مسئله نیست ۰ اکنون رفقای چینی استاد مشاوه های مسکو را هم که در بروز اصولیت را در مراعات تر کلمات آن میدانستند، نفی میکنند ۰

ازد و حال خارج نیست ۰ یار هبری حزب کمونیست چین در ارزیابی ازکنگره بیستم بموقع خود اشتباه کرده است ۰ در آنصورت معلوم نیست چرا صریحا اعتراف باین خطا نمیکند و موارد اشتباه را روشن نمیسازند یا باید قبول کرد که آن ارزیابی خالی از صد اقت بود ۰ هروش کتونی انعکاسی از برخورد ناصحیح بمسئله کیش شخصیت و مسائل اصولی دیگری است که درکنگره ۲۰ مطرح گردیده است ۰ در هر صورت برخورد لنینی اشتباهات (که رفقای چینی خود بهتر میدانند) حکم میکند که از خود انتقاد کنند ۰ و این عملی است که به حیثیت و اعتبار آنها در نظر احزاب برادر خواهد افزود ۰

حزب ما همیشه نسبت بخلق چین، نسبت بحزب کمونیست چین بانظرا احترام نگریسته است ۰ اگر امروز ما در مواضع مختلف قرار گرفته ایم این حزب مانیت که نظر خود را در مسائل بین المللی و یا نسبت بحزب کمونیست چین تغییر داده است ۰ این رهبری حزب کمونیست چین است که چه در خارج و چه در داخل روش دیگری اتخاذ نموده است ۰

حزب ما همیشه کوشیده است از تجربیات انقلابی حزب کمونیست چین استفاده کند ۰ مقالات و جزوات نسبتا زیادی را ما از آثار و یاد رہارته تجربیات انقلاب چین طبع و منتشر کرده ایم ۰ اکنون دیدیم

میشود که بعضی از نشریات آنروزی ما بواسطی تجدید طبع شده و در دسترس اشخاص قرار داده میشود ۰ معنی این عمل ظاهرا میبایستی این باشد که ما را متهم به تناقض گوش بنمایند ۰ ولی صرف نظر از اینکه جستجوی چنین تضادی در موضع مایه نتیجه نمیرسد اگر هم لازم است قضایوتی درباره روش ما بشود بایستی در مجموع خود باشد ۰ ما در آنزمان ناشر ترجمه مقالات "درباره دیکتاتوری پرولتاریا" و "باز هم درباره دیکتاتوری پرولتاریا" و یک رشته جزوات دیگر نیز بودیم، جلب توجه بیکسانی از آنها و نادیده گرفتن دیگری بمعنای استناد به جمله "لا اله الا الله" بدون عبارت "الی اله" است ۰

در نشریات و اظهارات آنروزی و در تصمیحات کنگره هشتم حزب خود در آنروز رفقای چینی در بسیاری از مسائل ابراز نظر کرده بودند که مجموعه آن مورد تأیید ما بود ۰ همت و ولی قسمت اعظم آن امروز مورد تأیید خود آنها نیست ۰

آنها استالین را متهم میکردند به اینکه: "بخود غره شد و جانب دهراند پیشی را مراعات نکرد، در طرز تفکرش سوزکتیویسم و قضاوت یکجانبه پدید آمد، در برخی مسائل مهم تصمیحات خطا اتخاذ کرد و این امر عواقب وخیمی ببار آورد" ("درباره دیکتاتوری پرولتاریا - ترجمه فارسی - صفحه ۸)

هم اکنون میتوان یادداشت زیر این گفته را امضا کرد ۰

هنوز جلسه مشاوه ۱۹۵۷ تشکیل نشده بود که رفقای چینی گفتند:

"کنگره بیستم حزب کمونیست اتحاد شوروی در برانداختن آئین پرستش استالین و آشکار ساختن اشتباهات جدی استالین و محو عواقب این اشتباهات قطعیت و جسارت فوق العاده ای از خود نشان داد ۰ در سراسر جهان مارکسیست ها - لنینیست ها و هواخواهان کمونیسم از سعای حزب کمونیست اتحاد شوروی در راه محو اشتباهات استالین پشتیبانی مینمایند و آرزو مندند که کوششهای رفقای شوروی بموقعیت کامل منجر گردد (همانجا صفحه ۲۸) ۰

در اینجا، چنانچه ملاحظه میشود، از طرف مارکسیست - لنینیست های سراسر جهان نیز عملیات حزب کمونیست اتحاد شوروی درباره استالین ((وکالت)) تأیید شده است ۰

باز هم در انتقاد از شخص استالین گفته شده است:

"او (استالین) از یک طرف بر آن بود که توده مردم آفریننده تاریخ اند و حزب بساید همواره با توده ها ارتباط داشته باشد و دامنه دموکراسی درون حزبی و انتقاد از پائین بسط یابد و از طرف دیگر شخص پرستی را بعنوان امری لازم تلقی میکرد و آنرا تشویق مینمود و خود را شیروا میباش" (همانجا صفحه ۱۲) ۰

این مطالب قبل از شماره ۱۹۵۷ بود ۰ در مشاوه منبر رفیق مائوتسه درون شخص حاضر داشت و چنین اظهار نظر کرد:

"وضع اتحاد شوروی طی چهار - پنج سال پس از مرگ استالین چه در عرصه سیاست داخلی و چه در عرصه سیاست خارجی بسی بهبود یافته و این امر گواه آنست که مشی که رفیق خروشچف نمایندند آنست مشی صحیح تر است و مخالفت با این مشی کار غلطی است ۰ در اینجا حتی غلط بودن مخالفت با افشا کیش شخصیت استالین و با مشی خروشچف نیز تصریح شده است ۰

رفقای چینی حزب کمونیست اتحاد شوروی را ترغیب میکردند که میبایستی "۰۰۰ باشد تهرجه

تعامت ما هیت اشتهاها تی راکه استالین مرتکب شده بود آشکار سازد و همه حزب راجلوگیری از تکرار و برایشه کن کردن عواقب زیان بخش این اشتهاها ت دعوت نماید " (در باره د یکتا توری پرولتاریا - ترجمه فارسی - صفحه ۲۹) .

رهبری حزب کمونیست شوروی برای اجرا تصمیات کنگره ۲۰ که آنرا موظف ساخته بود در راه افشا کامل کیش شخصیت استالین و ریشه کن کردن عواقب وخیم آن با پیگیری مبارزه کند در کنگره ۲۲ نتایج اقدامات خود را گفت . تا آن زمان جزئیات دیگری که جنبه جنائی داشت در باره دوران کیش شخصیت استالین آشکار شده بود که آنرا هم میبایستی بحالی ترین مقام حزبی ، که کنگره حزب است گزارش دهد .

از آن پس رفقای چینی کنگره حزب برادر را تخطئه کردند و ما شدت بیشتری آشکارا به پشتیبانی از استالین برخاستند . و حال آنکه در آغاز ما خود تصدیق داشتند که " چون اشتهاها ت استالین اشتهاها ت گذرانیست نمیتوان آنرا بایک ضربه دفع کرد . برای انجام این کار باید دوره ای طولانی صرف مساعی نمود " (همانجا صفحه ۲۶) .

حتی جنایاتی که در دوره کیش شخصیت استالین رخ داده است مورد انکار رفقای چینی نبود . در مقاله " بازهم سخنی چند در باره تجربه تاریخی د یکتا توری پرولتاریا " (روزنامه " زن مین ری بائو " ۲۹ دسامبر ۱۹۵۶) چنین میخوانیم :

" در مورد موضوعات ضد انقلابی استالین بسیاری از آنان را به کیفر رساند و در این باره وظیفه لازم را بطور کلی انجام داد (چیزی که ما هم منکر آن نیستیم نگارنده) اما (به این " اما " توجه کنید) در عین حال بسیاری از کمونیستهای صدیقی و افراد شریف را بی جهت متهم ساخت و از این لحاظ زیان جدی وارد ساخت " (اثر فوق - ترجمه فارسی - صفحه ۱۹) .

تو معروف استالین در باره شدت یافتن مبارزه طبقاتی نیز در آن موقع با نظر رفقای چینی وفق نمیداد در مقاله " در باره د یکتا توری پرولتاریا " باین موضوع توجه شده و چنین نوشته شده است :

" بهبود مراعات قانونیت سوسیالیستی ، بسط کنترل مردم بر ارگانهای دولتی ، تقویت روشهای دموکراتیک در کار رهبری دولت و موسسات ، استحکام رابطه نزدیک بین دستگاههای دولتی و اداری موسسات با توده های وسیع مردم ، از بین بردن تمایلات بوروکراتیک - اینها آن چیزهایی هستند که عملی کردن نشان ضروری است ، نه تشدید مبارزه طبقاتی پس از لغو طبقات و ممانعت از رشد طبیعی دموکراسی سوسیالیستی

بدانگونه که استالین در گذشته میکرد . حزب کمونیست اتحاد شوروی اشتهاها ت استالین را در این مسئله جدا اصلاح کرد و این کاملاً صحیح است " (ترجمه فارسی صفحه ۴۱) . در سند دوم منتشره از طرف حزب کمونیست چین در باره روش استالین نسبت بکشورها و احزاب برادر نیز ناظران نظر شده است :

" در رشته مناسبات با کشورهای برادر و احزاب برادر بطور کلی از اصول انترناسیونالیستی پیروی میکرد و بجایزه ملل کشورهای مختلف و ترقی و پیشرفت ارد و گاه سوسیالیستی کمک مینمود (این خدمت او را در کار کلی وظائف انترناسیونالیستی اش ما هم قبول داریم نگارنده) ، ولی (بازهم " ولی " قابل توجه !) در حل بعضی مسائل مشخص بد شوینسیم عظمت طلبانه تمایل بود روح برابری حقوق باندازه کافی در او وجود نداشت

ولذ انمی توانست توده های کثیر کاد را با روح فروتنی تربیت کند ، و حتی گاهی بنادرست در مورد اخلاقی بعضی از کشورهای برادر و احزاب برادر دخالتهایی میکرد که عواقب وخیمی بپراورد (در همانجا) .

نظر ما هم همیشه همان نظری است که رفقای چینی بموقع خود جد اطرفد آن بودند ، یعنی با آنچه که نادرست بود و زیانهای بزرگ مادی و معنوی بحزب اتحاد شوروی و جنبش جهانی کارگری و کمونیستی وارد میساخته است مبارزه کنیم و از رهبری جدی حزب کمونیست شوروی که جسورانه این عملیات را افشا ساخته و پیگیرانه با عواقب آن مبارزه میکند پشتیبانی نمائیم .

در آن موقع رفقای چینی میگفتند : " مبارزه ای که در کنگره بیستم حزب کمونیست اتحاد شوروی علیه شخص پرستی در گرفته است مبارزه واقعا عظیم و شجاعانه ایست " (صفحه ۱۴) و این مبارزه را با این جمله تهنیت گفتند :

" حزب کمونیست چین موفقیت های بزرگی را که حزب کمونیست اتحاد شوروی در مبارزه تاریخی خود علیه کیش شخص پرستی بدست آورد تهنیت میگوید " (صفحه ۱۷) . ولی اکنون چه میگویند ؟ میگویند :

" در فعالیت استالین مقام عمده را آنچه که درست بود اجرا کرده است و خطاهای او مقام فرعی دارند " (مقاله در باره استالین - روزنامه " زن مین ری بائو " ۱۳ سپتامبر ۱۹۶۳) .

ما با آن تهنیت موافق بودیم و بر روی نظر خود باقی هستیم لذا با این دعوی که خطاهای او کوچک بود و فقط جنبه فرعی دارد مخالفیم و دلیلی برای این تغییر عقیده ۱۸۰ درجه ای نمی بینیم .

امروز رفقای چینی ضرر عمده افشا کیش شخصیت استالین را در این می بینند که " بدست امپریالیستها و مرتجعین کشورهای مخطف سلاحی داد که برای بسط کارزار ضد شوروی و ضد کمونیستی با حرص و ولع در انتظارش بودند " (همانجا) ولی دیروز معتقد بودند که :

" هر چند نهضت کمونیسم بین المللی در این اواخر دچار بعضی ناکامیها گردیده ولی ما از آن درسهای مفید بسیار گرفتیم ، ما بعضی اشتهاها تی را که در صفوف ما رخ داده و اصلاح ضروری بود اصلاح کرده و می نمائیم . پس از اصلاح اشتهاها ما نیرومند تر خواهیم شد " (بازهم در باره ۰۰۰ صفحه ۱۲) .

در جای دیگر : " تمام نیروهای ارتجاعی جهان مؤذیان شادی میکنند و خوشحالند از اینکه مادر ارد و گاه خود مرتکب اشتهاها تی که بر فغان مشغولیم شده ایم . از این شادی مؤذیان چه نتیجه ای حاصل میشود ؟ " .

و نیز :

" کوچکترین تردیدی وجود ندارد که ارد و گاه با عظمت صلح و سوسیالیسم که در راه آن اتحاد شوروی قرار ارد سرانجام نیرومند تر و شکستناپذیرتر مقابل نیروهای ارتجاعی قد علم خواهد کرد . و یاوه گیان اد مخوار بوضع اسفناکتوری د چار خواهند شد " (همانجا) چیزی که رفقا در آن تردید جائزند بده اند نتایج مثبت بوده است نه نتایج منفی و بهر حال تناقض گوئی دامن ما را نمیگردد .

رفقای چینی امروز معتقد بودند که از مبارزه با کیش شخصیت استالین باید درس گرفت بخصوصی

برای مبارزه باد گما تیسیم :

" باید از مبارزه حزب کمونیست اتحاد شوروی علیه کیش شخص پرستی درس گرفته در آینده دامن مبارزه باد گما تیسیم را توسعه دهیم " (صفحه ۲۰) .

و نیز :

" شواهد امر همواره حاکی از آنست که دگما تیسیم از طرف افراد کند ذهن باوجد و شعف پذیرفته میشود . . . باید خرافات دگما تیکی را افشا کرد " (صفحه ۲۶) .
در آن موقع رفقای چینی با این توصیه خود عمل کردند و این در مورد یوگوسلاوی بود که نظری منصفانه داشتند .

جای شك نیست که حزب کمونیست یوگوسلاوی اشتباهات و انحرافات جدی رویزونیستی داشته است . ولی برخورد ذهنی استالین شکل دیگری بموضوع داد و آن تکفیر و طرد از جامعه سوسیالیستی بود . رفقای چینی در این باره نوشتند :

" اینکه رفقای یوگوسلاوی خصوصت خاصی نسبت با اشتباهات استالین نشان میدهند قابل فهم است . در گذشته که رفقای یوگوسلاوی در شرایط دشواری قرار داشتند برای نگاهداری سوسیالیسم سعی گرانیهائی بکار بردند (حتی در شرایط دشواری مساعی آنها گرانیهایی بود) . در موسسات و سازمانهای اجتماعی آنان تجاربی درباره اداره دموکراتیک انجام دادند که همچنین توجه مردم را بخود جلب کرد (معلوم میشود کارهاشان قابل تجربه گرفتن هم بوده است . نگارنده) (صفحه ۳۰ همانجا) .

سپس :

" مردم چین برفق مسالمت جویانه اختلاف بین اتحاد شوروی و کشورهای دیگر سوسیالیستی با یوگوسلاوی تریک میگوید " .
در جای دیگری از انتشاریه ۳۰ اکثر حزب کمونیست شوروی درباره مناسبات بین کشورهای احزاب سوسیالیستی :

" در نهضت کمونیستی بین المللی اشتباهاتی روی داد و بویژه در مسئله یوگوسلاوی (استالین) تصمیم نادرستی اتخاذ کرد . استالین در حل این مسئله دچار سهو و تقصیر و قضاوت یکطرفه گردید و از واقعیت عینی دور شد و از توده ها جدا گردید " (صفحه ۱۳) .
" کوشش دولت شوروی در کار بهیبه مناسبات بین اتحاد شوروی و یوگوسلاوی ، بیانیسه ۳۰ اکتبر ۱۹۵۶ دولت شوروی و مذاکرات بین اتحاد شوروی و دولت یوگوسلاوی برای از بین بردن قطعی اشتباهات گذشته در مناسبات خارجی میباشد . تمام این گامهای اتحاد شوروی خدمات عمده ای به امر تحکیم همبستگی بین المللی پرولتاریاست (ص ۵۷) .
از مجموع آنچه گفته شد پدید است که آنچه مارادرمورد مسئله کیش شخصیت استالین با رفقای چینی در بروز همفطرو امروز مخالف کرده است سیر منطقی جریان طی شده است و ما امروز هم همان نظر سابق را داریم و بر روی آن نظراستوار بود و هستیم .

حزب توده ایران و کیش شخصیت استالین

اهمیتی که مسئله کیش شخصیت استالین برای حزب ما دارد تنها از جهت تئوریک و علمی قضیه نیست و بیهوده نیست که مابین تفصیل در این باره سخن میگوئیم . حزب ما نیز از کیش شخصیت استالین

زبان دیده است و بجاست اگر ما از این مسئله تجربه اندوزی کنیم .

از همان روز اول در پلنومهای کمیته مرکزی (از پلنوم چهارم تا پلنوم دهم) همواره این مسئله برای ما نظر حزب توده ایران مطرح بوده است .

پلنوم دهم پس از بررسی فعالیت هیئت نمایندگی حزب ما در کنگره ۲۲ حزب کمونیست اتحاد شوروی، برای موضوع کیش شخصیت استالین در تصمیمات خود مقام خاصی قائل شد . در مواد ۶ و ۷ قطعنامه در این باره گفته میشود :

" ۱- در کنگره ۲۲ حزب کمونیست اتحاد شوروی واقعهتهای متعددی درباره نتایج و عواقب کیش شخصیت استالین افشا گردید و مسئله رفع کامل عواقب و عوارض این کیش و تقویت بازم بیشتر موازین لنینی حیات حزب و دولت و بسط بیشتر دموکراسی درون حزبی جای مهمی را در ریحتهای کنگره احراز نمود . کنگره متذکر شد که خود زندگی صحت مشسی کنگره ۲۰ را در مورد انتقاد اصولی از کیش استالین و عواقب آن به ثبوت رساند و این امر برای ریشه کن کردن عللی که وضع ناسالم دوران کیش استالین را بوجود آورد ضرور بود و به تقویت حزب و رهبری جمعی و بسط خلاق مارکسیسم - لنینیسم و تعمیق دموکراسی و فخران ابتکارات عمومی کمک کرد . پلنوم دهم کمیته مرکزی حزب توده ایران با انتقادات مستدل و اصولی کنگره ۲۲ از کیش شخصیت استالین و تصمیمات وی برای رفع بقایای عوارض این کیش کاملاً موافق است و آنرا تأیید میکند .

۷- مارکسیسم - لنینیسم در عین تأیید نقش مهم پیشوایان و رهبران طبقه کارگر هرگونه نظا هر کیش شخصیت را شدیدا محکوم میکند و آنرا با جنبش انقلابی پرولتاریا و بسا روح کمونیسم بیثابه دموکراتیک ترین و انسانی ترین آموزشهای بیگانه میسرد . کیش شخصیت عبارتست از اسناد صفات خارق العاده و نقش تعیین کننده در سیر حوادث اجتماعی یا حزبی نسبت بفرود معین بنحویکه نظریات آن فرد مافوق نظریات جمع قرار گیرد و ولی رغم نظریات جمع بمعرض اجرا گذارده شود . کیش شخصیت دارای وجهت بهم پیوسته است . از طرفی استاد مختصات ویژه و تعیین کننده در زندگی اجتماع و حزب بیک فرد ، و از طرف دیگر نقض رهبری جمعی ، نقض موازین لنینی زندگی حزب . با بررسی تاریخ بیست سال حزب ما روشن میشود که در حزب ما بآنکه در مواردی نقض موازین لنینی زندگی حزبی و عدم رعایت کار جمعی در نزد این یا آن مسئول و یا ارگانهای رهبری دیده شده و دیده میشود ، ولی کیش شخصیت در اطراف هیچیک از رهبران حزب پدید نیامده است . البته این بدان معنی نیست که در نزد هیچیک از رهبران حزب ما تعالیاتی از این قبیل نظا هر نکرد و نمیکند و تلاشهایی در این زمینه نشده و نمیشود ، ولی این قبیل نظا هرات تاکنون فرصت لازم و زمینه مناسب کافی برای رشد خود نیافته است . حزب ما موظف است با مواظبت اکید و دقیق در مورد اجرا موازین لنینی زندگی حزب مانع از آن شود که زمینه مساعد برای این وضع که اراده یک رهبر مافوق جمع قرار گیرد دست ریح در پیرامون وی کیش شخصیتی پدید شود ، فراهم گردد .

در عین حال پس از مذاکرات ، ماده ای در صورت جلسه ذکر شد بقرائزیر :

" عوارض کیش شخصیت استالین از جهت نقض قانونیت سوسیالیستی در زندگی حزب ما تأیید شده است و بویژه در دوران کیش شخصیت استالین ، در موارد عمده مهاجرت

انقلابی ماصد ماتی وارد کرده است . از آنجمله در سالهای ۱۹۳۶-۱۹۳۷ منجر به از میان رفتن یک عده از رهبران و کادرهای حزب کمونیست ایران شده است . پس از نگره بیستم از طرف مقامات شوروی این رفقاً تجدید حیثیت شده اند سپس در این قراربرهبری آینده توصیه شده است که دربارهٔ اعادهٔ حیثیت این افراد در افکار عمومی طرقی سنجیده ای بیاید .

اکنون که در موضوع کیش شخصیت استالین برای یکبار دیگر نجات بد بیشتری تجدید بحث شده و کوششهایی برای احیاء نظر آنان میشود لازم است در مطبوعات مانیز باقتضای مسائلی که طرح میشود مطالب مربوط به زیانیدگی حزب تودهٔ ایران از کیش شخصیت استالین روشن شود . چنانچه در قرارها لازم کرده است حزب کمونیست ایران عده ای از رهبران و کادرهای خود را در این دوران از دست داده است . این رفقاً بتمام معنی شایستهٔ آن هستند که نامشان بر صفحات تاریخ پرافتخار جنبش آزادی بخش کهور ما احیاء گردد و مقام خود را باز یابند .

انقلاب گیلان ، مبارزات بعدی حزب کمونیست ایران ، تعقیبات و حشینهٔ زمان رضاشاه موجب مهاجرتهاى متعدد از کشور ما شد . علاوه عده ای از رهبران برجستهٔ حزب کمونیست ایران از جانب حزب در کمینترن نمایندگی داشتند و یا فعالیت های مختلف مشغول بودند .

در سالهای ۱۹۳۶ و ۱۹۳۷ عدهٔ زیادی از کمونیستهای صادقی و فدآگاری (ام از منتهیین به حزب کمونیست اتحاد شوروی و یا کمینترن و مهاجرتهاى سیاسی) بعنوانین مختلف در معرض تعقیب قرار گرفتند . عناصری که کارشان همواره استفاده از ابزار آشفته و جریانات مختلف برای تصفیه حسابهای خصوصی است ، از نوع تعقیبات آن زمان و مبارزه ای که با انحرافات گوناگون بعمل می آمد استفاده کردند عدهٔ زیادی بیگانه از طریق محاکم فوق العاده تعهد و حبس شدند و در آنجا جان سپردند و یا اعدام گشتند .

از جمله حزب کمونیست ایران عده ای از اشخاص برجستهٔ خود را از دست داد . اینها چه کسانی بودند ؟ با وجود گذشت بیش از یک ربع قرن با زهم اغلب آنها را مردم ایران بخوبی بیاد دارند . حزب کمونیست ایران می باید به اینکه در آن زمان ، هنگامی که هنوز این حزب در حالت جنبینی بود اشخاصی نظیر سلطان زاده ، حساسی (دهزاد) ، ابوالقاسم ذره ، نیک بین بطرف آن روی آوردند .

سلطانزاده تئوسین برجستهٔ حزب کمونیست ایران ، شرکت کنندۀ فعال انقلاب گیلان ، نمایندۀ حزب در کمینترن و از سرشناسان کمینترن بود . ذره و حساسی از شعرا و نویسندگان برجستهٔ زمان خود بودند . نیک بین دبیرکل حزب بود .

در ردیف اینها اشخاص معروف دیگر حزب کمونیست ایران هم از دست رفتند . از قبیل احسان اله خان که با وجود اشتباهات و چپ روی های خود در انقلاب گیلان نقش بزرگی بازی کرد ، مرتضی علوی که بمانند هوریت از طرف کمینترن مطبوعات حزب در خارجه و هستهٔ حزبی دانشجویی را در برلن اداره می نمود که در کثرتی ارانی نیز فعالیت خود را در آنجا آغاز کرد ، حسین شرقی که پس از نیک بین دبیر اول حزب بود ، نصر المصلائی (کامران) - نمایندۀ اعزامی کمینترن به ایران که در کنترارانی را با سازمان حزبی ایران تماس داد و توسط او مجلهٔ " دنیا " منتشر بحزب شد ، و عدهٔ دیگری که هر یک خدمات شایانی به جنبش کمونیستی و به آزادی ایران دارند .

حزب کمونیست اتحاد شوروی پس از افشای کیش شخصیت استالین یگان یگان پرونده های

اشخاصی را که در آن دوران در معرض تعقیب قرار داشتند از نظر محاکم صالحه گذراند . اکنون که این رسیدگیها پایان یافته است حزب ما با کمال افتخار میتواند اعلام دارد که این رفقاً - چه آنهایی که در اینجا از آنها اسم برده شد و چه آنهایی که اسمشان در صفحات این مقاله ننگجید است - گناهی نسبت به جنبش مقدس ما مرتکب نشده بودند . اینها از میان رفته اند ولی به آرمان خود وفادار ماندند . محاکم صالحه تهره نامهٔ آنها را پس از مرگ صادر کرده اند . حکومت شوروی خانواده های آنها را زیر سرپرستی خود قرار داده است . حال وظیفهٔ حزب ماست که خاطرهٔ آنها را زنده کند و آنها را به اعضأ حزب و کلیهٔ مردم ایران چنانچه شاید نماید ، چنانچه بوده اند بشتناساند .

در رهبری حزب کمونیست ایران و در رهبری حزب تودهٔ ایران ، که ادامه دهندۀ کار آن حزب است ، هیچگاه نسبت به هیچیک از این رفقاً پرونده ای موجود نبوده است . هیچیک از آنها در معرض سوظن سیاسی نبودند . ولی کیش شخصیتی که برقرار شده بود و ایمانی که این کیش نسبت با ستالین ایجاد کرده بود اقلای جای این ظن را باقی میگذارد که شاید آنها را جانشینان شده و یا تحت تأثیر قرار گرفته باشند . ولی امروز براثت کامل آنها محرز است و هشداری است برای مبارزهٔ آینده با هرگونه کیش شخصیت .

زیان کیش شخصیت تمهات خالتهای مستقیم در کار احزاب برادر نیست . اعتماد بی پایان نسبت با این یا آن شخص میتواند موجب ضررهای مهم غیر مستقیم بشود : گرفتن تصمیمات به تعحیت و یا قرار گرفتن تحت تأثیر اشتباهات و غیره .

برخی از احزاب اشتباهاتی از این قبیل مرتکب شده اند که در حیات آنها مؤثر بوده است . تجزیه و تحلیل و روشن ساختن اینکه چه اشتباهاتی در سیاست حزب به این یا آن دلیل میتوانسته است بسنگی بوضعیت زمان استالین داشته باشد موضوعی است بیخبرنج و محتاج بطلعهٔ دقیق ولی لازم . حزب کمونیست اتحاد شوروی امروز بحق همواره روی این نکته که همهٔ احزاب برابرند و دارای حق متساوی هستند اتکا میکند . برنامهٔ جدید حزب کمونیست اتحاد شوروی میگوید : " احزاب کمونیست مستقلاً و سیاست خود را بر اساس شرائط مشخص کشورهای خود تنظیم مینمایند " .

ظاهراً چنین بنظر میرسد که این حقیقتی است که محتاج به تکرار نمیباشد . ولی زندگی و حقایق تلخ گذشته است که تکرار این حقیقت را ضرور میسازد . تساوی بین احزاب در هیچ سندی انکار نشده است . ولی کیش شخصیت طبیعتاً عدم تساوی های بوجود می آورد و ممکن است موجب پیروپهای نادرستی از گفته های نادرست گردد .

امروز که حزب کمونیست اتحاد شوروی کوشش مداوم برای برطرف ساختن همهٔ عواقب و میراث کیش شخصیت میکند حزب ما هم کوشش خود را در این راه بکار خواهد برد که اگر نقصی در کار گذشته و در چگونگی مناسبات خود با احزاب برادر ببیند آنها را بر طرف سازد . قدر مسلم آنست که هر حزبی برای تجزیه و تحلیل و نتیجه گیری سیاسی مربوط بکشور خود از احزاب دیگر صلاحیت بیشتری دارد ولی هیچ حزبی مستقل از مشورت و صلاح اندیشی احزاب برادر نیست . مشورت مقابل ، بازگو کردن صدیقانهٔ اشتباهات میتواند کمک مؤثر به کار خلاق احزاب کمونیستی و کارگری بنماید . هیچ حزبی از اشتباه مصون نیست ، ارگانها و مطبوعات تحت نظر احزاب میتوانند در این یا آن مسئلهٔ سیاسی ، در تحلیل و تفسیر خود بخطا بروند . وظیفهٔ انترناسیونالیستی هر حزبی از آنجمله حزب ماست که اگر مطلبی نادرست بنظرش رسید حزب برادر را آگاه سازد .

در گذشته که کیش شخصیت استالین در حزب کمونیست اتحاد شوروی حاکم بود بر سر این راه

مشکلاتی وجود داشت . امروز رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی بزبان دیپلومات خود رفیق خروشچف میگوید :

" ما برای همیشه از مناسبات متقابل خود (با احزاب) هرگونه عنصر عدم تناسلی ، تحمیل تجربه و تحمیل سیاست یک کشور را بشهرهای برادر حذف کرده ایم . . . همه ما از یکدیگر می آموزیم ، بی یکدیگر یکدیگر را نمیکنیم ، همه متفاد را این اندیشه هستیم که چگونه حیات نوینی بسازیم ، همه در فکر مصالح جنبش جهانی کمونیستی و راه انقلابی مشترک خود میباشیم " (روزنامه پراودا ، ۱۳ آوریل ۱۹۶۴) .

زبانهای کیش شخصیت استالین خد مات وی را کاملاً تحت الشعاع قرار داده است . سهم قاطع خد مات وی مرون حزب بزرگ و آید پد ه لنینی است که وی در رایش آن قرارداد است و ما کیش شخصیت او ضررهائی زده است که بازمانده آن را میبایست با مبارزه طولانی از میان برد . در رکنه ۲۲ حزب کمونیست شوروی نمایندگان کنگره مطالب زیادی درباره خد مات رفیق خروشچف گفتند . رفیق خروشچف در پایان سخن خود گفت :

" در بسیاری از سخنرانی هائی که در رکنه شد تکیه خاصی روی شخص من میشد ، نقش من را در انجام مهمترین اقدامات حزب و دولت گوشزد مینمودند . اغلب در مطبوعات ما نیز وقتی از فعالیت کمیته مرکزی سخن بمیان می آید چنین میکنند . من احساسات ملاحظت آمیزی را که منشا این اظهارات است درک میکنم ولی اجازه دهید بانیسرویی هرچه تعامل روی این نکته تکیه کنم که آنچه درباره من گفته میشود بایستی بحساب کمیته مرکزی حزب لنینی ما و بحساب هیئت رئیسه این کمیته مرکزی گذارد . هیچ اقدام بزرگی ، هیچ کار مسئولیت داری را ما بآباد ستور شخصی کسی انجام نداده ایم و همه کارها نتیجه بحث دسته جمعی و تصمیم دسته جمعی است . "

اینست بنظر ما برخوردار صحیح بمسائل . رفقای چینی در همان مقاله ای که درباره استالین نوشته شده است و ما به آن اشاره کرده ایم مینویسند : " ما اهمیت زیادی برای نقش پیشوایان قائلیم ، ولی در عین حال مخالف مبالغه در تمجید اشخاصیم . "

هنوز مرکب این اظهارات خشک نشده در روزنامه " زن مین ژیا شو " بتاريخ ۲۷ آوریل ۱۹۶۴ چنین میخوانیم :

" رهبران حزب کمونیست شوروی حملات خود را بخصوص متوجه پیشوای کبیر چین رفیق ماوتسه دون و اندیشه های او میکنند . . . همه خلقهای انقلابی جهان تهنیت گوی اندیشه های ماوتسه دون هستند . این خلقها از آثار مارکسیستی - لنینیستی رفیق ماوتسه دون برای انقلاب الهام میگیرند . رهبری حزب کمونیست شوروی عمیت میکوشد رفیق ماوتسه دون و اندیشه های وی را لکه در کند . این عمل تکاپوی مروجانگی را بیاد می آورد که بخواهند ، با ارزش قائل شدن بحد مضحک زائد برای نیروی خود ، درخت عظیمی را از پای در آورند . "

فراموش نکنیم که روی سخن بارهبری حزب بزرگی است که انقلاب کبیرا کتورا پیروز کرد ، برای نخستین بار در یک کشوری ، با وجود احاطه سرمایه داری ، سوسیالیسم را بر پایه ساخت و امروز مشغول ساختن کسو نیم است .

بدیهی است میتوان و باید برای رهبران نهضت احترام شایسته ای قائل بود ، ولی ما معتقدیم که آنهایی که از راه مد اهنه وارد میشوند به احترام اشخاص نمی افزایند . این کاری است که درباره استالین کردند و احترام واقعی را که او استحقاق آنرا داشت از میان بردند .

ما اخیراً شاهد مطالب نگرانی آوری بوده ایم که اگر نخواهیم به آن توجه کنیم ممکن است به تکرار تاریخ درباره کیش شخص پرستی راه بد هم .

این پرستشهاد رجریان اختلافات اخیر پیش می آید : چرا هنگامی که حزب کمونیست شوروی در بیانیه خود مفهوم " حزب پیشوا " و " کشور پیشوا " را در کرد رفقای چینی در تأیید این مطلب در ننگ کردند ؟ چرا در مشاوره ۱۹۶۰ ، هنگامی که رفقای شوروی فرمول " اتحاد شوروی در راه ارد و گناه سوسیالیستی " را نپذیرفت ، همانا رفقای چینی تا آخرین دقیقه برای گنجاندن آن در بیانیه احزاب برادر ریا فاشن بودند ؟ چرا آنهایی که اینقدر نسبت بحزب کمونیست اتحاد شوروی تجلیل رومید اشتند امروز رهبری آنرا مورچکان می نامند و با تمام وسائل و نیرو میکوشند بزرگترین ضربات را به آن حزب وارد سازند ؟

آیا پاسخ این پرسشها ما را باین نتیجه نمیرساند که منظور از حفظ فرمولهای " پیشواشی " و " ریاست " و شکستن انوریته شوروی این بوده است که بعداً این عناوین را بخود تخصیص دهند ؟ شاید رفقای چینی باین سئوالات جواب منفی بدهند و مانع علاقه داریم که چنین نباشد ولی واقعیات و روشی که اتخاذ شده است متأسفانه شواهدی از خلاف آن نشان میدهد . کوشش برای شکستن انوریته غیر بوسیله قلب حقایق و همتاکی نتیجه اش شکسته شدن انوریته خود است و حال آنکه نفی جنبش جهانی در رفا و توسعه انوریته احزاب کمونیستی و کارگری است .

لازم است در پایان باین نکته نیز اشاره کنیم که یکی از مضمینات دوران کیش شخصیت تحریف یا تزئین تاریخ بنفع جریان است که کیش شخصیت در آن ذینفع است . در زمان استالین ما شاهد این امر بوده ایم و این خود میتواند موضوع مقاله جداگانه ای قرار گیرد . امروز شواهد مختلفی در این زمینه نزد رفقای چینی می بینیم . از آنجمله تجدید نظر در تاریخ بنفع چنگیزخان . چنگیز بخلق چین نیز انتساب پیدا میکند و شخصی میشود که در تاریخ چین بطور کلی نقش پیشرو بازی کرده است (روزنامه زن مین ژیا شو ، دهم اوت ۱۹۶۱) . بعداً این نقش پیشرو چنگیز بسط مییابد و شامل " چهل کشور " دیگر نیز میشود .

آنچه که مربوط بنقش چنگیز در چین است تشخیصش با تاریخدانان چین میباشد و اصلحیت ما خارج است . و اما آنچه مربوط به چهل کشور دیگر میشود ، که ایران هم داخل آنست ، در آن صورت نقش عمدتاً چنگیز قتل عام و کوشش در احاطه خلقهای کشور ما بوده است .

ما در ویم از اینکه نقش نصیحت گوئی بعهده بگیریم ولی ما آثار رفیق ماوتسه دون را دقیقاً مطالعه کرده ایم و آنچه را که وی درباره خطراید ثولوی خرد و بزرگاری در چین گفته است بخاطر داریم . در چنین احاطه ای زمینه کافی برای شخص پرستی هست و میتواند ، اگر با آن مبارزه نشود ، بحد خطرناکی رشد کند . احزاب کمونیست یکبار روی پوست و گوشت خود زبانهای کیش شخص پرستی را چسبیده اند و مجدداً زهر باران نخواهند رفت . بجاست که برای جلوگیری از تجدید چنین خطری همه

احزاب بکوشند • این کار به تقویت احزاب براد رو وحدت واقعی آنها کمک خواهد کرد •
 وحدت واقعی احزاب کارگری و کمونیستی تنها میتواند بر اساس تساوی حقوق و بر اصول مارکسیسم -
 لنینیسم استوار باشد • این آن راهی است که قوانین عینی سوسیالیسم جلوی پای همه مسا قرار
 داده است •

احسان طبری

ما خواستار جامعه ای هستیم که در آن
 تکامل آزاد هر فرد شرط تکامل آزادانه
 همه افراد باشد *

مارکس و انگلس - مانیفست حزب کمونیست

مارکسیسم و هومانیسم

هدف از نگارش مقاله حاضر بحثی تجربی درباره مارکسیسم و هومانیسم نیست • هدف از آن،
 مباحثه ای پارافینک است • رفیق چویانگ از فلاسفه صاحب نظر جمهوری توده ای چین در
 چهارمین جلسه وسیع کمیته شعبه فلسفه و علوم اجتماعی فرهنگستان علوم چین در تاریخ ۲۶ اکتبر ۱۹۶۵
 سخنرانی شفاهی تحت عنوان "وظایف پیکار جوانه ای که در برابر کارکنان فلسفه و علوم اجتماعی قرار
 دارد" داد نمود • متن این سخنرانی بصورت جزوه ای به السنه مختلف از طرف اداره "مطبوعات
 بزبان خارجی" در پکن، در سراسر جهان پخش شد و این خود نشانه اهمیت است که رفقای چینی
 برای محتویات جزوه نامبرده قائلند • ترجمه انگلیسی این جزوه که اینک در برابر ماست متضمن ۶۸ صفحه
 و مشحون از انواع حملات به "رویزونیسم معاصر" است • معنای رویزونیسم معاصر را این جزوه به
 نحو زیرین یاد شده است :

- * بزودی پس از درگذشت استالین، رهبران حزب کمونیست اتحاد شوروی کاملاً وی را انکار
- * کردند و بدنبال دارودسته نیتو افتادند و هرچه زرف تزد ربا تلاق رویزونیسم فرورفتند ...
- * از آنجا که رویزونیسم معاصر ریک کشور بزرگ سوسیالیستی که علاوه بر آن زادگاه لنین نیز
- * هست بروز کرده، قدرت بیشتری برای گپی کردن مردم دارد و از رویزونیسم نوع کهن
- * بسی زیانمند تر است. (۱)

بدین ترتیب روشن است که رفیق چویانگ دایره "رویزونیسم معاصر" را وسیع گرفته است و بنا
 بر تعریف او خط مشی حزب کمونیست اتحاد شوروی از نوع "رویزونیسم معاصر" است و بناچار کلیه
 کسانی که بسط خلاق آموزش مارکسیستی را پس از کنگره بیستم حزب کمونیست اتحاد شوروی با نظر مثبت
 و تأیید آمیز نگریسته اند باید در این جنبه ملعون جای گیرند •
 هدف رفیق چویانگ از این سخنرانی تها رو روشن کردن "وظایف پیکار جوانه" کارکنان فلسفه

1) Chou Yang, The Fighting Task Confronting Workers in Philo -
 sphy and Social Sciences, Foreign Languages Press, Peking,
 p. 14-15

علوم اجتماعی در چین نبود. برای تعیین این وظایف وی لازم دیدارهای فکری "رویزونیسم معاصر" را آشکار سازد و انواع برجستهای فلسفی رایج آنها الصاق نماید و آن حربه هاکه تاکنون در تبلیغات رفقای چینی بکار نمیرفت مانند اثبات اید آلیستی، متافیزیکی و مکانیکی بودن طرز تفکر مخالفین را نیز وارد عرصه مبارزه سازد و ناگزیری انشعاب راد رجنبش جهانی کونیستی توجیه نماید و حقانیت انقلابی رفقای چینی را از جهت فلسفی میرهن سازد.

بدین مظهر مؤلف جزوه مورد بحث از جمله لازم دیدارهاست طی قریب نه صفحه سخت به انحراف "هومانیستی" رویزونیستیهای معاصر بتازد و آنها را بجانشین کردن کیش انسان مجرد بجای آموزش طبقاتی و جهان بینی انقلابی پرولتاریا متهم سازد. در این صفحات آنچنان خلط میخورد شده و مغلطه در مسائل انجام گرفته است که فقط هیجان غلبه بهر قیمت در بحث (که بناچار موجب بی توجهی نسبت به دقت استدلال و بی اعتنائی نسبت به صحت شیوه مباحثه علمی میگردد) میتواند توضیح دهند آن باشد و الا از رفیق چویانگ که بشهادت جزوه در مسائل مارکسیستی و در منابع و اسناد مربوطه وارد است، چنین طرز سخن و احتجاج غیر منطقی است. بعلاوه بگمان نگارنده رفیق چویانگ در این صفحات شگانه که هومانسیم را بابت انتقاد گرفته چهره ناپسندی از عتقاد خود دفاع خویش نشان داده و بجای آنکه نقطه ضعفی در کار حریف پدید آورد، نقطه ضعف جدی در کار خویش وارد ساخته و نغمه ای ناسازگرا کرده است. این سیمای غضب آلود و ناخوشایند، با چهره نخستین انقلاب چین که در آن از "تجدید تربیت سرمایه داران مترقی" سخن میرفت و شعار "بگذار صدک بشکند" بمان می آید و پنج اصل همزیستی "پانچاشیلا" اعلام میگردد و حتی امپراطور منچوری را بجای بند و زندان برای احیا معنوی و اخلاقی بکار تولیدی گسیل میداشت و یابوسی دالای لاما و پانچن لاما دست محبت می یازید، تفاوت محسوس دارد.

ابتدا، برای آنکه مباحثه مامبتی برسند باشد نه دعوی، ببینیم رفیق چویانگ درباره هومانسیم چه نوشته و ایراد او به آن باصطلاح "رویزونیستیهای معاصر" در این زمینه چیست.

رفیق چویانگ بیک مقدمه اول در ابتدا کوهی از اتهامات کمر شکن را بدو نسی سند و دلایل و ذکر کرد و شاهد به آن کافر ملعون حزبی که "رویزونیست معاصر" نام دارد نثار ساخته میگردد:

- "رویزونیستیهای معاصر با انکار کامل ماتریالیسم تاریخی تئوری پرولتاریائی طبیعت انسانی"
- "را جانشین آموزش مارکسیستی - لنینیستی مبارزه طبقاتی و دیکتاتور پرولتاریا"
- "کونیسم علمی میکنند. آنها پرچم انقلاب را بدو رواندخته و پرچم پرولتاریائی تئوری طبیعت"
- "انسانی را بلند کرده اند. آنها مفهوم هومانسیم را با کونیسم علمی یکسان کرده اند"
- "و کونیسم علمی را با هومانسیم پرولتاریائی کاملاً مخلوط و مشتبه ساخته اند." (صفحه ۲۲)

ملاحظه کنید با چه سبکستی و بدلی رفیق چویانگ بیک ضربت حریفان رایج گمان خویش از پای درمی آورد و آنها را صاف و ساده به "انکار ماتریالیسم تاریخی" و جانشین کردن "تئوری طبیعت انسانی" بجای تئوری مبارزه طبقاتی و دیکتاتور پرولتاریا و قبول هومانسیم بجای کونیسم انقلابی متهم میکند. ممکن است تصور شود که در جزوه رفیق چویانگ و یا جای دیگر برای اثبات این اتهامات فحیح مدرکی بدلیلی وجود دارد. یا ممکن است افراد بی خبر و غیور بد خیال کنند در این او خرد راجع شوروی یا از جانب احزاب برادری که مورد انتقاد رفقای چینی هستند در زمینه های مورد ادعای رفیق چویانگ کتب و رسالاتی نشر یافته است و چنین تحولات فکری ارتداد امیز و چنین عقب نشینیهای

ارتجاعی رخ داده است. ابداً و اصلاً کسی که از وضع یا خیر است و میداند که در سراسر مطبوعات احزاب کونیستی که مورد اتهام رفیق چویانگ هستند تحولی در سمت مورد ادعای او نماند بلکه این احزاب با وفاداری تعالیم مارکسیستی راد رژیمه مبارزه طبقاتی و دیکتاتور پرولتاریا تکرار میکنند و آموزش پرولتاریائی طبیعت ثابت انسانی را مورد میسرند و در این باره کوهها کاغذ سیاه می کنند، غرق حیرت میشود که پس این اتهام ها از کجا برخاسته است و چگونه میتوان میلیونها کونیست را بایک گروش زبان در جمعی در پیکن به چنین جرائم شنیع متهم ساخت؟ رفیق چویانگ برای آنکه سخن خود را اثبات کند جملاتی را از "برنامه حزب کونیست اتحاد شوروی" و کتاب "اصول فلسفه مارکسیستی" منتشره در شوروی و کتاب "اصول مارکسیسم بد لنینیسم" منتشره در شوروی شاهد آورد است و بگمان اینجانب با این شواهد کار خود را سهل تر نه، دشوار تر ساخته است.

ببینیم رفیق چویانگ چه می نویسد:

- " آنها (یعنی رویزونیستیهای معاصر - ۱۰۰ ط) میگویند: "ایدئولوژی کونیسم انسانی"
- "ترین ایدئولوژیهاست" (۱)، آنها از هومانسیم بعنوان "عام ترین تجسم کونیسم" صحبت میکنند و بر آنند که "هومانیسم در وسیع ترین معنای کلمه با کونیسم یکی است" (۲)، و اینکه "سیستم کونیسم یعنی پیروزی هومانسیم" (۳). آنها چنین نغمه ای را ساز کرده اند: همه چیز بخاطر انسان و بسود انسان"، انسان برای انسان دوست، رفیق و برادر است،"
- "زند و باد برادری همه خلقها و همه انسانهای روی زمین". آنها درباره "همزیستی"
- "مسالمت آمیز" بعنوان "انسانی ترین اسلوب پرولتاری مبارزه طبقاتی در صحنه بین المللی"
- "سخن میگویند و از نقشه خلع سلاح کامل و عمومی بعنوان "عالی ترین مظهر انسان دوستی"
- "دم میزنند... آنها میگویند: ما کونیست هستیم ولی کونیست قبل از همه بسایند"
- "انسان دوست باشد" (صفحه ۲۲)

با بد اعتراف کنیم که اینجانب قبل از خواندن افادات رفیق چویانگ کوچکترین تصویری از آن نداشتم که ادای این همه عبارات عالی بد لکش بجای آنکه نمودار غلو فکری و فضیلت روحی یلکانقلابی باشد نشانه زندگه و الحاد، انکار آموزش مارکسیسم، خیانت به انقلاب، لگد مال کردن منافع پرولتاریا، در غلطیدن در رزقترین ژرفای گند آب رویزونیستی است!

معلوم میشود ما بد تعاست "رویزونیست معاصر" بودیم و نمی دانستیم!

صرف نظر از اینکه معنای این عبارات روشن است و فقط فیلسوفی که قصد جدل دارد، قادر است در عالم تجردات و انتزاعات برای این عادی ترین و واقعی ترین شعارها محتوی جهنمی و شیطنانی بیافریند، باید گفت رفیق چویانگ علی رغم رسم مباحثه علمی و رقیانته آنها را از متون خود جدا کرده است و از کتب قطوری که گاه از هفتصد صفحه تجاوز میکند و سرشار از تعالیم طبقاتی و انقلابی است جمله ای را مجزائیده و با اصطلاح "لاله" راز "الاله" گمسته و اثر اب عنوان دلیل کفر عرضه داشته است. هم برنامه حزب کونیست اتحاد شوروی و هم د و کتاب دیگری که مورد استشهاد قرار گرفته اند از تکرار مکرر این واقعیت اشباع است که انسان مفهوم مجرد نیست بلکه دارای مضمون کنکرت تاریخی است.

(۱) و (۲) و (۳) رفیق چویانگ برای این سه جمله به ترتیب منابع زیرین را یاد میکند:

اول - برنامه حزب کونیست مصوب کنگره ۲۲ حزب کونیست اتحاد شوروی،

دوم - "مبادی فلسفه مارکسیستی" بزبان روسی، نشریه انستیتوی فلسفه اتحاد شوروی، مسکو، سال ۱۹۶۲ (صفحه ۵۴۸) سوم - "مبادی مارکسیسم - لنینیسم" تحت نظر کوشی سین بزبان روسی، مسکو، سال ۱۹۵۹ (صفحه ۷۵۱)

آن انسانی مورد محبت و حمایت است که "انسان زحمتکش" نام دارد و خالق نعمات مادی و معنوی است و در قید استثمار و استعمار رنج میرود. انسان دوستی ما نیز بصورت "بخشایش مسیحانه" اد میزاد گناهکار" در نمی آید بلکه مبنی بر نبرد بی امان طبقاتی بسود اکثریت ستمکش و محروم علیه اقلیت ستمکار و ممتاز است. رفیق چویانگ این عبارات را از آن زمینه فکری و چارچوب منطقی خارج نمیکند و بلاذلیل مدعی میشود که گوید راینجاز "انسان کلی" (اعم از بهره دهنده و بهره رکن) سخن در میان است و گوید برنامه حزب کمونیست اتحاد شوروی و کتاب "مادی فلسفه مارکسیستی" و "اصول مارکسیسم - لنینیسم" آئین مسیح بیان شده است نه آموزش مارکس. زهی انصاف و علمیت!

بعنوان مثال از برنامه حزب کمونیست اتحاد شوروی (بخش مقدمه) جملاتی نقل میکنیم که همین روح صرفا طبقاتی و کاملاً انقلابی احتجاجات این سند است. در این برنامه در توصیف مبرکوتی چنین می خوانیم:

- "یک سوم بشر تحت لوای کمونیسم علمی بساختن زندگی نوین مشغول است. واحد های"
- "اولیه طبقه کارگر که از جنگال ستم سرمایه داری رهائی یافته اند، نیل به پیروزی را برای"
- "واحد های جدیدی از برادران هم طبقه خود تسهیل مینمایند. عرصه جهان سوسیالیسم"
- "همه جا بنحوی اجتناب ناپذیر جایگزین سرمایه داری خواهد شد. چنین است قانون"
- "عینی تکامل جامعه. امپریالیسم قادر نیست جریان دفع ناپذیر جنبش رهائی بخش را"
- "متوقف سازد."
- "عصر کموتی که محتوی اساسی آن راجریان انتقال از سرمایه داری به سوسیالیسم تشکیل"
- "میدهد، عصر مبارزه و سیستم اجتماعی مناقض، عصر انقلابهای سوسیالیستی و رهائی"
- "بخش ملی، عصر انحلال امپریالیسم و انحلال سیستم استعماری، عصر ورود ملل همواره"
- "تازه تری به شاهراه سوسیالیسم، عصر ظهور مادی سوسیالیسم و کمونیسم بقیاس سراسر"
- "جهان است. محور عصر کموتی طبقه کارگر بین المللی و آفریده او یعنی سیستم جهانی"
- "سوسیالیسم است." (صفحات ۸۷ و ۸۸ ترجمه فارسی)

و نیز در همین برنامه می خوانیم:

- "عالمترین هدف حزب ساختمان جامعه کمونیستی است که بردرفش آن نقش شده است:
- "آزهرکس طبقه استعدادش، به هرکس طبقه نیازش. شعار حزب همه چیز بخاطر"
- "انسان و برای خیر و سعادت انسان بطور کامل تحقق خواهد یافت. حزب کمونیست"
- "اتحاد شوروی که به انترناسیونالیسم پرولتری وفادار است، همواره از ندای پیکار چویانگ"
- "پرولتری رنجبران جهان متحد شوید!" پیروی میکند. کمونیسم رسالت"
- "تاریخی رهائی کلیه افراد را از نابرابری اجتماعی، از کلیه اشکال ستمگری و استثمار و از"
- "کابوس جنگ انجام میدهد و صلح، کار، آزادی، برابری، برادری و بیکیختی را در روی"
- "زمین، برای کلیه ملل مستقر میسازد." (همانجا)

این دو نمونه نشان میدهد که در چه زمینه پیکار چویانگ طبقاتی، در چه چارچوب مشخصی عمل تاریخی از انسان و سعادت و برادری و برابری وی سخن میرود. بهره خواننده بی غرض از آفتاب روشن تراست که کدام انسان منظور است، چگونه سعادت در نظر است، و نیل به آن سعادت از چه راه میسر است. باور نکردنی است که رفیق چویانگ با همه تبحر و مسائل و اطلاع از جریانات، این نکات را نداند. ولی چنین پیدا است که بوی ماموریت داده اند. زنده که ای را ثابت کند و او می کوشد

بهر قیمتی که شده از عهد ما مهوریت برآید. رفیق چویانگ با همان بی پروائی در اتهام و بی اعتنائی به ارائه سند مینگارد:

- "رویزونیست های معاصر میگویند خیانت خود را به امر انقلابی پرولتاریا بوسیله تکرار شعار"
- "هومانیسم مستورد برند. آنها بدون احساس خستگی میگویند: همه چیز بخاطر"
- "انسان!" ما می خواهیم پرسیم: چه نوع انسانی؟ آنها علاقه ای به خلقهای انقلابی"
- "و توده های زحمتکش ندارند و تنها کسانی را که دوست دارند همان لیدرهای امپریالیستی"
- "و ارتجاعی است. از مردم میترسند. از انقلاب مردم میترسند." (صفحات ۳۹-۴۰)

انصاف دهید! آیا در متون یاد کرده پاسخ "چه نوع انسانی" اظهار من الشمس نیست و آیا دلیلی وجود دارد که ما اکثریت احزاب برادر را دشمن مردم و شیفته ارتجاع بخوانیم و آیا این شیوه وارد کردن اتهام های هنگفت و بی حساب را میتوان صفت انقلابی و پیکار چویانگ دانست و آیا ایسین شیوه ها برای جامعه تاریخی سعادت تی بهار آورده است؟ ولی رفیق چویانگ احساس میکند انبسان اتهام هنوز سبک است لذا بارهای تازه ای در آن میگذارد: هومانیمی که اکنون رویزونیست های معاصر آورده اند کاملاً با هومانیم معاصر پرولتاری ارتجاعی غرب (!؟) پیوسته است و این هومانیم نه شهادت مقابل کمونیسم ارتجاعی است بلکه حتی در مقابل هومانیم کهن پرولتاری متعلق به دوران رنسانس نیز ارتجاعی است. آنها می خواهند از طریق هومانیم، مارکسیسم را با مسیحیت در آمیزند!! خوشبختانه رفیق چویانگ تنها به دشنام بسنده نکرده است. وی، بشابه فیلسوف و صاحب نظر، وارد بحث در ماهیت نیز شده و درباره ارزیابی مارکسیستی هومانیم اظهار عقیده کرده است.

این اظهار عقیده، صرف نظر از برخی اشتباهات تاریخی و درک تاریک برخی مقولات فلسفی و صرف نظر از مورد انطباق نادرست آن، محتوی برخی عناصر درست نیز هست. رفیق چویانگ مینویسد:

- "مارکسیست ها - لنینیست ها همیشه روش علمی و تحلیلی نسبت به هومانیم داشته اند. ما"
- "کاملاً به نقش مثبت و روشنگری که جریانات مختلف هومانیمی پرولتاری از رنسانس قرنهای"
- "۱۴ تا ۱۶ گرفته تا اواسط قرن نوزدهم در اروپا ایفا کرده است، ارزش میدیم. امروز"
- "نیز هنوز هومانیمیست های پرولتاریا هستند که ما بلیم با آنها در نبرد مشترک علیه امپریالیسم و در"
- "دفاع از صلح رابطه داشته باشیم. با اینحال کمونیسم پرولتری و هومانیم پرولتاری د و"
- "جهان بینی مختلف هستند. ما بسختی مخالف آن هستیم که تئوری "طبیعت مجرد"
- "انسان" و موعظه برادری جانشین تعادل طبقاتی و مبارزه طبقاتی شود. ما مخالف آن هستیم"
- "که کمونیسم را بمثابه هومانیم تعریف کنند، مخالف آن هستیم که هومانیم را بالاتر از"
- "کمونیسم بگذارند." (صفحه ۳۳)

در این استدلال رفیق چویانگ، چنانکه گفته شد، نکات درستی است از قبیل ارزیابی مثبت هومانیم پرولتاری از قرن ۱۴ تا نیمه قرن ۱۹، ضرورت همکاری با انسان دوست های معاصر پرولتاریا در نبرد علیه جنگ، در نبرد علیه امپریالیسم، رد تئوری پرولتاری "طبیعت مجرد انسان" و شیوه موعظه برادری مجرد انسانهای مجرد و غیره. ولی معلوم نیست رفیق چویانگ که متوجه است هومانیم یک پدیده تاریخی است و مراحلی را طی کرده. چرا در باره هومانیم سوسیالیستی یا مارکسیستی ساکت است، چرا کلمه ای در اینکه مارکسیسم نوع عالی هومانیم است و آن را با محتوی نوین ارائه میدهد سخن نمیگوید، چرا دم بر نمی آورد که مارکسیسم مسئله رهائی انسان و سعادت او را بشکل علمی حل میکند و در برابر بشریت افق نوینی می گشاید؟ رفیق چویانگ متوجه است که اگر وی بحث درباره هومانیم مارکسیستی

رابعیان می آورد ، همه می فهمیدند که باصطلاح "رویزونیست های معاصر" آنهمه شعارهای هومانستی رانه از موضع هومانسیم بورژوازی ، بلکه از موضع هومانسیم مارکسیستی بیان میکنند و لفظ انسان در آن شعارها دارای محتوی کثرت تاریخی و طبقاتی است و در این چارچوب طرح سؤال "چه نوع انسانی؟" که رفیق چوینانگ با حیرت مقدس آنرا بیامان آورده است بیشر از حد از جانب يك عالم که باید بی غرض باشد عجیب است .

اکنون که با اتهامات و احتجاجات رفیق چوینانگ از زبان و بیان خود وی آشنا شدیم میتوانیم باخاطر جمع پسران اصل مسئله برویم . ببینیم هومانسیم چیست ، هومانسیم مارکسیستی کدام است و چرا ضرور است که بویژه در شرایط کنونی به این جهت وجوبه مارکسیستی تکیه شود و چگونه رفقای چینی راه خلاف آنرا می پیمایند .

هومانسیم از واژه لاتینی Humanus بمعنای انسانی آمده و اگر معنی اعم آن در نظر باشد در فارسی میتوان به انساندوستی ، بشردوستی ، نیکدوستی یا نیکوپوری ترجمه کرد . ولی ما از این معادل آگاهانه پرهیز کردیم زیرا معنای هومانسیم در تاریخ و تاریخ تفکر انسانی بفرنجی تراز است که این معادل همه حجم آنرا معرفی کند ، لذا ترجیح داده ایم واژه "هومانسیم" را بکار بیاوریم . هومانسیم بمعنای اعم کلمه عبارتست از مجموعه نظریات حاکی از احترام به فضیلت انسانی و علاقه بسرنوشت بهبود و تکامل جامع و سریع وی و ایجاد شرایط مساعد حیات فردی و اجتماعی برای انسان . بدین معنی هومانسیم گرایش مترقی در تفکر بشر است که زمانی بشکل خود بخودی وجود داشته و سپس بویژه در دوران رنسانس (از قرنهای چهارم تا شانزدهم) شکل مشخص یك جنبش آگاهانه را بخود گرفته است و هومانسیم بمعنای اخص کلمه اطلاق باین جنبش خاص تاریخی میشود .

هومانسیم عالی در ل انگیزی را که در اشعار شعرا و نویسندگان کلاسیک ایران منعکس است میتوان بینی از نمونه های برجسته هومانسیم بمعنای اعم کلمه دانست . تعالیم عرفانی در ایران با عشق فراوان به انسان ، نفرت از جور و ستم ، مدح مهر و همدستی ، طرد کین و تعصب همراه است و هومانسیم تا حد افراطی و نادریست نفی هرگونه اعمال قهر و هرگونه آزار و ستم (آنچه که در فلسفه هندی آهریمناسا نام دارد) حتی نسبت به همه جانداران بالا رفته است . و از این جهت سنت هومانسیم در کشور ما که بویژه از جور شاهان مستبد و عداوت دینی و قومی خاطرات تلخ دارد نیرومند است و تعالیم عالیته انساندوستی شاعران ما در انساج مردم نشسته و در ژرفای روانشان رخنه کرده است . (۱)

(۱) برخی اشعار شاعران بزرگ ما که در زمینه انساندوستی است شهرت عام دارد مانند :
بنی آدم اعضای یکدیگرند
چو عضوی به درد آورد روزگار
تو کز محنت دیگران بی غمی
که در آفرینش ز یک گوهرند
در غرضوهارا نماند قرار
نشا بد که نامت نهند آدمی
(سعدی)

یا
صاحب دلی بعد رسه آمد ز خا نقا ه
گفتم میان عارف و عالم چه فرق بود
گفت آن کلیم خویش بد رمیرد ز موع
بشکست عهد و صحبت اهل طریق را
تا اختیار کردی از آن این فریق را
وین سعی میکند که بگیرد غریقی را
(سعدی)

بقیه در زیر نویس صفحه بعد

دردوران رنسانس در کشورهای اروپای غربی جریان مقتد رفیقی که عنوان هومانسیم بخود گرفته است پدید آمد . انگلس در اثر خود "دیالکتیک طبیعت" (چاپ روسی ۱۹۵۵ ، صفحات ۴ و ۳) انگیزه های بروز این جریان فکری را شرح میدهد و مینویسد که در این ایام استبداد معنوی کلیساد رهم شکسته بود و آزاد اندیشی پرنشاط و سرشار از حیاتی درد ماغبالانه کرد . اگر زمانی خداوند مرکز جهان مذ هب بود ، اکنون انسان در مرکز جهان غیر مذ هبی قرار گرفت . این اندیشه ها با اشکال مختلف و با سایه روشنها متفاوتی در کشورهای اروپای غربی بروز کرد و از میان هومانسیتهای معروف میتوان از پیترارک دانته ، بکاچو ، لئونارد وینچی ، کامپانلا ، میکلائو ، جوردانو برونو ، گالیله (در ایتالیا) و زرابله ، منتی (در فرانسه) و توماس مونتمر و دورر (در آلمان) و کپرنیک (در لهستان) ، توماس مور ، شکسپیر ، پیکن (در انگلستان) بیروانتیس (در اسپانیا) اراشم (در هلند) نام برد که همه از نامهای بسیار مشهور و از نمایندگان بسیار برجسته تفکر و فرهنگ انسانی در آن دورانند . از همان ایام در هومانسیم دگرگرایش پدید شد که بعد ها شکل گرفت . گرایش نخستین راد رقرنهای هفدهم و هیجدهم و در برخی کشورها حتی در قرن نوزدهم متفکران مترقی بورژوا پخش میکردند و هومانسیم اخصی بورژوازی است و اما گرایش دوم که از نطن گرایش نخست پدید شد و بویژه در قرن نوزدهم بسط یافت از طرف نمایندگان دموکراتیس انقلابی و جنبش های رهاشی بخش ملی و سوسیالیستهای تخیلی بعیان کشیده شد و آنرا میتوان تا حدودی هومانسیم خورد بورژوازی شمرد . در انتقاد از هومانسیم بورژوازی و خورد بورژوازی

بقیه از زیر نویس صفحه قبل :

یا
خلاق همه یکسره نهال خدایند
گر نپسندی همی که خونت بریزند
هیچ نه برکن تو این نهال و نه بشکن
خون دگر کس چرا کوی تو بسه گردن
(ناصر خسرو)

یا
اختر و آسمان کمر بستند
تا چنین صورتی هوید اشد
بچهار آخشیخ پیوستند
وند رو سر صنع پیدا شد
خوشتر اعرصه عذاب کند
(اوحدی)

یا
متحد بودیم و صافی همچو آب
چون بصورت آمد آن نورسره
یک گهر بودیم و همچون آفتاب
شد عله چون سایه های کنگره
کنگره ویران کنیدی از منجنیق
تا بخیزد فرق از بیسن فریق
(مولوی)

در عرفان ایرانی انسان بالاتر از ملک است زیرا عشق ، معرفت هستی ، قدرت تحمل رنجهای جهان خاص اوست . مثال از غزلیات حافظ :

د رازل پرتوی حسنت ز تجلی دم زد
عشق پیدا شد و آتش بهمه عالم زد
جلوهای کرد رخت دید ملک عشق نشد
عین آتش شد از این غیرت و برادرم زد

یا
دوش دیدم که ملائک در میخانه زدند
آسمان بارامانت نتوانست کشید
گل آدام بر سر شدند و به پیمان زدند
قرعه فال بنام من دیوانه زدند

حافظ بویژه نیروی مهربان از نیروی قهر بیشتر میداند و به همین جهت است که میگوید :
صد ملک دل به نیم نظر میتوان گرفت
خوبان در این معامله تقصیر میکنند

است که هومانیمی با کیفیت نو یعنی هومانیم سوسیالیستی یا پرولتاری برروز میکند.
بیفایده نیست اگر دربارهٔ هر یک از این انواع هومانیم و مختصات آن سخن گوئیم تا بیشتر روشن شود رفیق چویانگ چگونه تنوع تاریخی پدید آورده است و هومانیم را فقط پرولتاری می‌شمارد و یکی متوجه هومانیم خود به پرولتاری و هومانیم پرولتاری یا سوسیالیستی است و اصولاً هومانیم را با "استنباط آنتروپولوژیک تاریخ" مخلوط میکند.

در مورد هومانیم پرولتاری قرنهای ۱۸ و ۱۹ باید گفت که در این دوران پرولتاریز متمدنی و انقلابی بود و علیه اشرافیت فئودال از جانب تمام خلق سخن میگفت و نمایندگان این هومانیم بر آن بودند که انسان موجودی است اجتماعی و بر حسب فطرت و طبیعت متساوی الحقوق و لذا اعدالت اجتماعی باید بر اساس تأمین تساوی حقوق افراد پدید آید. آنها مالکیت خصوصی و منافع فردی را قبول داشتند ولی میخواستند که "اگوئیسیم عادلانه" دستور زندگی افراد باشد تا در داخل نظامی هماهنگ فطرت طبیعی انسانی به بهترین نحو پرورش یابد. هدف آنها این بود که منافع جمع و فرد را اشتیاق دهند. هلو سیوس و دیده روادرفرانسه و هژرتروولیتسینگ و شیلر رادلمان میتوان از نمایندگان این گرایش شمرد.

در مورد هومانیم خود به پرولتاری که با سوسیالیسم تخیلی مربوط است باید گفت که بویژه در قرن نوزدهم نمایندگان برجسته آن ظهور کردند. از آن قبیلند: آتون، سن سیمون، فوریه، انگلس در آنتی دورینگ (چاپ روسی، سال ۱۹۵۷ صفحه ۲۴۱) مینویسد: جامعه پرولتاری که در قرن نوزدهم استقرار یافت "یاسی تلخ پرانگیخت زیرا کاریکاتور آن موعاید درخشانی بود که روشنگران انقلابی داده بودند". بجای اصول آزادی، برابری، برادری و اعتدال، موهود شخصیت انسانی، جامعه نوین و استثمار سرمایه داری به تنزل شخصیت بشری و انحطاط اخلاقی منجر شد. فطرت ضد انسانی پرولتاری را واضح تمام آشکار کرد. لذا هومانیم نوین سوسیالیستهای تخیلی با انتقاد سخت از سرمایه داری آغاز کردید. در روسیه پلینسکی، دابرولیهف و جرنیشوسکی گام راز سوسیالیستهای تخیلی غرب فراتر گذاشته خواستار انقلاب خلق برای نیل به آزادی همگانی شدند.

هومانیم پرولتاری اعم از گرایش نخست و گرایش دوم (سوسیالیسم تخیلی) دست به توضیح آنتروپولوژیک تاریخ میزد و همهٔ مسائل اجتماعی را از مختصات ابدی انسانی منشأ میگرفت و تصور میکرد با ایجاد هماهنگی بین "عقل" و "قلب" و ایجاد "توازن عواطف انسانی" میتواند مسئله سعادت را حل کند و هومانیم پرولتاری در انتقاد از مجموعه نظریات سوسیالیستهای تخیلی و استنباط آنتروپولوژیک آنها از تاریخ پدید شد. مبارزه طبقاتی پرولتاریاست که شکل نظرگاه جدید هومانیمی را (که باید آید) سوسیالیسم علمی مربوط است و مارکس و انگلس آنرا بنیاد نهاد اند (موجب میشود تخیل سوسیالیسم از تخیلی به علمی در پرورش آید) هومانیم جدید پرولتاری یا هومانیم مارکسیستی تا به تیرد است. مارکس و انگلس بهترین عناصر سوسیالیستی و موزکاتیک هومانیم کهن را اخذ کردند و جنبه های ایدئالیستی و آنتروپولوژیک آنرا انتقاد کردند. مارکس تئوری از خود بیگانه شدن ماهیت انسان (Alienation) وجدان حاصل کار آدمی بصورت کالا و تسلط کالا بر وی (فیتیشیسم کالایی) را در ضمن تئوری اقتصادی خود بیان کرد و بدینسان تئوری ایدئالیستی و هگلی آلتیناسیون را از آرای محتوی مشخص ماتریالیستی کرد (۲). مارکسیسم برجسته تجریدی هومانیم غلبه یافت و

(۱) Anthropologique
(۲) برای توضیح بیشتر دربارهٔ مسئله سرشت انسان و موضوع آلتیناسیون رجوع کنید به مقاله ایچانگ " دربارهٔ سرشت و سرنوشت انسان" در شمارهٔ پیشین همین مجله. رفیق چویانگ دربارهٔ آلتیناسیون بحث مفصلی میکند که مابه آن نبرد اختیم زیرا از چارچوب این مقاله خارج بود.

فوریانگ و "سوسیالیستهای حقیقی" را بسبب درک آنها از انسان، با هر آنها به مختصات ابدی انسانی انتقاد نمود و گفت انسانیت بطور اعم و آزادی شخصیت بطور اعم بلامضمون است و ماهیت انسان دارای جنبه تاریخی است و فقط از طریق مبارزه طبقاتی و استقرار مالکیت پرولتاریا و محو استثمار و ایجاد مالکیت اجتماعی افزاینده است که میتوان ارزشهای دیرینهٔ بهترین عقول و قلوب یعنی آزادی برابری، برادری، سعادت و اعتدال، شخصیت آدمی را حل کرد و نعمات مادی و معنوی انسانی را در دسترس خود او گذاشت و به عصر از خود بیخود شدن آدمی وجدان ماهیت انسان از وی و مجبور شدن وی در جنگ قوانین طبیعت و اجتماع خاتمه داد. مارکس میگفت: شهرهای کار از سرمایه است که میتواند مایهٔ رهایی عمومی انسان شود. وی میگفت: شهادت داخل آزادی جمع است که آزادی فرد میتواند معنا و مفهوم داشته باشد، شهادت رقیام علیه بردگی سرمایه داری است که انسان میتواند از برد به آزادی، از غلام به انقلابی مبدل گردد.

چنین است محتوی هومانیم پرولتاری. رفیق چویانگ در نقل قول یاد کرده و مینویسد که مکتب پرولتاری و هومانیم پرولتاری در واقع جهان بینی مختلف هستند. ما پسختی مخالف آن هستیم که تئوری "طبیعت مجرد انسان" و موعظه برادری جانشین تحلیل طبقاتی و مبارزه طبقاتی شود. ما مخالف آن هستیم که کمونیم را بمثابة هومانیم تعریف کنند. نه فقط رفیق چویانگ بلکه هر مارکسیستی درک میکند که هومانیم پرولتاری و مارکسیسم در جهان بینی مختلف هستند و لذا هر مارکسیست - لنینیستی پسختی مخالف آنست که تئوری "طبیعت مجرد انسان" و "موعظه برادری" انسانها بطور اعم جانشین تحلیل طبقاتی و مبارزه طبقاتی شود ولی آنجا که رفیق چویانگ بار عرشهٔ مقدس میگوید که وی مخالف آنست که کمونیم بمثابة هومانیم تعریف شود، باید بار عرشهٔ مقدس بر وی پاسخ داد که مانیز مخالف آن هستیم که کمونیم بمثابة آنتی هومانیم، بمثابة مخالف هومانیم تعریف شود، مخالف آن هستیم که کمونیم در نقطهٔ مقابل هومانیم گذارد شود.

شگفت آور است که رفیق چویانگ با وجود تبحری که قاعدتاً باید در مسائل مارکسیستی داشته باشد مسئله "استنباط آنتروپولوژیک تاریخ" را که موضوع آن با هر به طبیعت مجرد و مختصات ابدی انسانی است با مسئله "هومانیم" که موضوع آن عشق، سعادت و فضیلت و آزادی انسانی است مخلوط میکند.

مارکسیسم با استنباط آنتروپولوژیک تاریخ مخالف است ولی با هومانیم فقط در شکل پرولتاری و خورد به پرولتاری آن مخالف است یعنی معتقد است که ایدئالهای هومانیمی که بخودی خود بسیار عالی است تنها از طریق مبارزه انقلابی طبقات و خلقهای محروم و محو استثمار و استعمار عملی است. مارکسیسم را در مقابل هومانیم گذاشتن یعنی مارکسیسم را آنتی هومانیمست، مخالف سعادت، آزادی، برادری، برابری، فضیلت انسانی معرفی کردن. این بدترین آسبیبی است که میتوان به مارکسیسم وارد ساخت.

هومانیم مارکسیستی شهادت آن نیست که ایدئالهای عالی بشری: صلح، آزادی، سعادت عمومی، همبستگی و برادری انسانها و برابری حقوق آنها و نظایر این آرمانهای دیرینه را نه در عالم خیال بلکه در عالم واقعیت، نه از طریق موعظه مسیحانه، بلکه از طریق نبرد بی امان طبقاتی، نه در چارچوب مجرد، بلکه در زمینهٔ عینی جامعهٔ هستی بر مالکیت اجتماعی، از راه استقرار مالکیت خلق، حاکمیت پرولتاریا تحقق می بخشد بلکه همچنان در سه نکتهٔ زیرین است.

(۱) پرولتاریا که انقلابی ترین طبقهٔ جامعهٔ معاصر است نمایند فاکتور مطلق بشریت است و

حق در ادب نام بشریت، بنام تاریخ، بنام انسان سخن گوید، همانطور که بورژوازی در آغاز پیدایش خود بعنوان طبقه انقلابی و مترقی حق داشت بنام تمام خلق سخن گوید. حزب پرولتاریا باید بپویزه به این موقع و مقام سخنگوی خود از جانب تمام خلق، تمام بشریت توجه کامل داشته باشد.

۲) پرولتاریا، در عین ماهریه نبرد طبقاتی، در عین باور به ضرورت اعمال قهر بمثابه یکی از شیوه های اصلاحی در جامعه طبقاتی، بسبب هومانیزم خود (و درست بسبب هومانیزم خود) راه مسالمت آمیز را بر او قهرآمیز هرچاکه ممکن باشد، هرچاکه موجب پامال شدن منافع طبقه، خلسق و انسانیت نشود، ترجیح میدهد. انگلس میگوید: «وقتی اعمال قهر را ترجیحی که باید علیه آن مبارزه کرد، وجود نداشته باشد، دیکر مسئله اعمال قهر انقلابی مطرح نیست» (کلیات بسزبان روسی، مارکس و انگلس جلد ۲۴ صفحه ۱۴۷). یالنین میگوید: طبقه کارگر البته ترجیح میدهد حاکمیت را از طریق مسالمت آمیز بدست گیرد» (کلیات بسزبان روسی، جلد ۴ صفحه ۲۵۴). برای پرولتاریا انتقام جوئی مطرح نیست بلکه ایجاد تحول عمیق اجتماعی مطرح است.

۳) علاقه و احترام بانسان و سرنوشتش یا هومانیزم انقلابی صفت اصیل و ضروری هرا انقلابی مارکسیست - لنینیست است. فقدان این صفت منجر به «کیش قهرپرستی»، منجر به بروز خصلت بی اعتنائی بسرنوشت انسانها، رنجها و مصائب آنها، منجر به پیدایش قساوت و خشونت و سختگیری زائد و غیر لازم، منجر به برهم نشانه شدن شیوه های عمل میشود. چگونه میتوان چنین جهت برجسته را در صفات یک انسان انقلابی نفی کرد. مارکس در نوشته های اولیه خود بارها کونیزم را با هومانیزم یکسان دانست یا آنرا «هومانیزم در عمل» شمرد (همانطور که ته نیمس را گاه به هومانیزم در تئوری تفسیر کرد). ولی کلاسیکهای مارکسیستی درباره هومانیزم فقط بدان سبب که معنای متضاد اول بورژوازی آن (نویزوری و فیلانترویی) فهمیده میشد، برای احتراز از تخریب هریشاری انقلابی پرولتاریا و بسود تکیه به جهت مبارزه قاطع بی امان و جسورانه طبقاتی برای روشن تر کردن حد و شغور تشویری انقلابی و طبقاتی خود، قلمفرسائی نکرده اند ولی در عین حال آنها هرگز هومانیزم را نفی نکردند، هومانیزم پرولتاری را بمثابه تیپ عالی هومانیزم منکر نشدند و هومانیزم را در نقطه مقابل مارکسیسم قرار دادند. ولی سرا پای رفتار مارکس و انگلس ولنین نه فقط در مورد دوستان و رفیقان بلکه حتی در مورد دشمنان بهترین نمودار هومانیزم عالی آنهاست. سرا پای گفتار و کردار آنها از عشق به آدمی و دلسوزی به رنجهای انسانی آغشته است. برای من تردید نیست که محرک روانی این پیشوایان به مبارزه همین بشرد و سستی بینظیر آنها بود. ضرورت طرح مسئله هومانیزم در دوران کلاسیک های مارکسیستی مانند امروز نبود. در حیات آنها، جز درد و ران اخیر زندگی لنین - پرولتاریا هنوز حکومت نرسیده بود و تجربه تلخی مانند «کیش شخصیت استالین» بعیان نیامده بود. اکنون دوران دیگری است. در عصر ما در تعداد کثیری کشورها (۱) رجوع کنید به «نوشته های اقتصادی و فلسفی» مارکس مربوط بسال ۱۸۴۴، از آثار اولیه مارکس - بسزبان روسی صفحات ۵۸۸ و ۲۳۷. رفیق چویانگ باین نوشته ها توجه دارد ولی بر آنست که ایسن نوشته ها مربوط بدروانی است که مارکس و انگلس تا حدودی تحت تاثیر آن پدید آمده اند. هومانیزم بی بوده اند، اندیشه هایی که با ماتریالیسم مکانیک و سوسیالیسم تخیلی بستگی نزدیکی داشت ولی بعد که استنباط مادی تاریخ را کشف کردند خود را از این تاثیر خلاص نمودند. با آنکه رفیق چویانگ مطلب را از لحاظ تاریخی نسبتا درست مطرح میکند ولی باین معنائیست که در نوشته های دوران جوانی مارکس و انگلس همه اندیشه ها را باید بحساب تا «شیر باصطلاح» هومانیزمی دانست و آنها را نپذیرفت.

حکومت دردست کمونیستهاست و سرنوشت میلیونها انسان به اراده و تصمیم آنها و روش فکر و عمل آنها وابسته است. بسیار مهم است که کمونیستها در این دوران دچار آن روشهای نشوند که از عدم درک هومانیزم مارکسیستی سرچشمه میگردد مانند مطلق کردن جهت قهر و بی اعتنائی به جستجوی اسالیب کاملاً انسانی کار و پیکار.

برجسته کردن هومانیزم پرولتاری در شرایط کنونی برای مبارزه با عواقب کیش شخصیت استالین ضرور است. استالین بنام نبرد علیه ضد انقلاب، به بیان صریح خود رقای چینی (در جزوه جالب «بازهم سخنی چند درباره تجربه تاریخی دیکتاتوری پرولتاریا») «بسیاری از کمونیستهای صدیقی و افراد شریف رایی جهت متهم ساخت و از این لحاظ زیان جدی وارد نمود» (جزوه نامبرده، ترجمه فارسی، چاپ پکن، صفحه ۱۹). استالین روش اداری و نظامی خشن راجانشین روشی که در خود حاکمیت پرولتاریاست ساخت. دردوران مبارزه با عواقب این کیش منطقی است که جهت هومانیزمی مارکسیسم وسیعاً توضیح داده شود. بعلاوه برجسته کردن هومانیزم پرولتاری برای مبارزه با آنتی هومانیزم امری الیستی ضرور است. آنتی هومانیزم بمثابه یکی از مخرجات آیدئولوژیک و اخلاقی سرمایه داری بنوع خود تاریخی دارد. بنای آنتی هومانیزم بر تلهل آرمانهای انسانی، ستایش کیش قدرت و قهر و غلبه و امتیاز است. آنتی هومانیزم روش نفرت از توده ها و مذهب قهرمان پرستی را تبلیغ میکند. آنتی هومانیزم همبستگی انسانی، عشق به انسانیت را با ستیزا* میگیرد و بدینسان کلیه اعمال جا برانه و زوال آمیز ستیزگران جامعه را توجیه مینماید.

قله تعالیم آنتی هومانیزمی سرمایه داری فلسفه فریدریش نیچه (۱۸۴۴-۱۹۰۰) است. نیچه در اثر خود «در آنسوی نیک و بد» خواستار تجدید نظر در کلیه ارزشهای اخلاقی است و از طبقات حاکمه میخواهد از معتقدات آزاد یخواهانه و سندن و موکراتیک دست بکشند و موازین اخلاقی را زیر پا گذارند و به معتقدات مذهبی بی اعتنا باشند و همه ارزشهای معنوی و سیاسی را که از قبول حقوق زحمتکشان برخاسته و یا باین حقوق خد متی میکند، بدور ریزند. وی خواستار استقرار بردگی و نظام سلسله مراتب اجتماعی (هییه رارشیهک)، تربیت زمره نوینی از «خداوند گاران» و تقویت اراده قدرت طلبیست و انصراف از اخلاق مسیحی را که «اخلاق بردگان» است توصیه میکند و میگوید باید بسسه «اخلاق اربابان» که از رحم و دلسوزی و همدردی متفر است و آنها را صفاتی در خود زهرمند ان نمیشمرد گوید. نیچه علنا کیش جنگ را تبلیغ میکند و آنرا وسیله استقرار سلطه نژاد عالی به نژاد های سافل میشمرد. وی امید فراوانی به قدرت ارتش و شیوه نظامیگری دارد و بر آنست که قرن آتی (قرن ۲۰) قرن جنگهای عظیم سيطرة جوئی بر روی زمین است و کشتارهای روی خواهد داد که نظیرش را تاریخ انسانی ندیده است (۱).

نیچه روابط ویژه انسانی را تا حد روابط حیوانی تقلیل میدهد و قوانین ژئولوژیک را در «جنگل تاریخ» حاکم میداند و میطلبد که موافق این قوانین رفتار شود. هیتلریسم مستقیماً تحت تاثیر همین تعالیم و زخشی پدید شد و وجهانی را به دوزخ کشید و مرتکب آن چنان جنایاتی گردید که در تاریخ بی نظیر بود. اینک امپریالیسم کماکان، گاه مستور و گاه آشکار، گاه کامل و گاه نیمه کاره، آنتی هومانیزم را تبلیغ میکند و همانا بدین سبب باید با ارائه هومانیزم عالی و امید بخش پرولتاری، مرکز جاذبه فکری و روحی پدید آورد تا تمام رنج کشیدگان و همه آرزومندان سعادت و فضیلت و همه دوستان واقعی انسان در پیروزی کمونیسم و در شیوه عمل اجتماعی وی تجسم بهترین آرمانهای خویش را ببینند. اینکار اگر در

(۱) رجوع کنید به «دواثر نیچه» در آنسوی نیک و بد» و «سرگذشت خود» (Eccoe Homo).

چارچوب خود و در کنار مبارزه قاطع انقلابی پرولتاریا انجام گیرد نه فقط مضر نیست بلکه بی نهایت سود مند است نه فقط بحث نیست بلکه بی نهایت ضرور است .

از بیانات رفیق جویانگ چنین برمی آید که باین ضرورتها متوجه نیست و یا متوجه است ولی قبول ندارد . متأسفانه این بیانات در کنار یک سلسله اعمال رفقای چینی حاکی از آنست که این رفقا نه فقط در جهان اندیشه دست به کم بهاداد ن به هومانسیم زده اند ، در عمل نیز در چارگرایش مطلق کردن شیوه اعمال قهر شده اند ، چهزیکه متأسفانه با مشی اولیه انقلاب چین ، چنانکه گفتیم ، منافات بین دارد .

تجلیل مجدد استالین پس از انتقادات بسیار جدی و کاملاً صحیحی که در رد جزوه " سخنی چند درباره تجربه تاریخی دیکتاتوری پرولتاریا " و " بازهم سخنی چند درباره تجربه تاریخی دیکتاتوری پرولتاریا " به شخصیت وی شد و پس از تأیید صریحی که از " انتقاد از خود جسرانته حزب کمونیست اتحاد شوروی " در کنفره بیستم در این زمینه بعمل آمد و این عمل " نشانه حد اعلا اصولی بودن در امور حزبی " شناخته شده (رجوع کنید به جزوه اول - ترجمه فارسی چاپ پکن ، صفحه ۲) ، نشانه آنست که رفقای چینی ، اسلوب تمرکز افراطی ، سرکوب غیرقانونی نه تنها عناصر ضد انقلابی بلکه انقلابی ، مطلق کردن روش قهرآمیز و جانشین کردن تعبد مذهبی بجای اقتناع منطقی ، اجبار نظامی بجای انضباط آگاهانه ، جمود سکولاستیک بجای خلاقیت علمی را که مذمومات سبک رهبری استالین است ، میپسندند و بهمین جهت نیز هومانسیم را بیاد تخطئه میکنند یعنی آنچه را که مارکس بین آن و کمونسیم علامت تساوی گذارد ه همسنگ مسیحیت می شمردند ! و محتمل است که بروی همین زمینه فکری است که برخی جرایم چین کار راه توجیه چنگیز میکشاندند و عمل او را در " پیوند شرق و غرب " می ستایند و خواستار ارزیابی جدیدی از شخصیت او هستند ! بهر تقریب ، این یک گرایش نگرانی آوری است که ریشه آنرا باید در بسیاری عوامل عینی و ذهنی تکامل انقلاب چین جست و باید آنرا مانند بدعت گزاریهای استالین از پدیده های اسف انگیز تکامل جنبش انقلابی جهانی شمرد . برای تمام کمونیستهای صدیق جز این آرزویی نیست که همان روشن بینی که زمانی در یک سلسله آثار رهبران انقلاب چین آنها را لندیشه های بشر و ستانه ارائه کرده بود بار دیگر بر گزروی پیروز گردد .

۴ فروردین ماه ۱۳۴۳

در مرکه خاور میانه

حکومت کودتا در سرایشب خیانت تازه ایست

مقدمه

۱- نگاهی به آنچه که در ایران میگذرد

الف - فاجعه خرداد ۱۳۴۲

ب - جنجال راجع به تجزیه خوزستان :
گروه آل ناصر ، مندرجات اخبار الكويت

ج - در محافل " اجتماعی "

د - فعالیتهای سیاسی دولت شاه برای گروه پند یهای تازه

۲- نگاهی به پشت پرده

الف - جمهوری متحده عربی و رستاخیز ملل عرب

ب - استعمار بریتانیا سر اسیمه است

ج - " خطر " از کجاست

د - امپریالیستها در کار چاره اندیشی

نتیجه

مقدمه

در ماههای اخیر روابط بین د ولتین ایران و جمهوری متحده عرب به تیرگی بی سابقه ای گراشید ه است . داضه تلیفات ضد مصری و ضد جمال عبد الناصر مانند يك موج عظیم قسمت مهمی از تلیفات كشور مجلسین شور او سنا ، محافل مختلفه دولتی ، گروههای وابسته بد ولت و مرتبط با مقامات استعماری را فرا گرفته و با یکرشته فعالیتهای آشکار بسود توجیه شرکت ایران در بیمان سنتو و تحکیم هرچه بیشتر این بیمان و باضافه سرهم کردن د ورود سته های تازه ای برای پشتیبانی آن توأم گردیده است . ایمن دو رشته تلیفات بهم پیوسته دوجز از يك اصل سیاست خارجی حکومت کیدتای شاه را در مرحله کنونی تشکیل میدهد . استناد بمندرجات تمام جرائدی که در این زمینه مطالبی منتشر میسازند با توجه بمحدود بودن گنجایش مقاله حاضر کارد شواری است . هم بدین جهت و هم بدان سبب که تب و تاب روزنامه اطلاعات از همه بیشتر است ماضن این مقاله مبنای بررسی خود را بطور عمد ه بر مندرجات این روزنامه قرار میدهم . این روزنامه در حقیقت خود را اینک در مرکز تلیفات ضد جمهوری متحده عرب قرار داده

است . آقای عباس مسعودی بسمت سخنگوی اصلی حکومت شاه تمام قدرت و قوت وقتی را که از پیراستاد بیاد دارد بکار میرسد تا نقش خود را در این میان هر چه ممکن است برجسته تر نماید تا ایضا کند و عنوان توجیه کننده سیاست جدید ضد ملی شاه و همچنین بمثابة یک عامل پخته و ورزیده و فعال استعمار مهر خود را در جریان تکامل حوادث پنحوی خوانا و شاخص برجایگذارد .

با وجود این اگر این موج تبلیغات جدید نیز مانند سابق تنها در چهارچوب داخلی و در محیط اختلافات بین رژیم کودتایا جمهوری متحد و عرب محدود میبود و تنها در سطح حوادث و برخوردهای بین این دو دولت میگذشت ، شاید لازم نبود ما صفحاتی از مجله ارگان نشر یک حزب را برای بحث در پیرامون آن اشغال کنیم . اما بطوریکه خواهیم دید مجموعه جریان حاکی از تعمق و وسعت توطئه نویسی است که با شرکت حکومت شاه علیه یک جریان وسیع و مترقی در شرق میانه در حال تکوین میباشد و اگر بشمرسد نتیجه ای جز بدنامی و خسران برای میهن ماد بر نهد .

از طرف دیگر روزنامه اطلاعات و همه وسایط تبلیغاتی رژیم شاه این فعالیتها و جنب و جوشها را بحساب غشواری برای استقلال ملی و تمامیت ارضی ایران میگذارند . اما آیا این براشفگی و سراسیمگی از اینچنین وضعی ناشی میشود و این اشکهای تمساح برای خاطر استقلال ایران جاری میگردد ، یا بمنظور مشوب و مشته ساختن افکار عمومی ، ایجاد هول و هراس و بدگمانی و تحریک احساسات مردم و سوق دادن آن، نه در جهت صلاح و مصلحت ملی ما ، بلکه در مسیر نقشه های فلاکتنا را امپریالیستی ؟

مسئله اگر بواقع در این میان پای هرگونه مخاطره جدی برای آزادی و استقلال ملی و تمامیت ارضی میهن ماد ریخته میبود ، حزب مابدون یک لحظه تردید ، و مانند همیشه در صف مقدم مبارزه علیه هرگونه تجاوز بیماریخاست . برای هر ایرانی میهن پرست و علاقمند بعظمت و استقلال ملی ایران هرگونه

توطئه و تحریکی که پنحوی از آنجا با این اصول صدمه ای وارد کند و کوچکترین خللی را در تمامیت ارضی میهن ماسب گردد ، مردود و غیر قابل تحمل است . خوزستان جز لاینجزای ایران و یک سرزمین کهن ایرانی

است . حزب تودک ایران بسمت یک حزب میهن پرست انقلابی بارها مصیبتانه اعلام داشته است که با تمام قوای خود پشتیبان سرسخت استقلال و دفاع بیکر تمامیت ارضی و حاکمیت ملی میهن خود میباشد

حزب ماهرگونه الحاق طلبی در مورد ایران را مردود میداند و محکوم میکند و با هرگونه ادعای ارضی نسبت بقسمتی از خاک میهن ماد رچارچوب جغرافیائی کنونی ایران ، و هرگونه تغییری نسبت بحقوق حقه ایرانی

در خلیج فارس مخالف است و ازدادن هرگونه قربانی در راه دفاع از میهن گرامی خویشی باز نمی ایستد .

اماد رمورد جنجال تبلیغاتی اخیر در روهله اول باید گفت ماهیت روزنامه اطلاعات و مجموع دستگا حکومتی شاه بر ما و بر تمام مردم میهن ما روشن است . طبع تجربه این دستگا را شناخته ایم . سالهای دراز است که شاه بسمت عامل سرسپرد استعمار هرگونه نقشه خائنانه بر بادده استعمار را علیه میهن مابموقع اجرا گذارد و امثال عباس مسعودی بسمت آرایشگران این نظام فاسد بتوجه خیانتها او مشغولند و برای هر عمل تبهکارانه این دستگا محطی ولو از چوب هم شده میتراسند . تجربه تلخ تاریخ نزد یک پیمان نشان میدهد که هر موقع از طرف امپریالیستها و دشمنان آزادی و استقلال ملی ماسا توطئه اسارت ارضی علیه میهن مطرح شده عامل اجرای آن شاه و دستیارانش وید افع تبلیغاتی آن مسعودیهای نویی بوده اند . وید افعان صمیم و داکارراه آزادی و استقلال ملی مابملت مبارزات خود علیه این نوع توطئه ها ، بفرمان همین شاه و بفتوای همین مسعودی پهبابچه اندام بسته شده اند ، یا

در شکجه گاههای قزل قلعه ، باغ مهران و حمام خرابه جان بر سرآرمانهای ولای خود گذاشته اند . در پرتو این تجربه های تلخ بیجان خواهد بود هرگاه بروی مجموع این تبلیغات و فعالیتهای توطئه گرانه ، بخصوص در این مرحله اخیر ، انگشت بگذاریم و کوشش کنیم انگیزه این تلاش برای تشدید روابط خصمانه با جمهوری متحد و عرب را آشکارا فشا سازیم . بدیهی است این ممکن نخواهد بود مگر اینکه نخست جریان را از جنبه داخلی آن بررسی کنیم و سپس مجموع این جریان را با آنچه در خارج از چارچوب کشور ما میگذرد مورد مقایسه قرار دهیم .

بنابراین وظیفه ای که این مقاله در برابر خود قرار میدهد و جنبه دارد :

۱- بررسی محدود ممکن دقیق حوادثی که بخصوص از یکسال قبل در ارتباط با جمهوری متحد و عرب در ایران گذشته و میگذرد و سنجیدن عبارتی د عاوی دستگا حکومتی شاه علیه جمهوری متحد و در پرتو تحلیل برخی از مهمترین حوادث .

۲- قیاس این موج تبلیغاتی در داخل ایران با آنچه که در خارج از ایران و در مقیاس منطقه خاور میانه میگذرد و از این راه روشن ساختن انگیزه های واقعی اینهمه جار و جنجال وسیع و تحلیل عواملی که حکومت شاه را در این سراسیمه به پیش میرواند .

۱- نگاه بی آنچه که در ایران میگذرد

اختلاف بین دولتین ایران و مصرید که تازه ای نیست . از همان لحظه که گروهی از افسران میهن پرست مصری برهبری جمال عبدالناصر علیه دستگا فاسد سلطنتی آن سرزمین دست بانقلاب زدند و این کابوس ذلت و فلاکت را از روی سینه مصر دور ساختند و بساطی را که کانون توطئه و تحریک امپریالیستی و مطمئن ترین وثابیت ترین پایگاه استعمار بود برچیدند و یک دولت جمهوری انقلابی جای نظام سلطنتی خاندان فاروقی را گرفت و وجود اینچنین دولت برای دربار سلطنتی ایران تحمل ناپذیر شد . پیروزی این انقلاب همه افسانه جاوید آن بودن اساس سلطنت و وابسته بودن ملت و قومیت مردم کشوری را به آن اساس باطل میساخت . از همان آغاز امر دربار سلطنتی ایران در ردیف مخالفین سرسخت دولت جمهوری مصر قرار گرفت ، زیرا بهر حال دربار ایران در نمای سرنوشت آیند خود را در آیند حوادث مصر مشاهده میکرد . منتها مادام که حکومت ملی د کتر محمد قی بر سر کار بود این حس کینه و خصومت دربار سلطنتی مجالی برای بروز و ظهور نی یافت . ولی پس از کودتای ۲۸ مرداد همینکه دولت های ایران مبدل به زاید شد دربار سلطنتی شد خصومت با جمهوری متحد و عربی به مجموعه دستگا دولتی انتقال داده شد .

هنگامی که دولت ایران علیرغم افکار عمومی همه ملل عرب بشناسائی بالفعل دولت اسرائیل مبادرت ورزید ، این تضاد حدت یافت . با همه اینها هرگز بحران روابط بین طرفین بوسعت و وخامت مرحله اخیر نرسید .

آغاز مرحله بحرانی اخیر را باید از خرداد ماه سال گذشته بشمار آورد . از آن پس نیز پهای برخی حوادث رخ داد که دستگا حکومتی شاه و وسایط تبلیغاتی وی کوشیدند هر یک از آنها را مستقیماً با جمهوری متحد و عرب ارتباط دهند و در برانگیزدن افکار عمومی از هر حادثه بعد اکثر سبده برداری کنند .

الف - فاجعه خرداد سال ۱۳۴۲

در پانزدهم خرداد ماه سال گذشته نظا هراتی علیه استبداد سلطنتی شاه در تهران و برخی

ولایات بوقوع پیوست که باکشتار فوجیه عدّه کثیری از هم میهنان ما همراه بود. مردمی بستوه آمد و جان بلب رسید و از فرستی که در آن روزها برای اجتماع دست داده بود استفاده کرده و قدم در میدان مبارزه گذاشتند.

دولت علم قبلا از احتمال تظاهراتی در این روزها خبر داده و کوشید بود آنرا بطور دست به حساب روحانیون مرتجع و مالکین بقلم بدهد. با چنین زمینه ای وسایط تبلیغاتی شاه به مجموعه تظاهرات برجسب ارتجاعی زد تا دست سازمانهای مسلح را در خونریزی و کشتار با یگانگد اردو در آنروز ظاهرا برخی شعارهای ارتجاعی و مردم نیز بمیان کشید و شد که نمیتوان گفت چه قدر آنها را مرتجمین و فتوید آنها با استفاده از زمینه اجتماعی حاضر و آماده بمیدان کشیدند و چه قدر آنها را خود سازمان امنیت و دستگاه پلیس بمنظور بد نام کردن تظاهرات مردم و تحریک قوای مسلح به کشتار بیدریغ مردم تدارک دیده بود.

اما کوچکترین تردیدی نیست که در آنروزها شعار مسلط شعار ضد استبداد سلطنتی، شعار آزاد یخواهانه و ضد امپریالیستی بود. اینرا بعد ها حتی ناظرین خارجی در ایران تأیید کردند و ولی شاه و میرقضبان تحت فرمان او در مقابل این سیل خروشان تظاهرات در پناه سرنیزه و مسلسل و تشبیسار خزیدند. ده ها هزار مردم از جان گذشته که آنروز در مقابل رگبارهای مسلسل سینه سپردند بخاطر دفاع از افکار ارتجاعی و یا شافع مالکین و فتوید آنها بمیدان نیا آمدند. آنها مردمی بودند که بقول روزنامه کیهان عقده های فراوانی در سینه شان انکده بود. آنها برای مطالبه بدوی ترین حقوق انسانی خود جان در نیل نهادند و روحیه پیکار جوئی سنتی ملت ایران را ببارد یگر منمنه ظهور رسانیدند. در این تظاهرات بقول مقامات دولتی تا حدود سیمصد نفر ولی بنا باظهار ناظرین خارجی تا چند هزار نفر بفرمان در زخمیانی چون سپهبد نصیری و بدست نیروهای مسلح چشم و گوش بسته و فریب خورد و شریک مرگ جشیدند و ببارد یگر ماهریت حکومت خونین شاه را بجهانیان نشان دادند و ثابت کردند که علیرغم همه عوامفریبیها و ریاکاریها اسلوب عد و مسلط در حکومت شاه همان اسلوب بدترین اذتقاق، فشار و کشتار است و آنگاه که شاه خود را نیازمند کشتار بداند از هیچ سفاکی و خونخواری روگردان نمیشد و همه ملاحظاتی را آنا گنار میگذارد.

ده روز پس از قتل عام وحشیانه مزبور پانزدهمین سازمان امنیت اطلاعاتیه که منتشر ساخت که بمنظور توجیه این قصابی بی سابقه در آن گفته میشد:

- " آنچه در روز ۱۵ خرداد در تهران روی داد و منجر بچپاول و غارت و انبساط و آتشزدن "
- " اموال مردم و در نتیجه مداخله قوای انتظامی برای حفظ امنیت گردید. مانعوم که "
- " امروزه بر همه مردم ایران آشکار شده است يك اتفاق عادی نبوده بلکه طبق اسناد "
- " ویدارک موجود و اعتراضات توطئه گران و باجریانات سه ماهه اخیر رچند نطقه "
- " مملکت نتیجه دسائس عوامل و افرادی بوده است که از انقلاب اخیر ملت نسا راضی "
- " بوده اند . . . "

تا اینجاریس سازمان امنیت سعی در ارضای طغیان مردم کار بجان و کارد با ستخوان رسیده را علیه دستگاه جبر و بیداد شاه صرفا یک عمل ارتجاعی و نتیجه تحریک دشمنان انقلاب اخیر بقلم بدهد و از این طریق خون عدّه کثیری از هم میهنان ما را با این سیره جاسوسی نفرت انگیز لوت کند و قساوت بینظیر عدّه ای فرماندهان سفاک را که آنروز دستور کشتار میدادند توجیه نماید. ولی وی در اینجامتوقف نمیگرد و میکوشد مجموع جریان را بحساب " تحریکات خارجی " وانمود سازد و پای جمهوری متحد عرب را بمیان

بکشد. بنابراین اطلاعاتیه مزبور چنین ادامه میدهد:

- " با اینکه افشای همه اسرار از نظر روشن شدن افکار عمومی مفید است ولی طبق نظر "
- " مقامات قانونی و ما موران تحقیق فرمانداری نظامی مادام که تحقیقات ماکامل نشود "
- " نباید اطلاعات محرمانه ما موران تحقیق علنی گردد. . . . با توجه باین نکات برای "
- " اینکه ملت ایران هر چه زود تر از يك قسمت از فعالیتها و خالتهای عوامل بیگانه "
- " که دشمنان داخلی نهضت ملی ایران از آنها کمالی گرفته اند آگاهی حاصل کنند "
- " و بداند قسمتی از مخارج این دشمنان چگونه میرسد است و در نقل و انتقال "
- " پول چه عواملی موثر بوده اند امروز برده از اسرار پیکر شده فعالیت عمال خارجی که "
- " در این دسائس شرکت و دخالت داشته اند برداشته میشود. "

در این اعلامیه صراحتا جمهوری متحد عرب مورد اتهام قرار میگردد. فعالیت ضد بصری تشدید مییابد، طوفانی از دشمنان و ناسزا علیه جمال عبدالناصر در قلمرو مطبوعات بر میخیزد و خلاصه آنکه با تمام قوا کوشش بعمل میآید که اولاً مجموع تظاهرات عظیم مردم در روز ۱۵ خرداد منحصراً نتیجه تحریکات روحانیون مرتجع و فتوید آنها بقلم داده شود و ثانیاً بین " محرکین " دولت جمهوری متحد عرب پلی بوجود آید.

اینک این دو موضوع را جداگانه بررسی کنیم. دولت با همه جنجال و قیل و قال که درباره دخالت " روحانیون مرتجع " و " فتوید آنها " در تهران دیدن تظاهرات ۱۶۱۵ خرداد سال گذشته برپا کرد، و با اینکه قبلا اعلام داشته بود که این روحانیون و مالکین را بانام و نشان میشناسد و هر لحظه میتواند دست بر روی دوش آنها که " عدّه بسیار معدودی پیش نیستند " بگذارد، اما عملاً اقدامی که دال بر صحت این مدعا و صداقت او باشد بعمل نیامورد. نه قبل از حوادث خونین ۱۵ خرداد و نه پس از آن حتی برای نمونه هم یکنفر مالک و فتویدال بازداشت نشد، برعکس این خود شاه بود که بطرف سازش بیشتر با مالکین و فتویدالها بزیان کشاورزان رفت و قانون اصلاحات ارضی را از آنچه که بود مثله تر ساخت و معلوم نشد آن " مالکین محرک " که چندین صد نفر و بروایتی چند هزار نفر مردم میهن ما بنام آنها بدست در زخمیان شاه درو شدند کجارتند و چه شدند. در مورد " روحانیون مرتجع " نیز اشکالاتی بیش از این وجود دارد. برای اینکه روحانیون مرفقی از مرتجع بازشناخته شوند قول روزنامه لوموند مورخ ۱۲ دسامبر ۱۹۶۲ رادرا بنجان نقل میکنند. خبرنگار تهران روزنامه مزبور در این شماره مینویسد:

- " امروز بین روحانیون ایران دو گروه را میتوان از یکدیگر تمیز داد. گروه اول محافظه "
- " کاران هستند و آیت اله بهبهانی از مجتهدان معروف تهران در رأس آن قرار "
- " دارد. "

سپس این روزنامه شرح میدهد که بهبهانی با هرگونه آزادی زنها و با هرگونه تغییری در مالکیت های بزرگ مخالف است و آنها را با آئین اسلام مایین میداند. همین خبرنگار اضافه میکند:

- " گروه دوم بوسیله آیت اله خمینی که مردی است آزاد پخواه و قهرمان تظاهرات ما "
- " روشن گذشته است رهبری میشود و این گروه دوم بر روز بر زمین بیشتری از گروه اول "
- " بدست می آید . . . "

خود آیت اله خمینی در همان اوقات ضمن اعلامیه ای سر بجا بیان کرد که وی و همراهان او نه تنها با هیچگونه اصلاحات ارضی و با آزادی زنان مخالفت ندارند بلکه از هرگونه اصلاحی بسود جامعه

و ترقی آن پشتیبانی میکنند . مخالفت آنها تنها با استبداد و خودکامگی و قانون شکنی است . آنها سزاواران حاکمیت قانون و خاتمه دادن با سلوب فعال مایشائی هستند و اتهام طرفداری از مالکین یا مخالفت با آزادی زنها به آنها نمی چسبد .

امدادیدیم که نیروهای مسلح شاه درست علیه مخالفین با استبداد سلطنتی یکارافتاد . درحالی که امثال بهبهانی (که بواقع سررشته افکار ارتجاعی و کهنه و مردود را در دست داشتند) مورد تواضع شاه بودند و کوچکترین آسیبی از رژیم شاه ندیدند ، قوای مسلح پس از کشتار وحشیانه ای از طرفداران آیت اله خمینی و مخالفان اصول خود سری ، خود آیت اله خمینی را بزند ان کشتید و مورد تهدید و تعقیب قرار دادند . بعد هاد سگاه تبلیغاتی شاه بسیار کوشید که اجتماع و تظاهرات وسیع روز پانزدهم خرداد را بحساب " ارتجاع سیاه " و " طرفداران اصول کهنه پرستی " بگذارد و قصابی وحشیانه آن روز را توجیه کند ، اما نتوانست افکار عمومی را فریب دهد . بخصوص که تلگراف دهن در یگر از روحانیون شجاع یعنی آیت اله میلانی و آیت اله شریعتی خطاب به آقای طالقانی که اینک در سیاه چال زندان شاه بسر میرود بیش از پیش برده از روی د سیمه دولت و درباریان برداشت . در این تلگراف چنین گفته میشود :

- " ... همانطور که مکرر اعلام داشته و اکنون تکرار میکنم مبارز موجود در مسلحی قسرا "
- " ندرد که بتوان آنرا عقیم نمود ملتی کارد با ستخوان رسیده بر اثر فشار ظلم و "
- " بیدادگری هیئت حاکمه خود و با ایمان بصحت راهی که میروید مبارزه را علیه حکومت "
- " فعلی شروع کرده و تارسیدن بمقصد و ایجاد یک حکومت مشروع قانونی از "
- " پای نخواهد نشست ملت ستم کشید و ایران پاکسی سرچنگ ندرد . او "
- " میخواهد بیش از این بکسی ظلم نکنند ، بیش از این بحقوق فردی و اجتماعی او تجاوز "
- " نشود . خواست او یک خواست انسانی مشروع است حق مردم باید بمردم "
- " واگذازرگردد و حکومت ملت بخودش سپرده شود . "

این واقعیتها جای تردیدی در شعبده بازی د سگاه حکومتی شاه باقی نمیگذارد و تمام دعای سازمان امنیت را بنحو بازی باطل و توطئه این د سگاه علیه مردم را افشا میکند .

اماد ر قسمت دوم یعنی ادعای خالت جمهوری متحد عرب در وجود آوردن حوادث خرداد ؛ طبق اعلامیه سابق الذکر فرمانداری نظامی در روز ۱۱ خرداد مطابق ۸ محرم سال گذشته شخصی بنام احد القیسی بعنوان خرید قالی با ایران آمده که جمعا معادل یک میلیون تومان ارزهای مختلف خارجی یا خود همراه داشته است . بعدا وی اعتراف کرده است که این پولها را شخصی بنام عبد القادر رباط در اختیار او گذاشته که در ایران با افراد معینی رد کند . اطلاعیه فرمانداری نظامی در مورد این " عبد القادر رباط " تا نگید میکند که وی در سازمان امنیت ایران دارای پرونده بوده است . و انگاه از قول محمد القیسی اضافه مینماید که " پولهای که عبد القادر رباط در بیروت بمن میداد از طریق دمشق و از افرادی که عمال ناصر هستند بدست او می رسید . " اطلاعیه باز از قول همین قیسی میگوید من در ایستگاه موقع اطلاع داشتم که غیر از من افراد دیگری پول با ایران می آورند . اکثر اینها اشخاص طبق اطلاعیه که من داشتم از عمال همان سیاست خارجی بوده و با اشاره آن کار میکنند . "

اینست مجموع مستندات سازمان امنیت (اگر فرض کنیم همگان مطالب درست و بدون خدشه است) برای متهم دانستن جمهوری متحد عربی . اما رئیس سازمان امنیت در اطلاعیه خود وعده میدهد و تعهد میکند واطمینان میدهد که مدارک مثبت برای صحت این مسائل و درستی اتهام بدولت جمهوری

متحد عرب و جمال عبد الناصر در دست دارد که پس از ختم دوران بازرسی با اطلاع عموم خواهد رسید . در این اعلامیه ضمنا اسمی د واژه و نغز عرب د یگر بعنوان دستاران و همکاران احد القیسی نسامبرده میشوند .

امازمان میگذرد . خوشبختی که از یگر مرد م بی پناه ایران جاری گردید و خشک میشود ، آبها از آسیابهای افتد ، در این میان فقط چهارتن از مدعیان خصوصی شعبان جعفری و از انجمله طیب حاجی رضائی اعدام میشوند ، و هنوز هم که هنوز است نه از انچنان مدارک ادعائی اثری هست و نه از پایان کار متهمین خبری . چنان اسم محمد القیسی و دستاران انتسابیش فراموش شده که گوئی اینها خود هرگز از مادرتزاده اند و این رئیس سازمان امنیت و اطلاعات نبود که درباره اتهامات آنها اعلامیه صادر کرده است .

ب - جنجال راجعه " تجزیه خوزستان "
گروه آل ناصر ، ندرجات الکویت

هنوز گرد و خاک این فاشله فروتنشسته و هنوز انعکاس جنجال اولیه تبلیغاتی علیه جمهوری متحد عرب در محیط مهین ماظنین انداز بود که ناگهان غوغای دیگری برپاگردید و اتهام بزرگتر و مهمتری به دولت منبوزده شد و در بین د سگاه دولتی شایع گردید که گویا جمهوری متحد عرب در کار انجسام توطئه ای بوده است برای تجزیه ایران .

این جنجال از د و مجرای مخطف برپاگردید که آنها را مورد بررسی قرار میدهم . در تاریخ ۵ آذر ۱۳۴۲ هجری آل ناصر نامی را با اتفاق یازده تن د یگر از طرف سازمان امنیت توقیف کردند و خبر توقیف آنها پس از سه ماه در جراید منعکس گردید . دراد عانامه ای که دادستان ارتش علیه این عده صادر کرد گفته میشود که فعالیت آنها بنظر تجزیه خوزستان از ایران از سال ۱۹۳۹ آغاز گردید و سازمان امنیت در جریان فعالیت آنها بود ، و حتی ماظنین سازمان امنیت چنان در بین آنها رخنه داشته اند که برخی مدارک آنها را روی نواری ضبط کرده اند .

بد و باید تذکر داد که این محیی آل ناصر بنا به اعتراف خودش که سر یجاد راد عانامه دادستان منعکس شده یکی از ظالمین فعال شرکت سابق نفت و از دشمنان سرسخت حزب توده ایران بوده که سه پیوسته با مقامات استعماری سروکار داشته و آلت اجرای توطئه آنها بوده است . اینچنین کسی چگونه بچنین ماجرائی دست زده ، رازی است عجالتا پوشید . شاید بتوان این احتمال را هم داد که " اینتلیجنت سرویس " یکی از عمال خود را وارد ماجرائی نماید و او را قربانی مصالح عده تری کند و وسیله تشدید بحران رابطه بین ایران و مصر قرار دهد (۱۴)

انچه در اینجایا بد افشا کرد د این واقعیت است که جریان گرفتاری و محاکمه این گروه عملا زمینه ای شد برای تشدید تبلیغات ضد جمهوری متحد عرب و در این میان مخصوصا روزنامه اطلاعات طولقاتی تراز همیشه جنجال برآه انداخت . در حالیکه اگر در جریان " محاکمه " محمد القیسی اقلانامی از جمهوری متحد عرب و جمال عبد الناصر بمیان آمده بود در این جریان حتی اشاره ای هم بچنین موضوعی نشده و متن ادعاینامه دادستان بکلی و مطلقا درباره چنین مطلبی ساکت است . دراد عانامه همینقدر گفته شده که اسامنامه این گروه عبارت بوده است از " استرجاع قطر عربستان از استعمار فارس " ، و محیی آل ناصر با شخصی بنام عواد جاسم معلم در رسته عراقی در ایران رابطه داشته و این عواد جاسم بعد هابه بصره منتقل شده و از انجاده سترا تی به محیی آل ناصر میداده و در ۲۹ فروردین ۱۳۴۲ آل ناصر با اتفاق سه نفر دیگر به بصره دعوت شده اند . ابتدا ابخانه شخصی بنام نصار فرشته اند و پس از

یکساعت و وجیب متعلق به "حرس القومی" در محل حاضر شد و آنها را بخانه عواد جاسم سابق الذکر برد و اندود آنجا شخصی بنام استاد فتوحی "رئیس حرس القومی" برای فعالیت بمنظور تجزیه خوزستان در ستورهای بانهاد داده است و آنها بادیاریافت این دستور بایران مراجعت کرده اند. سرانجام در مرداد ماه سال گذشته شخصی بنام جیران خلیل "معاون حرس القومی" برای ملاقات محیی آل ناصر به آبادان آمده است.

در ایران کمتر کسی است که نداند سازمان حرس القومی عراق منتسب بحزب فاشیستی بعث و یکی از مخالفین جمهوری متحد و عرب است. اختلافات شدید و خونین این گروه با طرفداران عراقی ناصر بر کسی پوشیده نیست. و اگر فرض کنیم تمام محتویات ادعائیه دادستان نظامی نیز صحیح و بدون خدشه باشد، امری که مستبعد نیست، تازه منطقی باید در اتهام کوشش برای تجزیه خوزستان از ایران بسراغ سازمان حرس القومی و حزب بعث عراق رفتنه بسراغ جمهوری متحد. بنا بر این چگونه ممکن است تلاش مطبوعات در باری و محافل دولتی ایران برای استفاده از این جریان علیه جمهوری متحد و عرب در خود موطن نباشد و هدفی که از این همه مغالطه و سفسطه تعقیب میشود زیر علامت سؤال قرار نگیرد. کار این مغالطه بجائی رسید که اطلاعات در یکی از شماره های اسفند ماه گذشته خود تحت عنوان "اسلحه مصر در قبرس" کوشید تا تمام حوادث و غلیانها و جوش و خروشهای شرق میانه را بحساب "خرابکاری" جمال عبدالناصر بگذارد و بدین طریق آب طهارت بر روی اربابان استعمارگر خود که سلسله جنابان تمام حوادث خونین در سراسر جهان هستند بریزد و آنها را در مجموع تحریکاتی که علیه آزادی و استقلال ملل شرق میانه و هر نقطه ای که برای راهائی از قید اسارت امپریالیستی مبارزه میکند انجام میدهد. تهره نماید.

مدرک دیگری که در این زمینه مورد استناد در باربان و محافل دولتی قرار میگیرد و آنرا وسیله حمله بحمال عبدالناصر قرار میدهند مندرجات يك روزنامه کویته موسوم باخبار الکویت است. در روز ۲۶ فروردین ماه سرمقاله تند و تیزی در روزنامه اطلاعات تحت عنوان "زمنه های ناهنجار" منتشر گردید که میتوانست افکار ساده افراد بی اطلاع را در رهله اول تحت تاثیر قرار دهد. در این مقاله بالحنی که سعی شده بود تا حد امکان شراکتگر و هیجان خیز باشد شکایت شده بود که با وجود تلاش ایران برای برقراری "حسن رابطه با همسایگان" باز:

- "چقدر برای ایرانیان جای تاسف است که می بینند زمنه های ناهنجار علیه تمامیت ایران، علیه مصالح ملی ایران در بعضی روزنامه های مارکد اروشناخته شده کویته"
- "آغاز گردیده است. درست است که این اوراق روزنامه های دست نشانده کویته"
- "محسوب میشوند و صحیح است که حساب آنها از حساب دولت و ملت کویته جداست"
- "و قبول داریم که پول و دستور برای آنها از قاهره میرسد، ولی زمنه ای علیه مصالح ایران از هر زمانی که شنیده شود تحملش برای ایرانی شاق و دشوار است. ما مکرر"
- "نوشته ایم که امروز قاهره بصورت يك کانون تفتین و توطئه علیه دولت و ملل مسلمان"
- "در آمده است و رئیس جمهور مصر بادیار ستگاه جهنمی تبلیغاتی که برای خود ترتیب"
- "داده. آرامش و ثبات خاور میانه را بنیاز چه گرفته است."

در این مقاله برای تهبیح افکار عمومی منتهای تلاش بکار رفته بود بدون اینکه اسمی از اصل موضوع بمیان بیاید. در تاریخ سیام فروردین سرمقاله دیگری تحت عنوان "بحث بر سر چیست؟" در اطلاعات انتشار یافت که ادعا میشود توضیحی است برای روشن کردن فکر خوانندگان روزنامه که از اینهمه تحریکات

علیه ایران" بهیچان آمده و میخواهند بدانند بحث بر سر چیست. در این سرمقاله پس از مقدمه ماتی چنین گفته میشود:

- "بلی آقایان، موضوع از اینقرار است که دیکتا توریست ۰۰۰ اکنون شوخی شوخی بایران"
- "پوداخته است ۰۰۰ برای نمونه دوتکه از مطالب مغرضانه و تحریک آمیز که مطبوعات"
- "مزد رونا سر بر ارجع بایران نوشته اند و مشتق نمونه خروار است درج میکنیم تا هر کس"
- "۰۰۰ که خون و عرق ایرانی دارد ۰۰۰ هر کس وطنی برای خود می شناسد و بایست"
- "وطن علاقتند است بدانند حرف ما و ناصر بر سر چیست؟"

سپس اطلاعات جمله ای را بشرح ذیل از اخبار الکویت مورخ ۲۲ فروردین ماه نقل میکند:

"سران کشورهای عرب باید در نجات عربستان (که مقصود خوزستان است) از یوغ استعمار ایران اقدام کنند."

از این تاریخ ببعده این آن نقطه مرکزی و بیت العقیده ای است که جار و جنجال وسیعی در مطبوعات و محافل مختلف وابسته بدولت و در باربری انگیزد و وسیله میشود که سبیل دشنام و ناسزا بسوی مصر و جمهوری متحد و عرب و جمال عبدالناصر سران بریزد. در آغاز این مقال گفتیم و باز هم تکرار میکنیم که در نظر فرد فرد حزب توده ایران هرگونه ادعای ارضی که نسبت بحدود جغرافیائی میهن ما میشود در نظر ما مردود و محکوم است. و این نوشته اخبار الکویت نیز جز اینکه حس انتزاعی را برانگیزد اثری ندارد.

ولی آیا متولیان دستگاه حکومتی شاه میتوانند توضیح دهند چچه دلیل روزنامه ای را که هویتش مورد تردید است و بجه نیت مخصوصا در حیطه تشدید و خامت روابط بین ایران و مصر و تحریکات ضد جمهوری متحد و عرب مادرت بدرج چنین طلب تحریک آمیزی میکند، اینچنین قاطع میتوان منتسب به مصر شد؟ از کجا معلوم است که برخی محافل استعماری و دستگاههای جاسوسی نعل وارود نژده، و بمنظور گل آلود تر کردن آب و بهانه تراشیدن برای حمله بیشتر بحمال عبدالناصر چنین مطالبی را بساین روزنامه دیکته نکرده باشند؟

اگر این فرض را هم کنار بگذاریم چرا ناشرین این مطالب مبتدل و تحریک آمیز را که به هذیان يك مصرع شباهت دارد از زمره بعضی های متعصبی ندانیم که در اینگونه خواب و خیالهای آشفته از میشل عفلق الهام میگیرند. مگر روابط گروه آل ناصر با حرس قومی قرینه ای بر این امر نیست؟ از همه این ملاحظاتی گذشته اگر هم برفرض و بدلائلی که تنها تبلیغاتچیان شاه از آن آگاهند بواقع این روزنامه کویته ارتباطی نهانی هم بادیار دولت جمهوری متحد و عرب داشته باشد آیا از لحاظ تزیین صلاح سیاسی صحیح است که، مادام که خود روزنامه های مصر و رادیوهای جمهوری متحد و عرب چنین مطالبی را عنوان نکرده اند، بدینگونه بی پروا بنام مصر حمله شود و اینهمه سروصدا برپا گردد و بیا بجای جستجوی راه حل عادلانه از طریق مذاکره طریق تحریکات خصمانه در پیش گرفته شود؟

این نکته خود بسیار جالب و پرده دراست که تا این لحظه که این سطور نوشته میشود یگانه مدعی که مطبوعات و محافل در باری و دولتی ایران آنرا وسیله اینهمه آشفشانی علیه مصر قرار داده اند، تنها مندرجات اخبار الکویت است. حتی روزنامه پرتب و تاب اطلاعات هم که در این میان وظیفه نامیمون آتش بیار مکرر را ایفا میکند، تاکنون نتوانسته است مدعی شود که چنین مطالبی را روزنامه های مصری و یابکی از رادیوهای مصر عنوان کرده باشند. قرینه عکس آن در دست است. ناصر ضمن اعلامیه مشترک بانیکیتا و خورشچف شدیدا از این اصل طرفداری میکند که هرگونه اختلافات مرزی - اگر چنین اختلافاتی

هم وجود داشته باشد - باید از طریق مذاکره حل و فصل شود. در حالیکه ایران با مصر هم مرز نیست با عراق اختلافات سرحدی ندارد. تاچه رسد باد عای سرزمینی کهن از کشور ایران که هیچ قسرد واقع بین چنین خیال محالی در سر نمیپوراند.

تهران مهر مورخ ۲۵ اردیبهشت مدعی شده است که "جمال عبد الناصر یکی از سران کشورها را واسطه قرارداد تارواپابط بین ایران و مصر راهبهد بخشد... بطوریکه اطلاع حاصل شده با تمام مساعی که وی بعمل آورد، تشبثات او از طرف مقامات ایرانی حسن استقبال نشده است." اگر واقع چنین باشد رئیس جمهور مصر آن قیافه زورگر و خام طمع نیست که طلبوات دولتخواه ایران بانثار انواع دشنامها ترمیم میکند. برعکس - معلوم میشود که این طبقه فرمانفرمای ایرانست که بحمل معینی عالطوا مدعا و علیرغم تشبثات ناصر" برای بهبود روابط با ایران، سعی دارد در تشدید هرچه بیشتر بحران روابط بین طرفین قدم بردارد و محیط متشنج و ناراحت کنونی را هر لحظه متشنج تر سازد. از این بعد می بینیم در عین اینکه حمله طلبوات علیه مصر بنحو بیسابقه ای شدت می یابد، مجلسین شوراسنا، محافل وابسته بدولت و گروههایی که بداشتن ارتباط با امپریالیسم بریتانیا شناخته شده اند بجنب و جوش می آیند و در عین حال پکرشته مسافرتها و آمد و شد ها آغاز میگردد که شدت بروخامت اوضاع میافزاید.

بسر مقاله های اطلاعات رجوع کنیم. این روزنامه در شماره اول اردیبهشت ماه خود تحت عنوان "این وضع تحمل ناپذیر است" مینویسد:

"امروز تحریکات دشمنی فریبکار متوجه استقلال ایران شده است. ما جقدر خوشوقت شدیم که پرده را کنارزدیم و نشان دادیم که اصل مسئله بر سر چیست... عبد الکبار با کنارزدن نقاب از چهره خود توده مردم ایران را خیلی زود تر از آنچه انتظار میرفت با هایت خود آشنا ساخت و ملت ایران را علیه سیاست خود برانگیخت... ملت ایران از دولت میخواهد این مسئله را که جنبه حیثیتی برای مملکت پیدا کرده است هرچه زودتر وجود یترد نیال کند و بگوید در زمینه انتشارات سوئی که علیه ایران میشود چه کرده و چه میخواهد بکند. زیرا اغماض و بزرگواری هم حدی دارد."

سرمقاله مورخ ۸ اردیبهشت اطلاعات تحت عنوان "فته انگیز خاورمیانه" از اینجهت بخصو می جالب است که پیمان سنتو و خاورمیانه را مرادف می شمارد و مینویسد:

"خاورمیانه یعنی پیمان سنتو یکی از مناطق حساس و با اهمیت دنیای معاصر شناخته میشود... اغتشاش و نااضی و جنگ خانگی و زلزله در منطقه خاورمیانه نیز بی دلیل نیست... از بخت بد سیاستهای مخربی که بوسیله عناصر ماجراجو و جاه طلب طرح ریزی شده و با صرف پول و خریداری عوامل مزدور هد فهای خود را تعقیب میکنند این وامان را از مردم ننجیب پاره ای کشورهای خاورمیانه بریده مثل سیاستی که سرهنگ ناصر در مالک عربی بمعرض اجرا و آزمایش گذاشته است شما در هر نقطه خاورمیانه که دود و آتش می بینید و هر کجا بوی باروت استشمام میکنید رد چکمه عبد الناصر در کناران نمایان است...!"

اطلاعات در ۱۵ اردیبهشت خشم و آشفتگی خود را از مسافرت عبد الحکیم عامر بعراق آشکارا بیان میکند و پس از پکرشته دشنامهای سخت بعبد الناصر خطاب به "مردم عراق" بالحن تحریک آمیزی مینویسد:

" ما ایرانیها با علاقه ای که به آفاشی و آزادی و استقلال و حاکمیت عراق داریم و از آنجا که بروحیه این ملت غیر و آزاد و کما هو حقه آشنائیم یقین داریم که ناصر بسا هر قیافه و در هر لباس که بعراق وارد شود چهره حقیقی خود را از مردم عراق نمیتواند پنهان بدارد."

روز بعد شاه شخصاً وارد عرصه تحریک و تهییج افکار عمومی میشود و در باشگاه افسران گرگان ضمن یک نطق پرطنطنه مطلبی را بعیان میکند که از آن پس در مرکز جناحهای روزنامه اطلاعات قرار میگیرد. شاه میگوید:

" ما در مقابل گذشته و افتخارات باستانی خود در مقابل امکانات فوق العاده آینده آئی نمیتوانیم از حفظ این مرز و بوم و این جامعه خود دری کنیم (بواقع باید گفت جل الخالق یا اینهمه شیخ دیدگی شاهانه). این درست است که برای حفظ این مملکت روی حسابهای بین المللی ما دارای دوستان و متفقین و متحدین هستیم که دیگر احساس تنهایی نمیکیم. کوچکترین چشم داشتی باین مملکت و تجاوزی باین مملکت منجر بجنگ عالمگیر میشود..."

سپس شاه مطلب اصلی را که منظور نظر اوست بعیان میکند و اضافه میکند:

" سازمان ملل متحد با تمام عقیده و ایمانی که باید داریم متأسفانه هنوز دارای آن قدر اجرائی نیست که ضامن مصیبات آن باشد... هنوز خطر تجاوز غیرمشرقی (ا) و اقدامات تخریبی و در بعضی نقاط دیگر تجاوز مسلحانه ادامه دارد و ما توجه خود مان را بر عزهای مللکتمان ادامه خواهیم داد."

هد فهای شاه از ایوادی این نطق پرآب و تاب روشن است. او استفاده از زمینه تبلیغاتی موجود برای ایران یک دشمن خیالی میترشد که گویا بخاک ایران طمع دارد. سپس سازمان ملل متحد را تخطئه میکند تا اولاً شرکت خود را در دسته بندیهای نظامی سنتو و پیمان د و جانبیه توجه کند و هم باین نتیجه برسد که سازمان ملل احتیاج بیک قدرت اجرائی برای اجرای مصیباتش دارد - یعنی آنچنان نیروی مسلحی از دولت های دیگر که امریکاهر لحظه مایل باشد بایکارانداختن ماشین رانمی گیری خود بتواند آنرا در هر نقطه دنیا بجای ارتش امریکا بمنظر سرکوب نهضت های نجات بخش بکاربرد! و این مطلبی است که وی بعداً در سفر خود با امریکا در میان میگذارد تا یکی از خواستههای دیرین امریکارا جامه عمل بپوشاند.

مطلب اول یعنی تقویت پیمان سنتو اطلاعات با حرارت زیاد دنبال میکند. سرمقاله های این روزنامه مورخ ۱۹ اردیبهشت تحت عنوان "حفظ صلح احتیاج بقدرت دارد"، "۲۰ اردیبهشت تعارف جواب تجاوز را نمیدهد" زمینه سازیهائی بسوی این هدف است. و اطلاعات بالحن کاملاً تحریک آمیزی چنین سئوالی را مطرح میکند که اگر ما یک روز صبح از خواب برخاستیم و دیدیم آسمان کشور ما را هوا پیمای های بیگانه گرفته اند چه خواهیم کرد. این روزنامه سپس در سرمقاله ۲۱ اردیبهشت تحت عنوان "ارتباط منطقه ای" جان کلام و لب مطلب را در میان میگذارد و از همه آن مقدمات چنین نتیجه میگیرد:

" عقیده ما بر اینست که سوای جلسات سالانه کشورهای منطقه سنتو یعنی ایران، پاکستان و ترکیه اگر در طول سال تماسهای بیشتری داشته باشند و در باب مسائل منطقه ای با یکدیگر تبادل نظر و تشریک مساعی کنند امکان وصول به هد فهای سازمان

ج - در محافل "اجتماعی"

در گریه و آری این موج پر خروش تبلیغاتی است که می بینیم محافل مختلف با اصطلاح "اجتماعی و سیاسی" و گروههای وابسته بدر بار و امپریالیسم بطور بیسابقه ای بجنب و جوش در می آیند. موضوع در مجلسین مطرح میشود، عناصر معینی فریاد و اوطن بر می آورند، دبیرکل حزب مردم حماسه میسرایند، حسنعلی منصور نطق و خطابه ایراد میکند و در این میان آقای احمد آرامش در عرصه اجتماع همان وظیفه ای را بعهده میگیرد که مسعودی در عرصه مطبوعات برای خود پذیرفته است. او برای اینکه از هم پالکی مطبوعاتی خود عقب نماند و فعالیتش در این زمینه کمتر از آقای عباس مسعودی برجسته نباشد چندی قبل يك صحابه مطبوعاتی تشکیل داد و اعلامیه ای منتشر ساخت و پس از تکرار اتهامات رایجی که بجمهوری متحد و عرب وارد میشود پیشنهاد کرد که کمیته ای بنام کمیته ملی و اسلامی حفظ صلح و امنیت خاورمیانه تشکیل شود. وی با تاخیر پرمعنی و خاصی از "روحانیون" دعوت کرد که باین چنین کمیتهای بپیوندند. هدف وی از این تاخیر روشن است. اوسمی دارد روحانیون مترقی را که علیه استبداد و سلطنتی و سلطه استعمارگران بهارزه پرداخته و بصف مردم گمراهیده اند باین معرکه قلبی بکشاند و از مسیبه بارزه مطلق و اصولی خود منحرف سازد. ولی بدیهی است که آن عدو از روحانیون کمروح زمان خود راد رک کرده اند و بعقوف خلقهای ستم کش مردم پیوسته اند. در این دام تزویر نخواهند افتاد و جز مشتاقی روحانی نمای وابسته بسازمان امنیت کسی باین دعوت لبیک اجابت نخواهد گفت. جمله ذیل از اعلامیه آقای آرامش متضمن چنین تلاشی است:

- "بی هیچ مجامله باید گفت که اکنون در کشور ما در هر طبقه و صنفی مقداری عدو مرصا وجود دارد و دلخوری از دستگاہهای دولتی موجود است. ولی مسلط در چنین زمانی وقت آن نیست که عناصر مؤثر و ملی مملکت از شرکت در دفع شرک بیکسانه طمع کار غفلت ورزیده و بخاطر گلایه هائی که از دولت دارند در مناظره بین دولت ایران و جمال عبدالناصر تماشاگر معرکه باشند."
- "اما باید دید خود همین آقای آرامش شخصا تا چه اندازه باصالت و واقعیت اینچنین شستری و حقیقت اینچنین منازعه ای بین دولت ایران و مصر اعتقاد دارند که از مردم باعجز و الحاح طلب میکنند که در این منازعه شاه و دولت او را تنها نگذارند. ببینیم در میانیه چه گفته شده است:
- "لازم نیست داعیه بیهوده و مبتذل گشویی جمال عبدالناصر فوری و بلافاصله مؤثر واقع شود. عوارض شوم و جانگداز چنین ادعای مسخره ای ممکن است ده هاسال بعد بروز و ظهور نماید و نفرین و لعن تاریخ راه نسل بی اعتدای کنونی متوجه سازد."

واقعا چه روحیه مبهن پرستی و آتشه ای این اظهارات را اشباع کرده است! ما اگر آقای آرامش را بقدر کافی نمیشناسیم میبایست با ایشان بگوئیم: آقای ارجمند، شما بجای شور و اوطن راه انداختن و بر سر سینه زدن بخاطر يك خطر مفروض و مربوط به آینده دور و عوارض احتمالی و ممکن آن کمی بفکر امروز مردم استعمار زده باشید! هم اینك در مقابل چشم شما چنگال حرص امپریالیستها در تار و پود حیات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، مالی و نظامی مارخنه کرده است. حقیرترین مأمورین آنها بر سر نوشت مبهن ماسلطنه، خواستها و نظریات جاسوسان امریکائی در هر زمینه بصورت فرامین

لازم الاجرا شاه اجرا و انجام میگردد. زرخیزترین منابع ثروت ملی ماد رحمانیت سر نیزه قوای مسلح شاه بتاراج چپاولچیان بین المللی میرود. کمر مردم در زیر بار طاقت فرسای ستم مشترک استعماری استبدادی خد شده است. اگر ذره ای صداقت در اینهمه جوش و جلائی شما وجود دارد جراد رقبال خطر محتوم موجود لااقل بد یگر مبارزان نمی پیوندید؟ مساجد چنین چیزی به آقای آرامش نمیگوئیم، زیرا چنین توقعی از ایشان بعباست. ولی ایشان چرا تلاش میکنند با این بهانه های عوامفریبانه و حیلہ گرانه مردم را از مبارزه واقعی و زنده و موجود آنها منصرف کنند و يك مسئله از اساس موهوم، مجازی و مربوط بآینده نامعلوم را جانشین يك حقیقت تلخ و موجود کنند و متوقع باشند که مردم در این دام تزویر بیفتند؟

اما تلاش آقای آرامش هم مانند شاه و مسعودی در همین حد متوقف نمیشود. وی از اینهم جلوتر میرود و میطلبد که دایره فعالیت ضد جمهوری متحد و عرب از سرحد ایران هم تجاوز کند و همه منطقه خاورمیانه راد بر بگیرد. باین قسمت از اعلامیه توجه نمائید:

- "جبهه ترقیخواهان ایران پیشنهاد مینماید که برای مقابله با فتنه انگیز بها و حرص و آز لایتنانهای رئیس جمهور کثونی مصر جبهه واحد و متشکلی از افراد وطن پرست و آزاد و دست و هم چنین شخصیتهای ملی و مذهبی بوجود آید. این جبهه بلافاصله باد یگر ملود و لتهای مسلمان خاورمیانه که آنان نیز هر يك از سیمه کاریها و افزون طلبی های این مرد خود گامه خاطرات جانناهی در سینه دارند وارد مذاکره گردد تا در صورت موافقت آنان کنگره نیرومندی برای کویدن سرافعی خطرناک که نیش زهر آگین آن پیکر خاورمیانه را از ارمید هد تشکیل گردیده و وظیفه تاریخی خود را آغاز نماید."

بدر تکمیل این مقدمات است که در اوائل ژوئن خبری از ایران بخارج مخابره میشود که جنبه تحریک آمیز آن بر هیچکس پوشیده نیست و هدف آن تولید هیجان و هول و هراس در مردم است تا چنین وانمود شود که گویا بواقع مبهن ما خطر تجزیه ای از ناحیه دولت جمهوری متحد و عرب در پیش دارد. همین خبر چنین است:

- "بهرام شاهرخ خبرنگار خبرگزاری المان غربی از تهران گزارش میدهد که بد نبال امضای پیمان اتحاد بین مصر و عراق ارتش ایران بحال آماده باش درآمده است. در این گزارش اضافه شده است که با توجه باختلاف ایران و مصر عقد پیمان مزبور دارای مفهوم خاصی است. آقای عباس آرام وزیر خارجه ایران که اخیرا از اردن دیدن کرده است قرار بود عازم بغداد شود ولی محافظ رسمی تهران اعلام نمود که بد نبال امضا پیمای اتحاد بین مصر و عراق چنین بازید ی فاقد اهمیت است. میباید. بعضی محافظ ایران خاطر نشان ساختند که برای جلوگیری از هرگونه واقعه غیر منتظره ای لازم است در مرزهای غربی و شمالی ایران اقدامات احتیاطی صورت گیرد."

د - فعالیتهای سیاسی دولت شاه

در گریه و آری همین جنجالها و بگو مگوها پیکر شسته مسافرتها آمد و شد هائی بصورت گرفت که آنها را باید مکمل همه این تبلیغات و فعالیتهای تحریک آمیز دانست. يك نمونه از این فعالیتها مسافرت عباس آرام وزیر خارجه ایران بود به برخی کشورهای عربی که

دولتهای آنها سابقه خصومت با جمال عبدالناصر دارند. برخلاف ادعای سردمداران رژیم این مسافرتها بقصد "ایجاد روابط حسنه حسن همجواری" بین ایران و این کشورهاست. آرام پس این مسافرتها خود در واقع همان هدفی را تعقیب میکند که ضمن پیشنهاد های آقای آرامش بان اشاره شده است. مسافرت وی گوشه ای از آن تلاش عمومی بود که است که برای سرهم کردن در اردو ستاره تازه ای در شرق میانه مرکب از شاه و مشتی فرمانروایان عرب جیره خوار امپریالیسم بنظر مقابله با عبدالناصر انجام میشود. این واقعه حتی در روزنامه "پیغام امروز" نیز مخفی نمانده است. این روزنامه در شماره ۲ مورخ ۲ خرداد خود تحت عنوان "درداری از نیمخ خاور میانه و عرب" ابتدا بیحسب سر بسته ای درباره مسئله وحدت عرب و تلاشهایی که در این زمینه مبدول میشود و مشکلاتی که در این راه وجود دارد پرداخته و سپس اضافه میکند:

"اما جد از این جریانه یک سلسله وقایع دیگر هم در کشورهای عرب میگذرد که آنها را "نمی توان نادیده گرفت". از جمله روابط و علقههایی که میان گروهی از این کشورها با کشورهای غیر عرب میگذرد که آنها را نمیتوان نادیده گرفت. از جمله روابط و علقههایی است که میان گروهی از این کشورها با کشورهای غیر عرب همجواری وجود دارد و آنها را به یکدیگر اتصال میدهد. ناظران سیاسی یاد آوری میکنند که در این زمینه مسافرت آرام که از امروز آغاز شد نمودار این روابط است. حکایت میکند که بین کشورهای همجوار غیر عرب و ممالک عرب هم اقتضاها و تعاملاتی وجود دارد. با اقتصاد ناظران سیاسی سفر آرام ۲۰۰۰ در روزهای نخستین خرداد ماه حکایت از بررسی امکاناتی در زمینه سیاست ایران در جنبه خاور میانه دارد."

مقارن همین ایام بود که اشرف پهلوی خواهر شاه با اتفاق عده ای از ندمه های خاص خود رهسپار تونس و مراکش گردید. اشرف که سر رشته بسیاری از حوادث و توطئه های خونین را در دست دارد برای دستگاههای جاسوسی آمریکا و انگلیس یک مائتاری مطمئن ترو با برجها تریشمار میروید مسافرت وی به دو کشوری که دولتهای آنها از مخالفان برجها ت جمهوری متحد عرب هستند خاصه در کیرو دار غنای کنونی بی جهت و ساده نیست.

مسافرت شاه با آمریکا گوشه دیگری از این چنین تلاشی را بر ملا میسازد. طبق خبر رادیو تهرآن مورخ ۱۵ خرداد، شاه در یک مصاحبه مطبوعاتی در فرودگاه نیویورک در جواب سئوال یکی از خبرنگاران که پرسید چه مسائلی را با جانسون مورد بحث قرار خواهد داد چنین گفت:

"جواب دادن باین سئوال برای من دشوار است. زیرا آن قسمت از جهان که ما در آن بسر میبریم مسائل بسیاری مطرح است. ما تصمیم قاطع گرفته ایم که این قسمت از جهان را در صلح و آزادی (۱) نگه داریم و جلو خطر فعالیت های تخریبی را و آنچه که ممکن است این منطقه را در خطر اندازد بگیریم."

وی در مصاحبه تلویزیونی خود در واشنگتن همین مطالب را تکرار میکند:

"قدرتهایی در خاور میانه هستند که همیشه ممکن است ماراتید بد کنند. بنابراین قدرت دفاعی ایران باید مجهز و آماده باشد تا آزادی و استقلال کشور دفاع کند."

آسوشیت پریس در تاریخ ۷ ژوئن توضیح میدهد:

"قرارات شاه ایران شنبه بعد از ظهر ملاقاتی با سران میسیونهای دیپلماتیک و بعد از آن کارندان عالی رتبه وزارت دفاع آمریکا و وزارت خارجه آمریکا انجام دادند."

"... انتظار میرود درباره برخی نظریات که شاه در روز جمعه در ملاقات با پریزیدنت جانسون مطرح میکند مذاکره شود. یکی از این نظریات عبارتست از تقاضای شاه بد ریافت تسلیحات نوین همراه با جدیدن نوع هواپیماهای جنگنده بسیاری نیروهای مسلح ایران."

تمام این تبلیغات دامنه دار و تحریکات وسیع برای خاطر ترهائی که در یک روزنامه مجهول الهویه کویتی عنوان شده و یک سلسله اظهارات و اعمال بدون مسئولیت برخی شونیست های عرب است؟ مسلماً نه. پس چه روی داده که شاه بد ستیانش این چنین آسیه سر هیاهو میکنند و شرق و غرب را زهر میگذرانند و در کوره اختلاف بین ایران و مصر این چنین روغن میریزند تا آنها هر چه مشتمل تر سازند؟ در پس پرده چه خبر است که ناقوسها این چنین بعد از آمدن است؟

۲ - نگاهی به پشت پرده

الف - جمهوری متحد عرب و ستاخرین ملل عرب

برای بی بردن به انگیزه اصلی این جوش و خروش در بار سلطنتی و دستگاه حاکمه ایران باید بد و انظری بصحنه عمومی خاور میانه بیفتیم و عده ترین مشخصات کنونی این منطقه را آنچه را که در شرق و جنوب عربی میگذرد از نظر بگذرانیم.

انجام یک انقلاب مترقی در سرزمین بخواب قرون فسرورفته یمن و سرنگون شدن یکی از فاسدترین و خونخوارترین رژیمهای سلطنتی مورد حمایت بریتانیا در این سامان، جنب و جوش فوق العاده ای که در منطقه تحت الحاکمیت عدن علیه سلطه امپریالیسم بریتانیا بوجود آمد، وحدت مبارزه های ضد استعماری و نجات بخش در جنوب عربی و نشیبه شدن قشرهای مختلف خلقهای عرب باین مبارزه، تحولات شگرفی که در اوضاع و احوال جمهوری متحد عربی چه از لحاظ سیاسی و چه از حیث اقتصادی بوجود آمده، تشدید تناقضات آشتی ناپذیر بین جمهوری متحد عرب و امپریالیسم بریتانیا که بجنوب عربی امپریالیسم مسلط تراست - اینهاست قسمتی از عده ترین بدیهه های که سیمای این منطقه پر جوش و خروش را مشخص میسازد. در این میان نیروی محرکه اصلی عبارتست از آنچه در مدت دوازده سال پس از برچیده شدن بساط نکیته بار سلطنت در سرزمین مصر صورت پذیرد و آنرا برآه رشد غیر سرمایه داری کشانیده است. در مصر بانکها و شرکت های بیمه که اهرمهای سرمایه داری خصوصی بودند اینک ملی شده و بمالکیت بخش دولتی درآمده اند. بصاحبان صنایع کلان و میلیاردهائی که توده های مردم را غارت میکردند و دست در دست امپریالیستها میگذاشتند فقط تا پانزده هزار لیره مصری معادل سیصد هزار تومان غرامت پرداخت شده و طایزاد بر این مبلغ بسود دولت ضبط شده است. بخش دولتی در مجموع صنایع اینک به ۸۵ درصد رسیده و در قسمت بازرگانی خارجی صد درصد واردات و ۷۵ درصد صادرات در انحصار دولت است. تمامی املاک ملاکان بزرگ مصادره شده و اصلاح ارضی انجام گردیده و اینک در سران سرزمین بجز مالکیت دهقانی و یاملی بر زمین مالکیت دیگری بوجود ندادند.

از لحاظ سیاسی اینک مصر متحد یل گردیده است بمرکز ثقل اتحاد عرب که از بزرگه عالیترین آرمان همه خلقهای استعمارزده عرب را تشکیل میدهد. استعمار انجام راه درست و منطقی خود را برای تحقق بخشیدن باین آرمان یافته و آنرا بر اساس اتحاد زحمتکشان و روشنفکران ترقیخواه ملل عسرب قرار داده و این نیرومندترین قوه جاذبه ایست که توده های عرب را بدین سوی متوجه میسازد. وحدت

نظرمصروالجزیره بعنوان د و قطب ضد استعمار در جهان عرب، مسئله وحدت عرب را بر احوال عملی خود نزد يك ميسازد و جاده پیروزی آن راهوار میکند.

صیغای نویسی که مصر این تحولات اصیل و بنیادی بخود گرفته است طبعاً نمیتواند مایه وحشت و سراسیمگی دربار سلطنتی ایران و شخص محمد رضا شاه همالکی سابق ملك فاروق نشود. این بجای خود. اما این جنبه افزویه که بر همگان بقدر کافی روشن میباشد همه داستان نیست.

ب - استعمار بریتانیا سراسیمه است.

مصروالجزیره بمنزله نیروی محرکه ای سراسر جهان عرب را علیه امپریالیسم بحرکت آورد و امپریالیستها را بچاره جوشی واداشته است. در این منطقه در درجه اول منافع امپریالیسم بریتانیا بخطر افتاده است. برای بریتانیا در این منطقه بروجوش و خروش د مسئله اساسی مطرح است:

۱- نفت

۲- مواضع سوق الجیشی و پایگاههای نظامی.

مندرجات مجله "تایمز مالی انگلستان گویا ترور و شتر از هر د رک دیگری که تاکنون بدست ماریسید این مطلب را توضیح میدهد. "تایمز مالی در شماره مورخ ۶ ماه مه خود مطابق با ۱۶ اردیبهشت ماه گذشته در مقاله ای تحت عنوان "منافع بریتانیا در شرق میانه" ریشه اصلی همه مایه خوف و هراس بریتانیا را تا کامل حوادث در شرق و جنوب عربی روشن ميسازد و مینویسد:

"عملیات نظامی بریتانیا علیه یمنی ها در اراضی سرحدی عدن بارد یگر مسئله منافع بریتانیا در خاور میانه را مطرح ميسازد."

سپس این روزنامه "منافع" مزبور ادراک زمین اصلی و یک زمینة کمکی در نظر میگیرد. زمینة اصلی شامل مسئله نفت میشود و زمینة کمکی موقعیت سوق الجیشی خاور میانه را برای بریتانیا در بر میگیرد. تایمز مالی این سؤال را در برابر خود قرار میدهد: "اهمیت نفت پترولیوم در چیست؟" و سپس مسئله دوم میپردازد و مینویسد: "از وجود قوای مسلح بریتانیا و پایگاههای نظامی آن در این منطقه چه نتایج عاید میشود؟"

تایمز مالی در پاسخ پرسش اول شاخصی از منابع نفتی خاور میانه ترسیم کرده است که نشان میدهد در حال حاضر با وجود اینکه بریتانیا مقداری از منابع مزبور را بشود انحصارات امریکائی از دست داده است اما هنوز از طریق دوا انحصار نفتی "بریتیش پترولیوم" و "داجیل" در ۵۰ درصد نفت کویت، ۵۴ درصد نفت ایران، ۴۷/۵ درصد نفت عراق، ۴۷/۲ درصد نفت قطر و بهمان میزان از نفت ابوظهبی تسلط دارد. تایمز مالی توضیحی افزایش: "در شرق میانه و لیبی سه پنجم مجموع واردات نفتی بریتانیا را تأمین میکنند." تنها کویت در سال ۱۹۶۳ معادل ۱۵۲ میلیون لیره نفت به بریتانیا صادر کرد.

آنگاه تایمز مالی مطلبی را که بارها از طرف مقامات انگلیسی، از نخست وزیران آن گرفته تا سرویس رایت سفیر کبیر آن تاگید شده است تکرار کرده و مینویسد:

"این مسئله مورد توجه قرار میگیرد که تعهدات نظامی بریتانیا در شرق هدفتش حفظ منابع نفتی میباشد."

سپس تایمز مالی بتفصیل شرح میدهد که منافع حاصل از نفت برای رونق اقتصادی بریتانیا و خود این ماده برای رونق صنعتی آن چه تا غیر عظیم و تعیین کننده ای دارد و بجه علت شرکتهای نفتی در خاور میانه سعی دارند پالایشگاههای محلی را در کشورهای نفت خیز عاطیل و ماطل بگذارند و بجای نفت تصفیه شده نفت خام خارج سازند. تایمز مالی بعد از نفت خام بجای نفت تصفیه شده بقصد ری

اهمیت میدهد که مینویسد اگر روزی دست شرکتهای نفتی بهر علتی که باشد از استخراج نفت در این سر زمینها کوتاه گردد، باز مادام که بتوانند نفت خام بدست بیاورند و آنرا در پالایشگاههای خود تصفیه کنند، چند ان زبانی نمی بینند ولی مصیبت انحصارات نفتی و جهان غرب روزی است که ناگزیر باشند نفت تصفیه شده از کشورهای مزبور بخرند!

تایمز پس از این بیان بعلت وجودی پایگاههای بریتانیا و شرح اهمیت حیاتی این پایگاهها در منطقه شرق میانه میپردازد و مینویسد:

- "مهمترین د نظامی انگلیس در منطقه خاور میانه عبارتست از پایگاه عدن که از آن هم برای حفظ مستعمرات استفاده میشود و هم برای حمایت قوای شیخ نشینهای عرب که تحت نظر افسران انگلیسی هستند و بریتانیا بموجب قرارداد تعهداتی برای پشتیبانی از آنها بعهده دارد (و فراموش نشود که هدف همه این تعهدات هم حفظ منابع نفت خاور میانه است). این سرزمینها را چهارده شیخ نشین قدر استیو عربستان جنوبی باضافه مسقط، عمان، امارات متعالجه، قطر، بحرین و کویت تشکیل میدهند. انگلستان در لیبی، قبرس، عدن، بحرین و گنیا نیساز میرم بشبکه عظیم مواصلاتی دارد تا بتواند بهنگام ضرورت خود را به سنگاپور، بورنشو و استرالیا برساند. از این شبکة هوایی برای نقل و انتقال ادعای قوا و همچنین برای مواجهه با حوادث فروری استفاده میشود که نمونه آن سرکوبی شورش اخیر افریقای شرقی بود."

درباره اهمیت حیاتی سوق الجیشی عدن و جنوب عربی برای بریتانیا روزنامه گاردین نیز توضیحات روشن کننده ای دارد. این روزنامه در شماره ۲۵ اردیبهشت خود مینویسد:

- "در زنجیره ارتباط بریتانیا و شرق دور، عدن آخرین پایگاه را تشکیل میدهد از همان زمان که کشتیهای مادر راه خود بسوی هند وستان در بناد محفوظ آن پهلو میگیرند تاکنون عدن اهمیت خود را از دست نداده است. امروزه وسائل نقلیه هوایی بریتانیا که در مسیر خود از لیبی، فارس، سنگاپور، کوچنگ و هانگونگ، در خورک سر، در ایستگاه هوایی بریتانیا فرود می آیند، دارای اهمیت بسزائی هستند. بدیهی است که کمتر هواپیمائی میتواند آنقدر رگنجایش داشته باشد که بتواند یکسره مسافت خود را بپایان برساند و اکثر هواپیماها با بد در عدن بنشینند گیری کنند. عدن با برخی تجهیزات کلاسیک که برای پایگاههای عده ضرورت دارد مجهز است. از آنجمله است وسایط مواصلاتی عالی از طریق هوا و دریا. تعد اد هنگفتی نیروی حاضر و ماد فعلی، ارتباطات راد یوشی، درد ستروس بودن مقدار کافی آب و برق. در آنجا برای نیروهای آزموه و روزید و وسائل کافی وجود دارد که بتوانند در ظرف چند ساعت خود را از خورمک سر بکمک شیخ کویت، ابوظهبی، ویا هر شیخ نشین دیگری در خلیج فارس که ما تعهداتی برای حمایت آنها داریم برسانند. نیروهای که در آنجا مستقر هستند میتوانند برای انجام تعهداتی که ما بموجب پیمان سنتو به ترکیه، ایران و پاکستان داریم مورد استفاد قرار گیرند. بخصوص عدن دارای موقعیت مناسبی است برای کمک با ایران."

با اینهمه اهمیتی که عدن و جنوب عربی برای منافع نفتی و سوق الجیشی بریتانیا دارد "خطر" از کدام سو آثرات پیدا میکند و برای مقابله با این "خطر" بریتانیا و متحدین او چه راهی در پیش دارند؟

گنهار سرویس فارسی راد یولندن در روز ۱۸ اردیبهشت جوابی است به پرسش اول ما • توجه کنید :

" اکنون قدراسیون عربستان جنوبی هدف عملیات تخریبی قرار گرفته که همه از یمن • منشا • میگیرد • دولت بریتانیا عقیده دارد که این عملیات بکمک دولت مصر انجام میشود • • • مسافرت آقای با نگر (به واشنگتن) فرصت داد تا موقعیت بریتانیا را برای آمریکا تشریح کند و حمایت آن کشور را جلب نماید • • • مطلبی را که آقای با نگر متذکر شد آن بود که سیاست فعلی ناصر در خاور میانه ممکن است سبب جنگ و جدله گردد • • بریتانیا مصمم است از منافع خود دفاع کند • بریتانیا از همان سال ۱۹۳۸ • که حکومت عدن را بدست گرفته فکر میکند که این حق متعلق به اوست "

روزنامه نیویورک تایم در شماره ۲۳ آوریل خود بکمک راد یولندن شتافته و همیزی باین کسوره مشتمل می افکند و مینویسد :

" هدف نهائی مد اخلات وسیع عبدالناصر در یمن ضمن اظهارات وی در این کشور روشن گردید • وی که توانسته است حاکمیت خود را بر سوئز مستقر کند (می بینید چه گناه کبیره ای !) اینک میخواهد به تسلط بر بریتانیا بر یمن و از این راه به نظارتی که بریتانیا در مدخل جنوبی بحر احمر دارد خاتمه دهد • و اگر این هدف انجام پذیرد تمامی قدراسیون عربستان جنوبی تحت قیومت انگلستان با یک دو چین شیخ نشین و امیر نشین سقوط خواهد کرد • اینچنین پیروزی سلطه ناصر بر یمن استوار خواهد ساخت • • • و اتحاد تمامی ملل عرب را در یک امپراطوری وسیع تحت تسلط او میسر خواهد نمود • منظور ناصر در یمن تنها این نیست که جمهوری یمن را مقابل سلطنت طلبان حفظ کند ، بلکه میخواهد یمن را مبدل به تکیه گاهی علیه انگلستان قرار دهد • • • انگلستان و دوستان وی از تکامل چنین وضعی بحق نگرانند • "

در باره ماهیت قدراسیون عربستان جنوبی که سر نوشت آینده اش در قبال توسعه ضد استعماری ملل عرب در برابر یک علامت استقامت قرار گرفته توضیح دهند و تراز هر چیز توضیحی است که در روزنامه گاردین مورخ ۱۵ ماه مه آزان شده است : گاردین تحت عنوان " ایاعدن برای بریتانیا ضرورت دارد " مینویسد :

" قدراسیون عربستان جنوبی محصول تدبیر سرکندی تروسکیس کمیسر عالی کنسولی بریتانیا در این ناحیه است که از سال ۱۹۴۵ تاکنون تمام فکر خود را معطوف به تدارک این طرح کرده است • کوشید شیخ نشینهای کوچک کوچکی را که تنها سه یا چهار تایی آنها از زیات محصول پنبه و یا از مرمالیات حمل و نقل درآمدی دارند • مورد رأی آنها همان سالی چند هزار لیره ای میباشد که بهر شیخ یا امیر یا سلطان محلی پرداخت میشود در این قدراسیون جمع آورد • برخی باترید و تا می وارد این قدراسیون شده اند • اما طبیعی است که افزایش میزان درآمد میتواند مشوق خوبی باشد • با وجود این برخی رؤسا " طوایف از شرکت امتناع ورزیده اند و بهانه آنها این بوده است که مرزبندی کنونی بین قبایل عاد لانه تعیین نشده است • "

بدون تردید در این کشاکش مبالغه نکتی رشوه پرداخته شده و هنوز هم پولسهای گزافی بصرف میرسد ولی البته ارائه مدارکی در این زمینه میسر نیست • روزنامه که بقول خود نمیتواند در این زمینه مدارک زند و ای ارائه دهد بشرح نظایر این چنین کجرفتارهای فاسدکننده و فساد پرور پرداخته و اضافه میکند :

" در منطقه تحت الحما یگی غربی ارقامی که تحت عنوان " سرویسهای گوناگون " و یا بعنوان " مخارج مخزنهای جنگی " وارد میشود به چیزهای اطلاق میگردد که خواه بصورت جنسی و خواه بصورت نقدی بروسا • این قبایل پرداخته میشود • • • اینطور تصور میشود که این رؤسا " قبایل قادر خواهند بود افراد قبایل آرام و سربسراه نگاه دارند • همانطور که در دهه قبل از آن تصور میشد که اگر ما همینقدر ملک فاروق را در دست داشته باشیم کارها برآه خواهد بود • اما آخر خطائی که در مورد تحت الحما یگی عدن رخ داد بعد از تجربه صرو مدتها پس از آن بود که ملک فاروق کلبه های شبانه قاهره و اسکندریه را با کلبه های شبانه رم و مت کارلومعاوضه کرده باشد • "

بدین ترتیب مسئله روشن میشود • مسئله اینست که سیادت بریتانیا در خاور میانه و شرق و جنوب عربی اینک مواجه با یک نهضت عمیق و روزافزون ضد استعماری شده که همشمل عرب را از سردم شیخ نشینهای ساحل جنوبی خلیج فارس تا مناطق حوالی دریای مدیترانه وارد معرکه نبردی عظیم کرده است • اینک در نمای یک درگیری حیات و معنای در خاور میانه و جنوب و شرق عربی بین خلقهای این منطقه و قدرتهای استعماری و در درجه اول امپریالیسم بریتانیا خواب راحت از چشم سردمداران استعمار بریده و این درست همان پدیده است که روزنامه اطلاعات ضمن یک سلسله مقالات مسلسل از آن بعنوان " هیولای وحشت در خاور میانه " نام میبرد • این " هیولا " خواستار آنست که بسط استعمار از این منطقه برجیده شود ، پایگاههای نظامی استعمار که وسیله سرکوب ملل این منطقه است منحل گردد و امپریالیستها ملل عرب را بحال خود بگذرانند • این " هیولا " این خواست منطقی و عادلانه را مطرح میکند که منابع زرخیز و پربهرکت کشورهای عربی نباید از طرف تا لانگران بین المللی بغارت برده شود • لازم است از حاصل کار و رنج مردم عرب در این منابع برای اعتلا حیات ملل عرب استفاده شود • اینجاست که اطلاعات و یگر بلند گویان دولتی و خد متکذاران کهنه کار استعمار فریاد برمی آورند که الخطر ، الخطر • ناصر میخواهد منابع نفتی را تصرف کند • معلوم نیست چرا وقتی چپا و لچیان ما را دریاها محصول این منابع را میبند و صاحبان استخراج کنندگان آنرا در فلاکت و اسارت و عقب ماندگی نگه میدارند کار بروفق مراد است ، در خاور میانه امنیت حکم فرماست و تمام این تا لانگری حکایت از عدل و انصاف میکند • اما آنگاه که این مردم پراکنده بخواهند نیروی خود را مجتمع کنند و خود مالک کجینه های خود باشند این کناهی است کبیر که نه تنها دستگا ههای تبلیغاتی استعمارگران را ، بلکه مجموع وسایط تبلیغاتی حکومت شاه را هم به ضجه و ناله و امید ارد !

اما آنچه در این میان برهول و هراس امپریالیستها میافزاید پشتیبانی بیدریغ اتحاد جماهیر شوروی از دولت متحده عرب و تمایل ملل عرب با اتحاد برمنای وحدت زحمتکشان روشنفکران پیشرو و متسرفی میباشد • مسافرت خروشچف بصبر سنگام گشایش سد عظیم آسمان و حصول توافق کامل بین رئیس دولت اتحاد شوروی و جمال عبدالناصر برای مقابله با تمام تحریکات امپریالیستی در این منطقه در موقوف

خود مورد توجه اضطراب آمیز مطبوعات انگلیسی و امریکائی قرار گرفت . خبرنگار نیویورک تا به در تاریخ ۱۳ مه ۱۹۶۴ خبری بروننامه منبر مخابره کرد که تا "بزرگترین حمایت قاطع اتحاد شوروی را از مصد ر جریان ملی کردن کانال سوئز برملا میسازد . در این خبر گفته شده است :

" امروز خروشچف اعلام داشت که در جریان بحران کانال سوئز برئیس دولت وقت بریتانیا سرانتهی این اظهار کرد که اگر شمد ر جنگ اصرار کنید من بنام دولت شوروی اعلام میدارم که ما دست بسته ناظر جریان نخواهیم ماند ."

این خبرنگار سپس اضافه میکند :

" خروشچف ضمن يك سخنرانی در يك کارخانه شیمیائی گفت که این بوی گفته بود اگر منافق بریتانیا در خاور میانه بخطر افتد ما با تمام وسائل خواهیم جنگید . خروشچف جواب داده بود ما میدانیم شما بخت احتیاج دارید . این حق شماست . ولی يك نکته در اینجا باید روشن شود . اگر شما محتاج نفت هستید باید آنرا از کشورهای که دارای این گنجینه هستند خریداری نمائید و معامله شما باید بر اساس تجارتی استوار باشد ."

بنابراین بی جهت نیست که امریکاییها در این باره روایت کرده اند که در این باره با توجه بدور نمای آینده ، گاردین ، آشفته خاطر و سراسیمه مینویسد :

" ما باید برای مقابله با پشتیبانی شوروی از ناصر و سلال رئیس جمهوری یمن که قبایل عدن را بسرکشی در مقابل بریتانیا و قدراسیون تشویق میکنند چاره ای بیندیشیم . اطلاعات استراتژیک وسیعی لازم نیست تا بتوان حدس زد که هرگاه فعالیت اقتصادی و تروریستی در عدن شروع شود و هم زمان با آن در زمین قبایل مختلف شورشیهای بوقوع پیوندند اتحاد سه گانه چه خطری تولید خواهد کرد ."

این "خطر" محافل امریکائی را هم بهمان اندازه نگران کرده است . در تاریخ ۱۵ مه گذشته رویترز امریکا خبر داد که سناتور هواسکالت در مجلس سنای امریکابه جانسون هشیارایش داده و چنین گفته است :

" مصر خطر جدی برای غرب بوجود آورده است و مواضع ما را در خاور میانه مورد تهدید قرار داده است . هم اکنون نخست وزیر شوروی در مصر است تا از نقشه های ناصر برای تسلط بر خاور میانه پشتیبانی کند . شوروی و مصر تصمیم گرفته اند که انگلیسها را از عدن بیرون کنند . . . خروشچف و ناصر میخواهند پایگاههای متحدین ما در ناتو را زمین بزنند ."

د - امریکاییها در کار چاره اندیشی

برای مقابله با خطری که پایه های سیادت اردو گاه امریکاییسم و خاصه بریتانیا را در این منطقه پر جوش و خروش اینچنین مورد تهدید قرار داده است چگونه چاره اندیشی شده ؟ امریکاییسم راه نجات خود را در کجا میجوید ؟

تایمز مالی در شماره سابق الذکر خود تاحدی باین پرسش جواب میدهد . تایمز مینویسد :

" اگر کار از بد به بد تیرگردد و پایگاههای کنونی همه از دست برود باز بریتانیا خواهد توانست با متفقین خود در سازمان مرکزی (سنتو) یعنی ترکیه ، ایران و پاکستان قرار طلبی بگذارد . در حال حاضر این کشورها حق پروازهای ذیقیمی از طریق خلیج"

" فارس برای ماقابل شده اند در حالیکه مصر عراق از اعطای چنین حقی بهما ایبا وزیده اند . . . در این منطقه خطر مهم از جانب عراق است . در عرض ایران برای موضوع کاملاً مشخص را تشکیل میدهد ."

اهمیتی که امریکاییسم بریتانیا برای سنتو بعنوان پشتوانه قابل اعتماد امریکاییسم در شرق میانه قائل است در بیانات با تلر وزیر خارجه انگلستان بهنگام عزیمت وی بواسطگتن برای حضور در جلسه شورای وزیران سنتو منعکس است . تایمز لندن مورخ ۸ اردیبهشت بیانات با تلر را بشرح ذیل نقل میکند :

" هدف اصلی بریتانیا در میان سنتو اینست که باید پایه اتحاد بین اعضای این پیمان یعنی ترکیه ، ایران ، پاکستان ، امریکا و انگلستان را محکم کنیم . ما . . . خواهیم کوشید اعضای این پیمان را بشما به يك گروه مرکزی علیه تجاوزات کمونیسم و پاهرنوع مغالزه با کمونیسم بیک واحد کل تبدیل کنیم . من امروز فردا وزیر خارجه امریکا آقای دین راسک را ملاقات خواهم کرد و تمام نقاط عدو ای را که در حال حاضر با سیاست خارجی طاربتباط پیدا میکنند مورد بحث قرار خواهم داد . . . من ببادین راسک درباره شری میانه ، عدن و قبرس مذاکره خواهم کرد ."

روز بعد روزنامه اسکاتسمن بالبحر معامله گرانه ای در قبالی امریکا موضوع را اندکی روشنتر مسود بحث قرار میدهد . اسکاتسمن مینویسد :

" این مسئله اهمیت بسیار دارد که امریکا و انگلیس در سیاست خارجی خود تا آنجا ممکن باشند در کنار هم قرار گیرند . هدف مسافرت با تلر بواسطگتن همین است . . . جلسه سنتو که در واشنگتن تشکیل میشود ترکیه ، ایران ، پاکستان و بریتانیا را بهم نزد یکتر خواهد ساخت ."

اینست آنچه که در پشت پرده اردو طوفان پر خروشی که در منطقه شرق میانه و جنوب و شرق عربی در حال برخاستن است اذرتنها را از این جنبه را میسراند و این قدرتها بهتراز هر جادریمان سنتو ما من مورد اطمینانی برای خود میبینند . میخواهند با زیر د یواره های این پیمان تجاوز کار با ناصر مقابله کنند . برای اینکه مطالب روشنتر گردانند در سر ویس برنامه فارسی خود بنام سیاست در همین سال تشکیل پیمان سه جانبه مینویسد :

" پیمان مرکزی که از طرف اردو در این سال حیات خود میشود شاید از دو پیمان دیگر یعنی ناتو و پیمان آتلانتیک شرقی . پیمان سنتو شامل منطقه پر آشوبی میشود که بشما به پلی در بین اروپا آسیای مرکزی و آفریقا دارد . . . تشکیل شورای وزیران سنتو هر چند گاه بیکبار و تماسهای هر سه کشور میباشد . است که پیرامون مسائلی که مشترکا در آنذ یعلاقه هستند مشورت میشود ."

برای اینکه ببینیم چگونه مسائلی که در حرکت کنندگان در جلسه واشنگتن مشترکا در آن ذ یعلاقه هستند باین خبرنجله روشنتر میشود ، روشنگر در شماره مورخ ۱۰ اردیبهشت خسود مینویسد :

" میگویند جلسات سه روز شورای وزیران سنتو روز جمعه پایان می یابد . در این جلسات برای اولین بار علاوه بر خطر کمونیسم در منطقه خاور میانه خطر تحریکات و خرابکارهای کشورهای غیر کمونیستی مطرح شده و کشورهای عضو سنتو ، انگلیس ، ایران ، ترکیه و پاکستان در این باره سیاست واحدی پیش گرفته اند ."

گرچه مجله روشن فکر از دل مظلوم ای که چنین وظیفه شگنی را در جلسه سنتو بعهده گرفته و چنین مسئله ای را مطرح ساخته است اسم نمیرد، در عوض اسکا تمن برده را اندکی با لامینس و نشان میدهد که در این جلسه آقای عباس آرام وزیر خارجه ایران - محکمترین حلقه زنجیر پیمان سنتو - افتخارانجام این خدمت رایافته و بجای نمایندگان رسمی خود امپریالیستها ابتکار این عمل را در این زمینه بدست گرفته و کوشیده تا بدینوسیله شاید بتواند راه آینده دخالت پیمان سنتو را در مقابل مبارزات ملل عرب هموار سازد.

اسکا تمن در شماره ۱۸ اردیبهشت خود مینویسد:

- "وزیر امور خارجه ایران آقای آرام که اخیراً مسافرتی پواشنگتن کرده است تاد جلسه " سنتو شرکت کند روش تحریک آمیز ناصر را برای خارجه انگلیس آمریکا، ترکیه و پاکستان در میان نهاد و تاکید کرده است که این موضوع ممکن است آرامش و ثبات خاور میانه را بهم بزند."

اندکی پاشین ترالحن تحریک آمیزی که برای سردمداران حکومت شاه الهام بخش و بمنزله راهنما و دستور عمل است میافزاید:

- "ایران ... ممکن است خواستار شود که اعضای پیمان سنتو برای مقابله بانفوذ های "مخرب که بعنوان حفظ منافع غرب دست اندرکارند سیاست واحدی در پیش بگیرند."

نتیجه

بدین ترتیب انگیزه های داخلی و خارجی مجموعه دستگاه حاکمه ایران را برای تقویت هرچه بیشتر پیمان سنتو بتکا و واداشته است روشن میگردد و معلوم میشود که چرا شاه و دستیاران دست اول او با اتخاذ یک سیاست تحریک آمیز ماجراجویانه در مقابل جمهوری متحد عرب در سرانسیب خیانت تازه ای نسبت بمنافع ملی مردم ایران به پیش میازند. توسعه و تکامل نهضتی که هم اینک در جنوب عربی و تحت تأثیر روش درست دولت جمهوری متحد عربی در حال بسط و تکامل میباشد سر مشق برای همگامان غیر عرب ساکن این منطقه است و نمیتواند در پیشرفت نهضت دموکراتیک این سرزمینها تا شیر مثبت نبخشند. همانطور که اوج نهضت ملی و ضد استعماری در ایران در سالهای اولیه اش تا شیر عظیم خود را در تکامل نهضت های مرفی کشورهای عربی بخشید و در اولین وهله سلطنت خاندان فاروق ازم پاشیده شد. از طرف دیگر بقای سلطنت ضد ملی محمد رضا شاه به بقای سطره و سیادت قدرتهای امپریالیستی در شرق میانه وابسته و طومار عمر شاه با این قدرتها بهم گره خورد است. برجیدن بساط استعمار در شرق میانه شاه را بکللی بی پشت و پناه خواهد گذاشت و او را با سرعت در مقابل اراده خلق بزانود خواهد آورد. همین در زمانای مرگبار است که شاه را واداشته است علاوه بر تقویت سنتو دست بتلاش وسیعی در این منطقه بزند شاید بتواند با تفاق عده ای از وارده ترین و منحط ترین سلاطین و امرا و شیوخ عرب و جیره خواران امپریالیسم بریتانیا در اردیبهشت تازه ای بامید جلوگیری از توسعه نهضت ضد استعماری مسلسل عرب و مقابله با عهد الناصر و بن بلا سرهم کند.

عبر شاه از مراکش و ملاقات با سلطان حسن پادشاه مراکش که در مرکز تحریکات ضد الجزیره و ضد جمهوری متحد عرب قرارداد ارد همین هدف را دنبال میکند. شاه یک روز قبل از عزیمت خود بسه واشنگتن در یک مصاحبه مطبوعاتی بدون پوده پوشی برده از روی مقاصد تحریک آمیز خود برداشته است. راد یو اسرائیل نیز در سرویس فارسی خود در روز ۱۵ ژوئن چنین خبر میدهد:

- "شاهنشاه ایران امروز در یک مصاحبه مطبوعاتی در واشنگتن گفتند که با ملک حسن در پیرامون عملیات تجار و کارخانه پوزید نت ناصر علیه کشورهای اسلامی مذاکره خواهند کرد. شاه اضافه کرد که مذاکرات مزبور در اخذ یک سیاست مشترک دارای اهمیت میباشد."

کوششی که از طرف شاه و دستگاه حکومتی میزول میشود تا با سرهم کردن در اردیبهشت تازه ای پیمان ماراد را مقابل نهضت اتحاد عرب قرارداد هد، کوششی بیسی ماجراجویانه است که مخاطرات عظیمی بسرای آینده میهن ما، استقلال ملی ما و تمامیت ارضی ما ببار می آورد. گسترش دامنه این تحریکات نمیتواند از طرف جامعه عرب و جمهوری متحد عربی بدون واکنش بماند. شاه اینک میکوشد نه تنها در مقیاس ایران در لال مطمن و دست اول امپریالیستها باشد بلکه حیطة این دلالی را در تمامی شرق میانه گسترش دهد و آتشی که بدین نحو بدست او روشن میگردد معلوم نیست چه مصائبی برای میهن ما ببار خواهد آورد. اما اگر بسود شاه و متحدین او میباشد که در برابر گسترش نهضت ضد استعماری مسلسل عرب موضع بگیرند، منافع حیاتی مردم ایجاب میکند که با تمام قوا از تهدید میهن ما بیک اسرائیل دوم در مقابل خلقهای عرب جلوگیری شود. بخیر و صلاح میهن ما و استقلال ملی ما است که بجای جنیاندن سلسله دشمنی با ملل عرب و جنبش مرفی جهان عرب، در مبارزه ای که این خلقها برای برجیدن بساط استعمار در پیش دارند، یار و مددکار آنها باشیم. و اگر اختلاف نظرهای بروز کند هرگز می را بسا سرانگشتت تدبیر بگشاییم.

۲۶ خرداد ۱۳۴۳

گوبا و مارکسیسم

مطالعه‌ای در باره انقلاب گوبا

و نمايشهای ضد حکومت در آمد و آنگاه که پلیس بکارگران نمايش دهند حمله ور ميگردد آنها به تپه ای کسه دانشگاه بروی آن برپا شده است پناه ميگردند . با این طریق بين کارگران و دانشجويان تماس و همدردی برقرار شد و دانشگاه بصورت کانون تبلیغات انقلابی درآمد .

نظر حزب کمونیست گوبا درباره قیام مسلح - تحولات در این نظر

در ۲۶ ژوئیه ۱۹۵۳ فیدل کاسترو و یارانش بر سر بازخانه مونکادا Moncada در شهر مائیتیا حمله ور گردیدند . این حمله با شکست روبرو شد . فیدل کاسترو و برخی از یارانش دستگیر و به دادگاه تسلیم شدند .

حزب سوسیالیست توده ای گوبا عمل فیدل کاسترو را در حمله بر سر بازخانه مونکادا اتاژید نکرد . روزنامه ارگان حزب که يك هفته پس از غیرقانونی شدن آن (در تعقیب حمله بر سر بازخانه) انتشار یافت قهرمانی گروه کاسترو راستود " ولی مخالفت خود را با شیوه توسل به کودتا اعلام داشت " . حزب سوسیالیست توده ای گوبا آزادی کلیه زندانیان را خواستار شد . کمونیست ها با تذکره نمونه سال ۱۹۳۳ از این فکر طرفداری میکردند که تسخیر قدرت در گوبا فقط از طریق شیوه کلاسیک امکان پذیر است یعنی از طریق بسط پیوسته مبارزه توده ها " تا آنکه يك اعتصاب عمومی بزرگ و طولانی برانگیخته شود کسه بسزنگونی حکومت استبداد منتهی گردد " . طبیعتاً چنین اعتصاب عمومی میتواند بصورت اعتصاب عمومی مسلح در آید .

فیدل کاسترو در دادگاه به ۱۵ سال حبس محکوم گردید . ولی در ۱۵ ماه مه ۱۹۵۵ در اثر قانون عفو عمومی آزادی یافت و چندی بعد برای ادامه مبارزه از گوبا خارج شد . وی پس از آنکه در امر لازم بعمل آورد در ۱۵ نوامبر ۱۹۵۶ رسماً اعلام کرد که با یاران خود در ساحل گوبا پیاده خواهد شد . حزب سوسیالیست توده ای گوبا به کاسترو اطلاع داد که موقع را برای این کار مناسب نمیداند ولی در عین حال به کلیه احزاب اپوزیسیون مراجعه و پیشنهاد کرد که با اقدامات مشترک و یا جداگانه ای دست بزنند تا آنکه دست جنايتکار حکومت را از عمل بازدارند و نتوانند که دولت با استفاده از تفویق قوای خویش فیدل کاسترو و یاران او را از پای در آورد . پلیس نامه را بدست آورد و آن را بعنوان سند در مطبوعات تحسنت سانسور منتشر ساخت .

بالاخره فیدل کاسترو توانست با عده ای از یاران خود در ۲ دسامبر ۱۹۵۶ در ساحل گوبا (گرانما) پیاده شود و در کوهستان سیرا موضع گیرد .

ژاک آرنو چگونگی نزدیکی حزب سوسیالیست توده ای گوبا و فیدل کاسترو را اینطور توضیح میدهد : " کمونیست ها با مشاهده استقبال مردم از قیام مسلح ، صحت تاکتیک مبارزه مسلحانه را پذیرفتند . فیدل کاسترو و رفقایش هم ضرورت مبارزه توده ای را قبول کردند " .

فیدل کاسترو و رفقایش از اوت ۱۹۵۷ به سازمان دادن مبارزه در خارج از منطقه سیرا ، و بسویزه به مراکز کارگری ، توجه کردند . گروههای "فیدلی" بوجود آمدند و به مبارزه سیاسی و جمع پول پرداختند . در خود سیرا نیز موسساتی برای تأمین نیازمندیهای حال و آینده جنگهای پارتیزانی بنیاد نهاد ه شد . فیدل کاسترو در ۲۸ مارس ۱۹۵۸ در اعلامیه ای از کلیه نیروهای اپوزیسیون برای اعتصاب عمومی دعوت کرد که در ۹ آوریل با شکست مواجه گردید . وی در توجیه و تفسیر علل شکست چنین میگوید : " ما ملاکهای ذهنی را بر ملاک های عینی مقدم داشته بودیم . ما ملاک های عینی را نمی شناختیم " . ما آرزو داشتیم که بعضی اعلام ما اعتصاب بسط یابد و حکومت استبدادی فرو ریزد . ولی این فقط آرزوی

" گوبا و مارکسیسم " کتابی است که بقلم ژاک آرنو از طرف مجله " انتقاد نوین " - مجله مارکسیسم مبارز - در فرانسه در سپتامبر ۱۹۶۲ انتشار یافته است . نویسند به گوبا مسافرت کرده و با رهبران آن کشور از نزدیک آشنا شده و پس از مطالعه مسائل گوناگون انقلاب گوبا کتاب خود را بنظر تشریح مارکسیستی مسائل مذکور نگاشته است . نویسند در رد بیابچه کتاب میگوید : " اگر اینطور فهماند ه شود که انقلاب گوبا بدون این فلولوری صورت گرفته است این امر را آخرین تحلیل موجب گمراهی کسانی نخواهد شد که در کشور خویش در تلاش یافتن راهی برای حل مشکلات هستند " . کتاب " گوبا و مارکسیسم " در واقع مناظره ای است میان ژاک آرنو و نویسندگان دیگر مارکسیست و غیر مارکسیست که پیش از این تاریخ بتحلیل انقلاب گوبا پرداخته اند .

منظوری که در بالا از نظر خوانندگان گرامی میگذرد ، از آن است از برخی نتیجه گیری ها و تعمیم های مهم کتاب " گوبا و مارکسیسم " .

۱- ق

نقش روشن فکران در کشور های گوناگون

ژاک آرنو در ضمن تحلیل جنبش های مترقی و انقلابی گوبا ، نقش مهم روشن فکران را در آنها متذکر میگردد و آنگاه میگوید که در لیل اول امر باید . بعقیده وی روشن فکران در هر کشور مستعمره " نخستین کسانی هستند که نسبت بوضع کشور خویش آگاهی می یابند . این آگاهی از آن جمله باین دلیل است کسه روشن فکران میتوانند موقعیت تاریخی را دریابند و سیاست جهانی را بشناسند . آنها که فرزندان بورژوازی و باخره بورژوازی هستند عموماً امکان دارند که بمسافرت بروند و با روشن فکران کشور متروپول ها پیله کنند . آنها هستند که بکمک همین لزوم استقلال میسر می آید . از طرف دیگر کشور خنروپول اگر چه تا مدت ها بر اثر این روشن فکران را بخرد . طبیعتاً نمیتواند همه آنها را بخرد " .
و اینها را میتوانیم در گوناگون دانشجویان پس از پایان از کشورهای خارجی بر میگشتند و با محیط اجتماعی گوناگون روبرو میشوند . " قزوق تهیدستی مردم و ده ها سال فقر ، و فشار پلیسی حکمفرماست . دانشجو در شهر و یا در ولایت خود بمردم گوش میدهد و مردم نیز با گوش میدهند " .
بعلاوه از ۱۹۲۳ دانشگاه ها و انجمن استقلال یافت و دیگر این مسائل را نمیتوانست در آن وارد شود . از این جهت اطراف دانشگاه که در وسط شهر قرار داشت بصورت محل قرارها و ملاقاتها

ما بود . ما آرزوی خود را بجای واقعیت نشاند . بودیم . يك نفر انقلابی چه باید بکند ؟ وی باید واقعیت را تجزیه و تحلیل کند . ما این کار را نکردیم و بودیم و مرتکب خطا شدیم . نتیجه این شد که اعتصاب صورت نگرفت ، و این بعلمت تاکتیکی بود که ما اختیار کردیم . بودیم . بویژه بان علت که هنوز شرایط واقعا پخته نشده بود . نیروی (مسلح) انقلاب هنوز از دست نرفته بود .

روز ۲۵ دسامبر ۱۹۵۸ فیدل کاسترو و یارانش از سیرا فرود آمدند و بازاد ساختن نواحی اطراف برداشتند . ارتش های دولتی در اثر ضعف روحی یا تسلیم میشدند و یا اسلحه را رها کرده میگریختند . کمونیست ها موفق شدند که افراد يك ترن زره پوش دولتی را که برای مقابله با گروه چه گوارا فرستاده شده بود بترک مواضع خود وارد کردند . باین طریق پیش گویی کاسترو درست درآمد : انگاه که مردم بپا خیزند سربازها سر تسلیم فرود می آورند .

در این دوران هنوز میان فیدل کاسترو و حزب سوسیالیست توده ای کوبا اختلاف نظرهای موجود بود . خود کاسترو بعد ها " با همان صد اقتی که انسان باید در مورد اعتراف بکاربرد " اذعان کرد که پنداره های نادرستی نیز درباره حزب سوسیالیست توده ای کوبا داشته است . ولی علاوه بر این پنداره ها در مسئله تاکتیکی که باید در سرنگونی بائیستا و گشایش راه نوین اتخاذ شود میان فیدل کاسترو و کمونیست های کوبا اختلاف نظر اساسی وجود داشت .

کمونیستهای کوبا بعد ها این سؤال را مطرح کردند که چرا عمل پرولتاریا نتوانست در شکست حکمران استبدادی کوبا بصورت عامل اصلی درآمد ؟ منظور که در سال ۱۹۳۳ اتفاق افتاده بود . بلاس رکا مطرح میکند که چرا " مبارزه مسلحانه از سال ۱۹۵۷ بصورت شکل اساسی مبارزه درآمد ، و حال آنکه بسیج توده ها اعتصاب ها و سایر عملیات کارگری و تودماید شهرها نقش فرعی و کنکی مبارزه مسلحانه را بازی کرد ؟ " .

مسئله اینطور نیست که کمونیستهای کوبا امکان مبارزه مسلحانه را در نظر نمیگرفتند ولی در این مورد بلاس رکا میگوید : " ما در نظر گرفته بودیم ، و از خیلی پیش در نظر گرفته بودیم که مبارزه توده ها ، در شرایط حکومت استبداد ، ممکن است بمبارزه مسلحانه و یا بقیام مسلح توده ای بینجامد . اما تا مدت ها بابتکار عملی ساختن این دوران از دست فروگذاشتیم . ما تصور میکردیم که این در رنما - یعنی اینکه اینگونه مبارزات حتی اعتصاب عمومی در از مدت بقیام عمومی مسلحانه بینجامد - امری است که خود بخود تحقق خواهد پذیرفت . ما آنطور که وظیفه داشتیم خود را آماده ساختیم و کادرها را قهلا برای تدارک و بسط ایمن در رنما باندازه کافی سازمان دادیم ، آموزش ندادیم و مسلح نکردیم . این خطای ما بود . شایستگی تاریخی فیدل کاسترو در این بود که - اگرچه بجوانب دیگر مبارزه توجه کافی نکرد - عناصر ضروری نبرد برای شروع و نگهداری مبارزه مسلحانه را بعنوان وسیله سرنگونی حکومت استبدادی و وسیله گشایش راه انقلاب کوبا تدارک دید ، آموزش داد و آماده ساخت " .

ژاک آرنو مینویسد : " چرا حزب کمونیست برای این کار آماده نشد ؟ " و خودش جواب میدهد " دلایل زیادی در این زمینه آورده شده است و دشوار است که بتوان گفت که ام یک نقش قاطع داشته است " .

یکی از رهبران کمونیستهای کوبا در این مورد چنین گفته است :

" خطای ما آن بود که امکانات پیروزی از راه قیام مسلح را بوقع ندیدیم ، اقدامات لازم برای شروع رازد توده ارك نکردیم . مانند سال ۱۹۳۳ چنین تصور میشد که اعتصاب عمومی بخودی خود ممکن است حکومت را از پای در آورد و بدون آنکه حتما بمبارزه مسلحانه بینجامد . البته نمیشد این مبارزه مسلحانه را در سالهای پیشین در مد نظر آورد . ولی از سال ۱۹۳۳ ببعده مبارزه مسلحانه واقعا امکان پذیر بود . ما خود آزمایش کوبا را بدقت کافی مورد مطالعه قرار دادیم و توجه نکردیم که پیروزی جنبش انقلابی

در کوبا در سال ۱۸۹۵ ازدهات آغاز شد و بسمت شهرها آمد و از ولایات به پایتخت روی آورد . فیدل کاسترو بهمه اینها فکر کرده بود . ولی ما - نه در تئوری بلکه در عمل - به نقش انقلابی دهقانان کم بها میدادیم و حال آنکه تجربه ۱۹۳۳ کوبا در جلوی چشم ما بود که در آن دهقانان مسلح به ندای حزب کمونیست کوبا بصرف اراضی پرداخته بودند " .

" شایستگی تاریخی حزب کهن سال مارکسیستی در این بود که افکار مارکسیستی را در کوبا پخش کرد ، بمبارزه ضد امپریالیستی پرداخت ، در نهای سوسیالیسم را مانند مشعلی فروزان در نظرگاه مردمان گذاشت . هزاران کاد ز پر شور ، فد اكار و جانپاز در راه افکار سوسیالیستی پرورش داد . در ایجاد وجدان انقلابی کوبا نقش قاطع داشت . آنچه کمونیستهای کوبا کشف نکردند عبارت بود از اینکه چگونه در کوبا انقلاب کنند " .

مراحل انقلاب کوبا

ژاک آرنو مینویسد : شیوه گذار از انقلاب دموکراتیک بانقلاب سوسیالیستی ، خصوصیت کمانیست در ویتنام نیز همین شیوه بانقلاب سوسیالیستی گذر شد . رهبران انقلاب دموکراتیک اوت ۱۹۴۵ در ویتنام گذار انقلاب را بمرحله بعد ، بمرحله سوسیالیستی رهبری کردند . رهبران ویتنام پس از آنکه این عمل را انجام دادند مساعی فراوان برای بسط و تکامل آگاهی سوسیالیستی در طبقه کارگر و عموم خلق بکار بردند .

خصوصیت انقلاب کوبا در جای دیگر است . در چین و همچنین در ویتنام ، انقلاب دموکراتیک ، ضد فئودالی و نجات بخش ملی در اثر شرایط تاریخی خاصی بر رهبری حزب کارگری مارکسیست - لنینیست انجام گرفت نه بمرکز کمی پرولتاری و خرد و پرولتاری ، آنطور که در دهه ای از کشورهای مستعمره و وابسته (مانند هندوستان ، اندونزی ، بیره ، تونس ، مراکش ، آفریقای سیاه و کوبا) روی داد . حزب کارگری مارکسیست - لنینیست ویتنام در مرحله معینی از جنبش نجات بخش ملی برجای پرولتاریا نشسته و در اثر سیاست صحیح و دقیق تشکیل جبهه توانسته بود وظیفه تاریخی خود را بپایان رساند . سپس گذار به مرحله سوسیالیستی انقلاب بوسیله همین رهبری انجام شد .

در کوبا نیز همان کسانی که در راه انقلاب نجات بخش ملی بودند در راه تکامل سوسیالیستی انقلاب قرار داشتند . باین تفاوت که پیشروترین عناصر بخش رادیکال خرد و پرولتاری که سرگرد گسی انقلاب را در دست داشتند در طی زمان بسوی پرولتاریا گرایش یافتند ، نظریات سوسیالیستی را پذیرفتند و در راه جنبش گذار به سوسیالیسم باقی ماندند .

مورخانی که نتوانسته اند " تحول ایدئولوژیک " رهبران کوبا و تاثیر آن را در انقلاب کوبا درک کنند از تجزیه و تحلیل انقلاب کوبا عاجز مانده اند . ژاک آرنو نتیجه میگوید : " پس امر استثنائی در انقلاب کوبا عبارتست از تحول ایدئولوژیک رهبران آن در طی جنبش انقلابی . رادیکال شدن آنها و پیوستن کامل آنها به مارکسیسم - لنینیسم " .

راه انقلاب در کشورهای امریکای جنوبی

یکی از شرایط انقلاب در کوبا این بود که ارتش با تیتستاد رهم شکسته شود . ولی چگونه میبایست آن راد رهم شکست ؟ مارتی ، انقلابی معروف کوبا - قبلا جوابی باین سؤال داده و گفته است : " یگانه راه رهائی از سربازها اینست که ما خود مان سرباز باشیم " .

فیدل کاسترو روزی که درد ادگاه با تیتستاد حاکمه میشد چنین گفت : " سرباز ، انسان است و از

گوشت و پوست ساخته شده است . سرپاز موجودی است که فکر میکند ، می بیند و حس میکند . سرپاز نسبت به افکار ، معتقدات ، مبروکین مردم حساسیت دارد . اگر نظر او را بپرسید جواب میدهد که نمیتواند نظر خود را بگوید . ولی این بیان معنائیست که سرپاز نظرندارد . او دستخوش همان مسائلی است که سایر هم میهنانش را رنج میدهد : خرج خوراک و پوشاک ، مسکن ، تحصیل بچه ها ، آینه و آنها و غیره . هر يك از اعضا خانواده اش پیوندی است میان او و مردم ، میان او و موقعیت حال و آینه جامعہ ای که در آن بسر میرود . نابخردانه است اگر تصور کنیم که سرپاز چون ازدولت حقوق - انهم حقوق کم - میگیرد مسائل حیاتی خود را ، مسائلی را که او بعنوان عضو خانواده و عضو يك واحد اجتماعی در برابر خویش دارد ، حل کرده است .

فیدل کاسترو پس از آنکه چنین تابلویی از سرپاز ترسیم میکند آنگاه میبرد از دباين که در این صورت چرا باید به مبارزه مسلحانه دست زد . آیا مبارزه سیاسی به بیطرف شدن ارتش منجر نخواهد گشت ؟ فیدل کاسترو جواب میدهد که : نه . بعقیده وی باید دو چیز را با هم کرد آورد : * باید يك موثر کوچک را بکار انداخت تا كلك كند که موثر بزرگ بکار آفتد . حمله بیک سرپازخانه برای گرفتن اسلحه ، توسعه مبارزه مسلحانه ، همان موثر کوچک است که باید موثر بزرگ یعنی خلق را بکار اندازد . آن گاه اقدام توده هاد رروش ارتش تاثير خواهد کرد .

ژاک آرنو مینویسد : * مشکل بتوان گفت که این تئوری انقلاب از چه لحظه ای در کوبا بوجود آمده است . آیا قبل یا بعد از کودتای ۱۰ مارس ۱۹۵۲ بوده است . آنچه مسلم میباشد اینست که - - - - - گرد آوردن جوان ها برای درونهای مبارزه مسلحانه از همان رؤیة ۱۹۵۲ معمول بوده است . *

ژاک آرنو مینویسد : * پس از آنکه کاسترو و یارانش در ناحیه سیرا دست بقیام مسلح زدند برای حفظ خودشان هیچ چاره نداشتند جز اینکه دهقانان را بسوی خویش جلب کنند . ژاک آرنو میگوید : " شورشیان که از جنگ های پارتیزانی پیشین (بویژه جنگ های چین و ویتنام که مطالعه عمیق آنها پس از شکست مونکاد آغاز گردید) آموزش یافته بودند مراقب بودند که دهقانان كلك کنند ، هیچگاه دست بدزدی نزنند ، هیچگاه باعث عدم نظم نشوند ، دهقانان را بیهوده به خطر نیندازند ، برای ما محتاج خود حتی المقدور پول بپردازند ، سرپازان اسیر را بید رنگ آزاد کنند و بواحد های خود برگردانند . " آنها در اولین امکان يك بیمارستان و يك مدرسه در سیرا ساختند که اولین بیمارستان و اولین مدرسه در آن ولایت بود . بعد ها با اصلاحات ارضی دست زدند و باین طریق پیوند خودشان را با دهقانان استوار ساختند .

ق. ۲

تئوری ارزش و « علم اقتصاد » *

کتاب " علم اقتصاد " جنگ در همی است از تراوشات مغزهای تهورسین های سرمایه داری ، تیغ زنگ زده ایست در مبارزه با مارکسیسم و سلاح ناروایی است برای انحراف افکار نوجوی جوانان ایرانی که با هزاران رنج و امید بدانشگاه تهران راه یافته اند .

پایه های نظری مارکسیسم که در قیال پورشهای صد ساله جهان سرمایه داری همچو کوهی سترک ایستاده و امواج اتهامات ناروا و استلالات بی پارادرم شکسته و امروز از عالم فرض بزدگی محض پاکزده و رهنمای کردار يك سوم بشریت ، سازندگان سوسیالیسم و کمونیسم ، گردیده بسا نوشته های دست سوم و چهارمی از قبیل " علم اقتصاد " خللی نخواهد یافت . نظریات حامی سرمایه و عقاید مدافع سرمایه داری با تمام خویش نمائی و چشم فریبی در قیال رزانت و ممانت اصول مارکسیستی حربه بوسید و سلاح ناتوانی است . ناتوانی آن از بی پایگی سرمایه و شکست انجام می باید .

آنچه که شایان توجه است ، بکه تازی " ضد کمونیسم " در مدهان کارزار میباشد . هیتلر حاکمه ایران که ضد کمونیسم را سیاست رسمی خود ساخته و زندانها را وسیله خلدن جسم بدانشگاهها را واسطه سودن روح نموده ، در این مدهان کارزار شرایط نابرابری در مبارزه بوجود آورده است .

" علم اقتصاد " نیز در این مدهان " خالی از اغیار " یال و کویالی می نماید و يك تبه برد شمسین میزند . این کتاب معتقد است که " برای مارکس نمیتوان در علم اقتصاد سهم مهمی قائل شد " (جلد اول صفحه ۴۷) و در عین حال میگوید که بار جز خوانیهای ایدئولوژیهای حامی سرمایه داری که در سالهای ۱۸۷۰-۱۹۲۰ برای مطالعه اصول اقتصادی مارکس مطالبی بهم یافته اند " علم اقتصاد بر جانی محکمی استوار گردید " (همانجا) و تلاشهای نومیدانه ایدئولوژیهای سرمایه داری نیز با بسیرای نجات امپریالیسم از بحرانهای اقتصادی نیز سالهای پس از ۱۹۲۰ " در مورد تحقق در علم اقتصاد و توسعه آن " وانمود میسازد (جلد اول ، صفحه ۵۳) .

" علم اقتصاد " فصل کاملی در مارکس و تئوری ارزش او تخصصی داده است . البته هدف مؤلف تشریح و تبلیغ اصول اقتصادی مارکس نبود ، بلکه منظور او " زد " تئوری ارزش مارکس میباشد . تئوری ارزش بیش از تمام نظریات دیگر از گس امواج حله اقتصاد بون بروز بازی قرار گرفته است و این نیز امری اتفاقی نیست . فقط در سایه تحلیل علمی ارزش است که منبع ارزش اضافی و ماهیت استثمارگرشفت و آشکار میگردد . اگر تئوری ارزش مارکس رد شود خواهی نخواهی تئوری ارزش اضافی نیز مردود شده

* " علم اقتصاد " نام تفریقات چند جلدی آقای دکتر اصغر مهدوی استاد دانشگاه تهرسان میباشد که بعنوان کتاب درسی دانشکده حقوق و علوم سیاسی و اقتصادی در سال ۱۳۴۱ از طرف

و بالنتیجه مسئله استمارضتی گردیده و بالاخره حربه های اقتصادی پرولتاریا از دست وی خارج میگردد . این چیز است که " علم اقتصاد " بان آگاهست و عاقد ادراک این راه کام بر میدارد . نظریه استماری مارکس یا رد نظریه ارزش کار خود بخود ازین میرود (جلد سوم ، صفحه ۲۵) .
 مادراینجا فقط قسمت‌هایی از مسائل مربوط به تئوری ارزش را طرح مینمائیم و الادر " علم اقتصاد " نکته ای نیست که بدست آمده باشد و نقطه ای نیست که بغلط نیفتاده باشد . چه توان کرد که سهام علم لب یار نیست تا " نقطه غلط " زینت بخش آن باشد !

ماهیت و مضمون درپس پرده ای ازپدیده ها وظواهر پنهانند . ماهیت و مضمون مستقیم و بی واسطه در اختیار انسان قرار نمیگیرند ، باید آنها را از طریق ظواهر و اشکال بروزشان شناخت . وظیفه علم و عالم نیز در شکافتن درون و باطن اشیا و بی بردن به ماهیت و مضمون آنها از طریق ظواهر و پدیده ها است / گذار از نمود به بود /

دربرسی کالا و بی بردن به ماهیت ارزش مارکس این یگانه روش علمی را در پیش میگیرد . محصولاتی که در شرایط سرمایه داری تولید میشوند شکل کالا بخود میگیرند . یعنی تولید محصول برای مصرف تولیدکننده نبود ، بلکه بمنظور مبادله و فروش انجام میگردد . بنابراین کالا محصولی است که برای فروش و مبادله تولید شده باشد . آنچه که از بررسی سطحی کالا بدست میآید دو جنبه است که ظاهر هر کالائی را مشخص میسازد . اولاً ، کالا آن محصولی است که حاجت و یا حاجتهایی را برطرف میسازد ، یعنی کالا دارای چنان خواصی است که برای انسان لازم و مفید است . این جنبه کالا را مارکس ارزش مصرف مینامد . ثانیاً ، کالا آن محصولیست که با کالاهای دیگر مبادله میشود ، یعنی دارای قدرت مبادله با کالاهای دیگر است . این جنبه کالا را مارکس ارزش مبادله مینامد .

ارزش های مصرفی کالاها ، یعنی آن جنبه ای که مبین رفع حاجت انسانی و مشخص مفید بودن آنهاست ، باهم متفاوت میباشند . نان حاجت خاصی را برطرف میسازد و از نظر معینی مفید است و کفش حاجت دیگری را رفع میکند و از نظر دیگری مفید . فایده های نان و کفش قابل مقایسه نیستند ، زیرا که آنها خواص مختلف را ارضا مینمایند . بدین ترتیب کالاها از نظر ارزش مصرفی آنها همجنس و همانند نیستند و وجه مشترکی بین آنها وجود ندارد . ولیکن ، از نظر ارزش مبادله ، کالاها همانند بوده و باهم قابل مقایسه میباشند . نان که حاجت معینی را برطرف میسازد با کفش که ارزش مصرفی دیگری دارد به نسبت معینی مبادله میشود . این مبادله از طریق بی‌معنای آنست که نان و کفش دو چیز مختلف هستند / و الا احتیاجی بمبادله آنها نبود / و از طرف دیگر حاجی بر آنست که بین نان و کفش تجانس معینی وجود دارد . ارزش مصرفی حاجی از تفاوت کیفی دو کالا است و ارزش مبادله حاجی از مقایسه کمی آنهاست . آنچه که از نظر اقتصاد سیاسی (در این مرحله از بررسی) حائز اهمیت بوده و در عین حال دشواریهای معینی در درک ماهیت کالا بوجود میآورد ، ارزش مبادله ای کالاست . این دشواریها از اینترارند :

اولاً ، تساوی و تشابهی که در حین مبادله بین دو کالائی که دارای ارزش مصرفی متفاوت هستند ، بوجود میآید ، از کجانشی میشود ؛

ثانیاً ، تناسب لازم در مبادله کالاها بر چه اساسی بوجود میآید . عبارت دیگر تناسب کسی بین کیفیات مختلف چگونه برقرار میشود و این تناسب بر چه معیاری ایجاد میگردد ؟

برای آنکه دو کیفیت مختلف از نظر کمی باهم مقایسه شوند و تساوی معینی بین آنها بوجود آید ، این دو باید وجه مشترکی باهم داشته باشند و بدیهی است که این وجه اشتراک باید چیز دیگری جز خود این کیفیات باشد . مثلاً ، زمانیکه بازنقذنی مقداری گوشت وزن میکنیم و یک وزنه یک کیلوژی را با یک کیلو گوشت برابر میشناسیم ، در اینجا بین دو کیفیت مختلف چدن و گوشت تساوی معینتی را تصدیق مینمائیم . وجه اشتراک بین گوشت و چدن آنچیز است که نه گوشت است و نه چدن و آن سنگینی و وزن میباشد . موقعیکه نان و کفش را باهم مبادله میکنیم و بدین ترتیب آنها را باهم قابل مقایسه و برابر میشناسیم باید وجه مشترکی که مسلماً چیز دیگری جز نان و کفش یعنی ارزش های مصرفی باشد بین آنها وجود داشته باشد . این وجه اشتراک در چیست ؟ وزن ، بو ، رنگ ، مزه ، شکل ، حجم ، توده و خلاصه خواص فیزیکی و شیمیائی کالاهای نمیتوانند آن وجه مشترکی باشند که مبین مبادله کالاها یا تناسبات معینی است . در مبادله کالا فایده آنها که ناشی از این خواص کالاهاست یعنی ارزش مصرفی آنها نمیتواند وجه اشتراک آنها باشد ، زیرا ارزش مصرفی ، اغذاقا ، وجه تمایز کالاهاست . زمانیکه زغال با یخ مبادله میشود ، خواص آنها نیستند که این دو را باهم قابل مقایسه میسازند . خاصیت زغال در ایجاد حرارت است و خاصیت یخ در ایجاد برودت . اگر ارزش مصرفی کالاها یعنی جنبه مفید بودن آنها را ، که وجه تمایز آنها میباشد ، کنار بگذاریم ، فقط یک چیز در کالاهای باقی میماند و آنهم کار انسانی برای تولید آنهاست . آنچه که زغال و یخ ، نان و کفش را در حین مبادله باهم قابل مقایسه میسازد و علامت تساوی بین آنها میکند ، کار انسانی صرف شده برای تولید آنهاست . کار آن وجه مشترکی است که در انواع کالاها متصور و متجسم شده است . در اینجا منظور از کار ، کار بطور کلی یعنی صرف نیروی انسانی بدون در نظر گرفتن شکل بروز آن میباشد . بدیهی است طرز کار نانو و کفالتش باهم متفاوت است ولی این تفاوت هر قدر زیاد باشد از نظر صرف نیروی جسمی و فکری همانند است . هم نانو و هم کفالتش برای تولید محصولات خود مقداری کار مصرف کرده اند . چنین کاری ، کار انسانی بطور کلی و صرف نظر از اشکال بروز آن یعنی کار مجرد و وجه مشترک تمام کالاهاست که باهم مبادله میشوند و این کار جوهر و عنصر ارزش را بوجود میآورد . کالا از آن لحاظ دارای ارزش است که برای تولید آن کار انسانی مصرف شده است .

در شرایط تولید کالائی ، زمانیکه محصول کار شکل کالای خود میگیرد ، ارزش هر کالائی در مقایسه با ارزش کالای دیگر نمایش داده میشود . یعنی فقط در حین مبادله است که ارزش کالا متظاهر میگردد . بدین ترتیب ارزش مبادله ای شکل بروز و تظاهر ارزش است .

از آنچه که گفته شد معلوم میگردد که کار انسانی است که کیفیات مختلف کالاها را از نظر کمی باهم قابل مقایسه و برابر میسازد و بدین نحو مارکس دشواری اول را در درک ارزش حل مینماید .

باز درک ماهیت ارزش مبادله ، فهم تناسبات کمی در مبادله آسان میشود . اگر کار انسانی بوجود آورد ارزش است ، پس هر قدر برای تولید کالائی کار بیشتر مصرف شده باشد ، ارزش آن نیز بیشتر خواهد بود و برعکس . تناسبات کمی بین کالاها نیز بر حسب مقدار کار که برای تولید آنها مصرف شده تعیین خواهد شد . زمانیکه میگوئیم ارزش واحد یک کالا سه برابر ارزش واحد کالای دیگر است ، یا زمانیکه یک واحد کالا با سه واحد کالای دیگر مبادله میشود ، این بدان معناست که برای تولید واحد کالای اول سه بار بیش از واحد کالای دوم کار مصرف شده است .

بدین ترتیب مارکس با بررسی آنچه که ظاهر هر کالائی را مشخص میسازد (ارزش مصرفی و ارزش مبادله ای) به ماهیت آن نفوذ کرده ارزش و جوهر و عنصر ارزش یعنی کار را کشف و

حال ببینیم "علم اقتصاد" مسئله ارزش را چگونه حل مینماید. برخلاف مارکس که برای درک ماهیت بدرون اشیا "نفوذ کرده و عمق مسائل را حلاجی مینماید، "علم اقتصاد" به تعمیمت از شیوه های علمای سرمایه داری بررسی ظواهر اشیا و لغزش در سطح را پیشه خود میسازد. "اقتصاد" چیزی داری ارزش و قیمت میتواند باشد که بتواند حاجتی را رفع کند و یا با اصطلاح علم اقتصاد مفید باشد (جلد اول، صفحه ۱۲).

"علم اقتصاد" با چنین برخوردی بمسئله ارزش سمت خود را در اقتصاد سیاسی تعیین کرده و از همان آغاز علاقه و وابستگی خود را با "مکتب نهائی" (۲) بروز میدهد. "علم اقتصاد" درست آنچه را که ظاهری است اصل و پایه ارزش قرار میدهد، آنچه که از کالا در نظر اول بچشمی غیر مسلح از نظر علمی برمیخورد، یعنی فایده کالا و یا ارزش صرفی آن بوجود آوردن ارزش قلنداد میشود. در این مورد "علم اقتصاد" و استادان وی از مکتب نهائی حتی از ارسطو، که او نیز ارزش مبادله را بر حسب احتیاج تعیین میکرد، گامی عقب نگذاشته اند. زیرا ارسطو، اگرچه احتیاج را تعیین کننده ارزش میدانست، در همین حال معتقد بود که همانند کردن اشیا و احتیاج امری "صنوعی" است و "با طبیعت واقعی" اشیا مغایرت دارد.

کتاب "علم اقتصاد" در همین حال حاجت را چنین تعریف میکند: "حاجت با احتیاج عبارتست از میل بدار بودن وسیله ای که بتواند ردی را جلوگیری یا برطرف نماید و یا آنکه لذتی را ایجاد یا زیادتر کند" (همانجا). بدین ترتیب "علم اقتصاد" منبع ارزش را در لذت و الم و آنچه که ذهنی و نفسانی است جستجو مینماید.

قبول احتیاج و فایده همچون پایه ارزش "علم اقتصاد" را در تضاد های لاینحلی میسازد. فایده و احتیاج و یا لذت و المی که آنها میتوانند در انسان بوجود آورند معیارهای واقعی برای تعیین ارزش نیستند. یک جفت کفش ارزش بیشتری نسبت به یک من نان دارد. ولی این امر دلیل بر آن نیست که کفش فایده بیشتری نسبت بنان داشته باشد و یا اینکه احتیاج ما بنان کمتر از احتیاج ما بکفش باشد. بطوریکه قبلا گفته شد ارزشهای صرفی کالاها و فایده های آنها با هم قابل مقایسه نیستند، زیرا که آنها حوائج متفاوتی را مرتفع میسازند. اگر بنا را بر تئوری "علم اقتصاد" بگذاریم، از آنجا که حاجت ما بنان که حافظ زندگی ماست بیش از احتیاج ما بکفش است، باید ارزش و قیمت آن نیز بیشتر باشد. در صورتیکه تجربه روزانه ما خلاف آنرا به ثبوت میرساند.

بعلاوه فایده و احتیاج قابل اندازه گیری نیستند و واحدی برای سنجش احتیاج و یا فایده ندارند. بخصوص واحدی برای سنجش لذت و المی که رفع احتیاج و یا احتیاج در ما بوجود میآورد در دست نداریم. در این مورد در بهترین صورت میتوانیم بگوئیم که مثلا فلان کالا مفید تر از کالای دیگر است و یا احتیاج ما بکالای معینی کمتر از احتیاج ما بکالای دیگر است. از این طریق فقط میتوان یک مقایسه کلی و ذهنی بوجود آورد بدون آنکه وسیله ای مادی برای سنجش اینها داشته باشیم. حتی هوم باورک، یکی از مشاهیر مکتب نهائی چه بر باعتراف شده و میگوید: "ما امکان (۱) بطوریکه ملاحظه میشود منظور ما را اینجا تشریح همه جوانب تئوری ارزش مارکس نیست، بلکه هدف نشان دادن ماهیت ارزش، نحوه برخورد مارکس با این مسئله و شیوه استدلال اوست. (منظور از کاربرد اینجا طبیعتا کار اجتماعا لازم است)

اریم که بطور مستقیم تفاوت شدت لذتها را بسنجیم... ما نمیتوانیم تفاوت کمی بین لذات حاصله از لذت حاصله از کلابی را با ارقام معین نمائیم (Jonas) که در مورد تحکیم پایهای لسرزان نهائی با فایده و موهبا و معادلات ریاضی است اذعان دارد که نمیتوان... عمدتاً بقی نمود که افسردگی و روی داری آنچنان وسیله ای خواهند شد که بتوانند احساسات بشری را بطور مستقیم بسنجند. بی تصور واحد لذت و الم نیز مشکل است."

گذشته از اینها، بدیهی است که در بازار کالاها بر حسب "ارزش نفسانی" ماکه زائیده شدت ضعف احتیاج ماباشد، خرید و فروش نمیشود. این حقیقتی است که درک آن احتیاج به تعمق و تفکر در عالم اقتصاد ندارد. هرچه ۱-۵ ساله ای که چند بار از قنادی سرگذر غاغالی لی خرید میباشد بداند که در کاندارجنس خود را بقیمت احتیاج فردی و اشتیهای او نمیفروشد (۱). این حقیقت "بزرگ" "علم اقتصاد" و استادان او از مکتب نهائی نیز از همان کودکی میدانسته اند. ولیکن این "تئوری" که برای حوائج طبقاتی آنان ضرور بوده است، بایستی بنحوی حق بجانب جلوه دهند. اگر همین تئوری ارزش مکتب نهائی (وابسته "علم اقتصاد") و واقعیات زندگی تضاد وجود دارد و کسی کالا را بر حسب ارزش و قیمت نفسانی خود خرید و فروش نمیکند و در زمان معین قیمت های نسبتاً ثابتی وجود دارد، این تضاد بین تئوری و عمل را چگونه باید حل کرد؟ برای حل این مشکل کشفیات دیگری ضرور میگردد و قانون قابلیت اشباع و "قانون شدت نزولی حاجتها" و "فایده نهائی" وارد اقتصاد سیاسی میشود. اگر شخصی بطور متوالی مقادیر مختلفی را از یک مال بدست آورد بهتر ریج میل او بآن مال کاهش میابد و مطلوبیت آن مال کم میشود (جلد اول، صفحات ۱۵۱-۱۵۲). بدین ترتیب هر قدر مقدار کالا بیشتر باشد میل و لذت احتیاج مابان تقلیل مییابد و از آنجا که "فایده" همرال باشد حاجتی که آن مال در ابریم سنجیده میشود (همانجا) و فایده و حاجت نیز تعیین کننده ارزش است، پس با افزایش کالا ارزش آن نیز تقلیل مییابد و افزایش کالا تا حدی پیش میرود که به "نقطه اشباع" برسد و از این نقطه است که میل و احتیاج مادی بکمی صفر رسیده و لذا ارزش نیز بصفر منتهی میشود. و این من بستدیگر است که "علم اقتصاد" ما را با آنجا میکشاند. کسانی مانند کارل منگر (از پایه گذاران مکتب نهائی) و از آنجمله مؤلف "علم اقتصاد" برای خروج از این بن بست میگویند که فایده های نفسانی در شرکتیایی هیچوقت تا نقطه اشباع و لذت بصفر نمیرسد و همیشه نقطه ای وجود دارد که بیش از صفر بود و این نقطه "فایده نهائی" میباشد و ارزش کالائیز بر حسب این فایده نهائی تعیین میشود (۲). "علم اقتصاد" برای روشن شدن مسئله بقول خود بمثال مشهور "کارل منگر"

(Karl Mangar) متوسل میشود. بطوریکه از ذکر مثال برمیآید مؤلف "علم اقتصاد" حتی از مثال مشهور "کارل منگر نیز اطلاعی ندارد و مثالی من درآوردی برای او میآورد. ما "علم اقتصاد" را با عقلی بر مثالش بحال خود میگذاریم و گفته خود منگرا میآوریم. و این خود از آن جهت حائز اهمیت است که طرز برخورد علمای بورژوازی را به مسائل اجتماعی نشان میدهد. منگرد را تر خود "پایه های اقتصاد سیاسی" مثال خود را چنین آغاز مینماید: "در یک جنگل غیر مسکون (۱) ولی "علم اقتصاد" بصراحت میگوید: "اموال نسبت به هر شخصی داری ارزشی است و این ارزش تابع فایده ایست که آن شخص از آن اموال انتظار دارد و به آنها نسبت میدهد (جلد اول صفحه ۱۵۱).

(۲) جونس گوئی در این مورد بیکر ترا منگرو "علم اقتصاد" است زیرا تغییر احتیاج و لذا ارزش را از + تا - جایز می شمارد.

و در مزه‌رگفته طرق ارتباطی قرارداد " پیرومی زندگی میکند که صاحب پنج کیسه کند م است . تنها قدرت تجرید و انتزاع يك عالم روزوازی است که میتواند بمسئولت برای " اثبات " نظریات خود يك انسان اجتماعی راز تمام آن روابط و مناسباتی که او در درون يك جامعه دارد ، جد کرده و در کلیه در افتاد که يك جنگل انبوه و وحشی منزوی نماید ، تا بتواند نحوه کرد ارا را ملاک عمل برای توجیه و اوضح پدیده های اجتماعی قرارداد . چنین انتزاعی یعنی جد کردن اشیا " و پدیده ها از آنچه که اساسی و ماهوی است و مسخ و اقمعیات از شیوه های ایدئولوژیهای سرمایه داریست .

این موجود مهجور پنج کیسه کند م خود را چنین تقسیم میکند : کیسه اول ذخیره ایست برای آنکه از گرسنگی نبرد ، کیسه دوم برای بهبود وضع تغذیه در نظر گرفته میشود ، کیسه سوم برای تغذیه بوقلمون های او ، کیسه چهارم برای تهیه عرق و بالاخره کیسه پنجم برای تغذیه طولی هاشمست که بقول منکر " و راجی " آنها ایجاد لذت خاصی برای این پیروم منماید . بدین ترتیب این پیروم در جنگل غیر مسکون صاحب تمام اسباب عیش و نوش بوده و وسایل مادی ایجاد " لذت " و جلوگیری از " الم " را در اختیار دارد . در این مثال تمام شرایط برای استنتاجات " فایده نهائی " آماده است : پیروم بیکه و تنه است و هیچگونه ارتباطی با عالم خارجی ندارد ، مقداری کند م در اختیار دارد که بر حسب " قانون شدت نزولی حاجتها " تقسیم شده و ضمناً مقدار آن به " نقطه اشباع " هم نرسیده (والا ، اگر کیسه ششمی هم داشت ، لایه برای تکمیل عیش خود آنرا بکار تغذیه موشهای گرسنه کلیه خود میرساند) . و اینک وظیفه يك دانشمند روزوازیست که روابط تولیدی و مناسبات کالائی این پیروم را در حال نماید ! البته این مسئله که چگونگی این مناسبات را با چه کسانی باید حل نمود ، دیگر مهم نیست ، زیرا این پیروم خود نفس است و " فایده نفسانی " و " ارزش نفسانی " برای خود او وجود دارد . از اتفاق به انفس خزیدن - چنین است تنها چاره درماندگی ایدئولیزم !

" ارزش نفسانی " کند م را آخرین کیسه (فایده نهائی) یعنی کیسه پنجم که بکار تغذیه طولی ها میخورد تعیین خواهد کرد ، زیرا ، بقول " علم اقتصاد " ، اگر یکی از کیسه ها " مفقود شود یا از میان برود " کیسه های دیگری که باقی مانده اند بمصرف حاجتهای شدید تر " خواهد رسید . بدین ترتیب " علم اقتصاد " يك مشکل را بر محل میکند . ارزش لفرزند ، ایکه دانشمندان بر حسب احتیاج تغییر میکند ، حالاً نقطه اتکالی پیدا کرده و در محلی ثابت مانده است : ارزش بر حسب فایده آخرین مال تعیین میگردد بطوریکه ملاحظه میشود در بررسی کالای ارزش مکتب نهائی تولید را از مصرف جدا مینماید . گوئی بیماری نیروی ما را " الطبیعه ای چند کیسه کند م در اختیار يك جنگل نشین قرار گرفته و بعد به نیروی ما را " الطبیعه دیگری این کیسه ها محو و نابود شده اند . حال آنکه مسئله اساسی ، اتفاقاً ، در این است که این کیسه های کند م از کجا آمده و چرا افزایش و یا کاهش یافته است . کند م زائیده تولید بوده و تولید نیز بدون کار ممکن نیست . و این مطلبی است که بقدرت تجرید و انتزاع مکتب نهائی زیر پرده مانده است .

باری ، برای لحظه ای فرض کنیم که واقعا نیز ارزش بر حسب فایده نهائی تعیین میشود . ولی بلافاصله این سؤال پیش میآید که مقدار کمی این ارزش چیست ؟ از آنجاکه امر نفسانی لذت و الم (رفع حاجت و حاجت) قابل اندازه گیری نیستند و علمای مکتب نهائی واحدی برای آن ندارند ، کار را سهل و ساده کرده و ارقامی از هوا گرفته و آنها را ارزش های نفسانی کیسه های کند م جا میزنند . در این مثال طبق " محاسبات " مکتب نهائی ارزشهای نهائی کیسه های کند م بترتیب بدین قرار است : ۸، ۱۰، ۱، ۱، ۱ و ۱ . رقم يك ارزش آخرین کیسه ایست که برای تغذیه طولیها در نظر گرفته شده است و تعیین

کند م ارزش نهائی همین کیسه میباشد . حال اگر یکی از کیسه ها " مفقود شود یا از میان برود " پیروم در یگر طولیها را تغذیه نخواهد کرد و چون مقدار کیسه ها متغییر یافته فایده آنها نیز افزایش می یابد و ارزش نفسانی کند م بر حسب فایده نهائی کیسه چهارم یعنی کیسه ایکه برای کشیدن عرق در نظر گرفته شده تعیین خواهد شد (در اینصورت ارزش نفسانی فایده نهائی برابر خواهد بود) . و اگر باز بر حسب اتفاق سه کیسه دیگر از میان بروند ارزش نفسانی از آن کیسه اول که در همین حال فایده نهائی میباشد بود . و این ارزش برابر ۱۰ خواهد بود . بدین ترتیب هر يك از کیسه ها ارزش نفسانی خود را داراست و لذا آن نقطه اتکالی که مکتب نهائی برای ارزش پیدا کرده بود چهاره بحرکت میآید و بر حسب از یاد و کاهش مال نوسان پیدا میکند . بطوریکه پدیده میشود اختراعات و اکتشافات مکتسب نهائی بهیچوجه قادر نیستند که ثبات ارزش را در زمان معینی توجیه نمایند .

مکتب نهائی که این ارقام را از هوا گرفته است بهیچوجه توضیح نمیدهد که چرا ارزش کیسه اول ۱۰ و ارزش کیسه های بعدی ۱ و ۱ و ۱ و ۱ خواهد بود و نه ارقام دیگری . بعلاوه اگر ارزش بر حسب احتیاج تعیین میشود ، چرا ارزش کیسه اول ۱۰ فرض میشود و حال آنکه در واقع امر آن کیسه کند م که زندگی و مرگ پیروم بآن وابسته است از نظر نفسانی بی نهایت خواهد بود و نه رقم دیگری (بطوریکه قبلاً اشاره کردیم ، جنس با بی بردن باین مظهر فرض میکند که ارزش کالا از اضافه بنهایت تا بنهایت تغییر می یابد) .

حال باز برای لحظه ای فرض کنیم که این ارقام من در آمدی در واقع نیز تعیین کنند ارزش های واحد های مختلف کالا باشند . ولی این سؤال دیگری پیش میآید که ارزش مجموع کیسه ها چند خواهد بود . در اینجا است که مکتب نهائی به بن بست دیگری برخورد میکند . بوم باورک ، یکسی از سر آمدان مکتب نهائی مدعی است که ارزش مجموع کیسه ها برابر مجموع ارزش های نهائی تک تک کیسه های معنی برابر ۲۹ است (۱ + ۱ + ۱ + ۱ + ۸ + ۱۰) ، ولی فن ویزر ، یکی دیگر از مشاهیر معتقد است که ارزش مجموع کیسه ها برابر با حاصل ضرب تعداد کیسه ها در ارزش کیسه پنجم یعنی برابر با ۵ خواهد بود (۵ x ۱) . " علم اقتصاد " نیز گویا طرفدار ویزر است و میگوید : ۰۰۰ ارزش نفسانی مقدار مزه با ارزش مجموع و یا ارزش متوسط آنها مساوی نیست و مهارتست از ارزش مقدار نهائی آنها " (جلد اول ، صفحه ۱۵۳) . کدام يك از این ادعاها درست و واقعی است ؟ - هیچکدام ! اگر اصل را بر نظر بوم باورک بگذاریم با واقعیت زندگی دچار تضاد خواهیم شد ، زیرا مسلم است که در بازار تمام کیسه ها قیمت واحدی دارند و اگر بنا بر ابراد عای فن ویزر و " علم اقتصاد " بگذاریم این بار تیشه بر ریشه خود مکتب نهائی وارد ساخته ایم ، زیرا که طبق این نظریه هر يك از کیسه ها ارزشهای نفسانی مختلفی دارند . بطوریکه ملاحظه میشود مکتب نهائی (و همچنین " علم اقتصاد ") رانه در این دنیا و نه در آن دنیا جایی نیست . این مکتب با با واقعیت زندگی دچار تضاد میشود و با با توهمات که خوش ساخته و پرداخته مفا بر آزاب در میآید .

" علم اقتصاد " پس از آنکه بدین نحو مسئله ارزش را " حل " مینماید ، بمشکل دوم یعنی برقراری تناسبات کمی در مبادله کالاها میپردازد (۱) : در صورتیکه شخصی بخواهد کالائی را با کالای دیگری

(۱) باید متذکر شد که برای " علم اقتصاد " مسائل ارزش و قیمت فقط درباره کالائی که مستقیماً رفع احتیاجات فیزیولوژیک انسان را مینماید ، مطرح است و بخش عظیمی از محصولات یعنی وسائل تولید ، بمعقده وی ، ذاتا دارای ارزش نبود و ارزش آنها " پرتوی است از ارزش کالاهائی که با آنها ساخته میشود " ؟!

مبادله نماید یا معبارت دیگر واحد های کالای را بشخص دیگری واگذارد و در مقابل واحد های کالای دیگری را از آن شخص بگیرد، بدین ریح با از دست دادن واحد های کالای خود فایده نهائی آن بیشتر میگردد و بالعکس آنچه را که میگیرد هر قدر زیاد تر شود فایده نهائی آن کمتر میگردد. بنابراین مبادله در نقطه ای متوقف میشود که میان فایده نهائی واحد های کالای گرفته شده با فایده نهائی واحد های کالای داده شده تساوی برقرار شود" (جلد اول صفحات ۱۰۵-۱۰۶).

انسان باید صاحب قدرت تخیل عجیبی باشد تا بتواند بچنین مکانیسم عجیب تری در برقراری تناسبات بین ارزشهای کالاها معتقد گردد. طبق ادعای "علم اقتصاد" در حین مبادله دو کالا فایده و لذا ارزشهای آنها در جهت مخالف حرکت در میآید و تناسبات لازم در ارزشها زمانی برقرار میشود که چنین ارزشهای متحرکی در نقطه ای با هم تصادف نموده و برابری بین آنها برقرار شود. گذشته از آنکه چنین خرید و فروش و مبادله در ریحی که در آن فایده نهائی و ارزش کالاهای پدیدار افزایش و کاهش یابد در عالم وجود ندارد، پذیرفتن چنین ادعائی اشکالات فراوانی فراهم خواهد نمود:

- ۱- از آنجا که احتیاجات هر فرد بکالاهای مختلف میتواند تغییر نماید، ارزشهای مبادله ای نیز برای چنین شخصی تغییر خواهد نمود و حال آنکه تناسبات در بین ارزشها در "خواست و اراده و یا احتیاج این فرد یعنی در بازار وجود میآید و در زمان معینی دارای ثبات معینی است."
- ۲- در هر خرید و فروش اقلا در طرف وجود دارد و از آنجا که هر فردی یعنی هر یک از طرفین معامله شدت و یا ضعف احتیاجاتشان بکالای معین متفاوت است، خواهی نخواهی برای طرفین معامله ارزشهای مبادله گوناگونی خواهیم داشت و در اینصورت معلوم نیست که تطابق ارزش نهائی برای طرفین چگونه برقرار خواهد شد.
- ۳- در هر بازاری هزاران و میلیونها خریدار و فروشنده وجود دارد و با از این جهت که حدود احتیاجات تمام آنها متفاوت است برای هر یک از آنها ارزش مبادله خاصی خواهیم داشت و حال آنکه در بازار واحد ارزش مبادله ای واحد وجود دارد.

۴- اگر کالاهای عرضه شده بوسیله خریدار فروشنده در حین مبادله بیش از احتیاج فردی آنها باشد، ارزش چنین کالائی برای آنها صفر خواهد بود، یعنی در واقع مبادله در صورتی انجام پذیر خواهد بود که ارزشهای نفسانی به فرسیده باشند. بدین ترتیب در بازار ارزشهای نفسانی که وجود ندارند مبادله خواهند شد و این نیز برخلاف هر عقل سلیمی است.

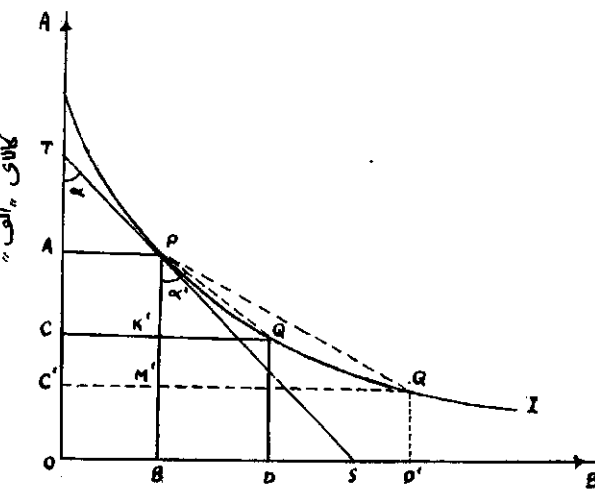
۵- و اگر بنا بر این عقیده "علم اقتصاد" بگذریم و بپذیریم که در اثر کمیابی، فایده هیچوقت بنقطه اشباع نمیرسد، خواهی نخواهی باید باین نتیجه برسیم که امکان مبادله زمانی بوجود میآید که مقدار کالاهای بنقطه اشباع نرسیده یعنی تکافوی حواجی خریدار یا فروشنده را ننماید، بعبارت دیگر برای آنکه ارزشهای صفری مبادله نشوند باید هر فروشنده ای کالائی را که خود او محتاج آن است و لذا آن کالا ارزشی برای او دارد بفروشد و در مقابل خریدار نیز کالای خود را که همین وضع را نسبت با او دارد در اختیار فروشنده اول بگذارد. باین ترتیب باید بپذیریم که فروش بمعنای انتقال مال اضافی نیست، بلکه بمعنای از دست دادن قسمتی از حواجی ضروریست و این نیز با تمام واقعیات زندگی تطابق ندارد.

بطوریکه ملاحظه میشود تئوری مبادله "علم اقتصاد" را از هر طرف که بگردانیم و از هر نقطه نظری که بان بنگریم با واقعیات زندگی در تضاد خواهیم شد و این خود دلیل کافی و انکارناپذیری بر بیبهدگی و بوجی این نظریه است.

چنین تضاد های بازار در تئوری ارزش پایه و اساس مکتب نهائی رادهم میریزد. اگرچه این تضاد ها برای "علم اقتصاد" فقط پنهان "محظوراتی" جلوه گرمیشود ولی بهر حال اروادار بچنین اعترافی میسازد: "نظر بر آنکه ادراک و تشخیص فایده امری درونی و نفسانی است نمیتوان تا تغییر نفسانی فایده مالی را نسبت با شاخص متعددی معلوم ساخته مقایسه کرد و نمیتوان فایده ای را که هر کس بنا بر این وقت خود تشخیص میدهد و بنا بر معیارهای نفسانی خود میسجد نسبت با شاخص مختلف اندازه گرفت و مقایسه کرد" (جلد اول، صفحه ۱۶۰). خلاصه اینکه نمیتوان ارزش و قیمت را بر حسب فایده آنها تعیین نمود! ولی "علم اقتصاد" این را نمیگوید و برای رهائی خود بتلاش خویش ادامه میدهد و با توسل با شکل هندسی و فرمولهای ریاضی و با استفاده از اصطلاحات نوئی از قبیل "عدم رجحان" و "منحنی عدم رجحان" و غیره میخواهد تناسبات کمی را در مبادله معین نماید.

"با مطالعه منحنی های عدم رجحان میتوان بمسئولت مفهوم نرخ نهائی جانشین د و کالا را درک کرد" (جلد اول صفحه ۱۶۲). تعیین نرخ نهائی جانشین د و کالا در واقع بمعنای تعیین تناسبات کمی در مبادله دو کالا میباشد. و "علم اقتصاد" بدو برای روشن شدن قضیه چنین مثالی میآورد: در نظریه فرد میتوان ترکیبهای مختلفی از شیر و نان بوجود آورد. مثلاً نظراً و ترکیب یک کیلو نان و یک بطری شیر با ترکیب نیم کیلو نان و یک بطری و نیم شیر تفاوتی نداشته است. و میان آنها عدم رجحانی وجود داشته است" (صفحه ۱۶۱). با در نظر گرفتن ترکیبهای مختلفی از شیر و نان چندین عدم رجحان پدید میآید که آنرا میتوان با یک منحنی عدم رجحان نشان داد" (همانجا).

بنابگفته "علم اقتصاد" در منحنی ۱ (رجوع شود به شکل (۱)) هر نقطه ای را که بگیریم مختصات این نقطه بمعنای مقدار کالاهای الف و ب (مثلاً شیر و نان) خواهد بود که ترکیب آنها برای شخص فرقی نخواهد داشت (عدم رجحان). چنانکه مثلاً ترکیب کالاهای الف و ب بر حسب مختصات P و ترکیب آنها بر حسب مختصات Q برای شخصی تفاوتی است.



"در نقطه P مقدار کالای الف زیادتر (GA) و در نقطه Q مقدار کالای ب (BD) بیشتر است. در صورتیکه یکی از دو مقدار اضافی (۱) این شکل معیار "علم اقتصاد" (جلد اول صفحه ۱۶۰) نقل میشود. تنها خطوط نقطه چین و حروفی که با علامت بهم مشخص شده از طرف ما بان اضافه شده است.

کالای "ب"

د وکالای مزبور با هم مبادله کنند و یکی را جانشین دیگری سازند در نظر شخص صرف کنند و تفاوتی حاصل نمیشود و در هر دو حال بیک اندازه راضی است. نسبت $\frac{BD}{AC}$ بنا برین عبارتست از نرخ جانشینی میان کالای الف و کالای ب (صفحه ۱۶۲). "علم اقتصاد" سپس با رسم مماسی بر ضلعی عدم رجحان در نقطه P زاویه α را بدست میآورد و مدعی میشود که تانژانت این زاویه نیز نرخ نهائی جانشینی کالای الف و کالای ب خواهد بود ($\tan \alpha = \frac{OS}{OT}$). بدین ترتیب آنچه را که افراد نمیتوانستند بوسیله احساس و ادراک خود تعیین نمایند، حالا میتوان بکمک فرمولها و اشکال حتی با دقت ریاضی تعیین نمود: تناسب لازم در مبادله کالا با هر حسب $\frac{BD}{AC}$ و یا تانژانت α مشخص میگردد.

حال ببینیم این اشکال و فرمولها تا چه حد قادرند "علم اقتصاد" را از "مظهورات" و یا بهتر گفته باشیم از تضادها نجات دهند.

۱- اگر مشخصات هندسی تمام نقاط ضعیف نشان دهند، چنان ترکیبی از د و کالای الف و ب باشد که برای شخص عدم رجحان بوجود میآورد، پس ترکیبی که بر حسب مشخصات نقطه دیگری نیز مانند Q بوجود میآید باید برای اشخاص بی تفاوت باشد. با قبول چنین فرضی، نسبت $\frac{BD}{AC}$ نیز با نسبت مابین نرخ نهائی جانشینی میان این دو کالا باشد. و از آنجا که تجربه زندگی نشان میدهد که در زمان معین ارزش مبادله ای ثابتی وجود دارد، پس نسبت $\frac{BD}{AC}$ باید برابر نسبت $\frac{BD}{AC}$ باشد و حال آنکه $\frac{BD}{AC} \neq \frac{BD}{AC}$ میباشد، زیرا که دو مثلث PKQ و PMQ متشابه نیستند (۱) یعنی ضلعی عدم رجحان "علم اقتصاد" حاکی بر تناسبات مختلف در مبادله کالا میباشد که این متضاد با واقعیت است.

۲- بطوریکه قبلا گفته شد "علم اقتصاد" نرخ نهائی جانشینی را یکبار بر حسب نسبت $\frac{BD}{AC}$ نشان میدهد و بار دیگر با $\tan \alpha = \frac{OS}{OT}$. بطوریکه از شکل برمیآید $\tan \alpha = \frac{BD}{AC}$ میباشد. در همین حال $\tan \alpha > \tan \alpha$ و یا بطور دقیقتر $\tan \alpha > \tan \alpha$ است (زیرا زاویه α بزرگتر از زاویه α میباشد). یعنی در اینجانب در آن واحد "علم اقتصاد" برای د و کالای معین دو نرخ جانشینی و یاد نرخ مبادله تعیین میکند که این خود موید استنتاجی است که ما در بالا بعمل آورده ایم. بعلاوه این چشم بندی نشان میدهد که ریاضیات "علم اقتصاد" نیز قوانین خاص خود را داراست که با ریاضیات معمولی متفاوت است!

۳- خلاصه، از آنجا که بر ضلعی عدم رجحان تعداد زیادی مماس میتوان رسم نمود و تانژانتها گوناگونی میتوان بدست آورد، پس تناسبات کمی زیادی نیز در مبادله کالا حاصل خواهد شد که با واقعیات زندگی مغایرت دارد.

بدین ترتیب اشکال و فرمولهای ریاضی "علم اقتصاد" نه تنها آثار از تضادهای پیش گفته نجات نمیبخشند، بلکه این تضادها را برجسته تر نشان داد و بی پایگی تئوری ارزش آنها را بارزتر به ثبوت میرساند. بطوریکه ملاحظه میشود اصطلاحات عجیب و غریب، مثالهای من درآوردی، رابینسن هساو فرمولهای ریاضی - هیچکدام قادر نیستند "علم اقتصاد" را از تضادهای لاینحلی که تئوری ارزش آن بوجود میآورد، خلاصی بخشند.

(۱) از آنجا که $AC = PK$ ، $AC' = PM$ ، $BD = K'Q$ و $BD' = M'Q'$ میباشد، صحت پاناد رستی برابری تناسبات $\frac{BD}{AC}$ و $\frac{BD'}{AC'}$ را میتوان در دو مثلث نامبرده تعقیب نمود.

"علم اقتصاد" با چنین مبانی نظری و توشه علمی است که بجنگ مارکسیسم میآید. با چنین "سلاح گران علمی" است که میخواهد پایه های نظری ارزش مارکس را متزلزل سازد! انتقاد از نظریه کارل مارکس چنین آغاز میشود: منظور مارکس از تحلیل و تشریحات خود آنست که عملا تحولات سیستم سرمایه داری را ۰۰۰ به ثبوت برساند. ولی تا میسر آید که مارکس در این تحول موثر میسازد از روی حقیقت به ثبوت نرسید و است و تا میسر آید به ثبوت میرسد است که فلسفه مارکس برای آنها قائل شده است "چرا؟" ۰۰۰ زیرا آن نظریات با مراجع و مأخذ علمی که بوسیله وقایع و امور خارجی بدست میآید تطبیق نمیکند. "و از آنجمله نظریه ارزش کار دلایل برایین طلب است" (جلد سوم، صفحه ۲۱). این پیش درآمدیست برای آماده کردن اذهان. اگر تمام نظریات مارکس با "مراجع و مأخذ علمی" تطابق نداشته و بوسیله "وقایع و امور خارجی" تأیید نشده باشد، مسلم است که از آنجمله نظریه ارزش او هم موافقتی با علم و امور خارجی نخواهد داشت. ولی هر دو ادعاها بی پایه است.

مارکس با تعمق و تدقیق در سیر تاریخ بشر توانست قانونمندیهایی پدید آید، تکامل و زوال جوامع مختلف بشری، از آنجمله جامعه سرمایه داری را کشف نماید. تاریخ گذشته وقایع و امور خارجی نه تنها موید نظریات مارکس میباشد، بلکه این نظریات خود از این واقعیات الهام و سرچشمه گرفته اند. اصالت و تئوری مارکسیسم نیز در همین است. مارکس با تکیه بر واقعیات گذشته بود که قوانین رشد جوامع بشری را کشف کرده و سیراتی آنها را پیش بینی نمود. مبارزات طبقاتی ستکسش در گذشته، قیام بردگان و فروریختن امپراطوریهها، انقلابات بهرژوازی اروپا در هم ریختن اصول قنودالیه - آن "مراجع و مأخذ" می بودند که فلسفه اجتماعی مارکس را بوجود آوردند. انقلابات سوسیالیستی در شرق و غرب و انقلابات آزاد بخش در آسیا و آفریقا و امریکای لاتین آن "وقایع و امور خارجی" هستند که تطابق کامل و مطلق فلسفه مارکس را با زندگی و عمل نشان میدهند. مارکس وانگلس در نیمه اول قرن ۱۹ تحولات سیستم سرمایه داری را پیش بینی نمودند و وقایع و حوادث نیمه اول قرن ۲۰ بطور انکارناپذیری صحت این پیش بینی را به ثبوت رساندند. جاسه عمل پوشیدن این پیش بینی های علمی دلیل غیر قابل انکاری بر صحت فلسفه مارکس میباشد.

و اما درباره تئوری ارزش بنظر ما همان مختصری که تاکنون بیان شد برای مقابله و مقایسه و نظریه کافیتست. البته برای "علم اقتصاد" که متعهد شده است سهمی در مبارزه ضد کمونیسم داشته داشته باشد حاجتی بچنین مقایسه نیست. و اگر خود قادر به انتقاد نباشد چه پروا، که تکرار گفته های دیگران کافیتست: "راجع به ارزش کار علمای مکتب نهائی انتقادات منجزی کرده اند و نمیتوان در آن انتقادات تردید کرد" (جلد سوم، صفحه ۲۱). آری، همانطور که بدون تردید باید گفته های آنان را مورد ارزش پذیرفت، بچنین سهولتی نیز باید تسلیم در پست "انتقادات" آنان از مارکس شد. بعقیده علمای این مکتب نمیتوان ارزش کار را قبول کرد مگر آنکه رقابت کامل وجود داشته باشد" (جلد سوم، صفحه ۲۲). بنا بر این گفته "علم اقتصاد" حتی علمای مکتب نهائی نیز جرات آنرا ندارند که تئوری ارزش مارکس را بطور مطلق منکر شوند و بصحت آن در شرایط "رقابت کامل" معترفند. این خود شیوه خاصی است که علمای سرمایه داری در پیش گرفته اند. حقایق مارکس گفته بقدری واقعیات تطابق دارد که انکار مطلق آنها نتیجه ای بیار نخواهد آورد. از اینجاست که برای گریز از نتایج ناگزیر این حقایق سعی میکنند صحت این گفته ها را بدو راههای پیش یعنی زمان حیات مارکس نسبت دهند و سرمایه داری معاصر را از تمام تضادها و پلیدیهای آن پاک و منزله جلوه دهند. ولی حقیقت اینست که

حتی در آن انحصارات نیز رقابت از میان نمیروید. در رسیدن به بهترین و سالم ترین تناسبات زمانی بوجود میآید که قیمتها با ارزشها تطابق کم و با گروههای عظیم انحصاری تولید کنندگان منفرد بسیاری وجود دارند و پیوسته در میان خود این تولید کنندگان، و همچنین بین آنها از یکطرف و انحصارگران از طرف دیگر رقابت و مبارزه ادامه دارد. صنایع سبک و غذایی در قسمت اعظم خود از حیطة انحصارات برخوردارند. حتی در جاتی که انحصارات رشته های کاملی را در بر میگیرد، رقابت و مبارزه میان رشته های مختلف وجود دارد (۱). بدین ترتیب اگر فرض مکتب نهائی را بپذیریم که تئوری ارزش فقط در شرایط رقابت کامل صادق است، دلیلی نیست که در شرایط "شبه رقابت" و "رقابت ناقص" صحت آنرا نپذیریم. اضافه کردن "کامل" و "مطلق" این دانشمندان را نجات نداد، و فقط نشانه ای بر ضعف استدلال آنهاست.

این حقیقتی است که در شرایط انحصارها قیمتها انحراف زیادی از ارزشها پیدا میکنند. انحصارگران قیمتهای انحصاری بوجود آورده و از این رهگذر منافع سرشاری بدست میآورند. قیمتهای انحصاری غالباً بیش از ارزش است و فقط در مواردی برای ورشکست کردن تولید کنندگان منفرد میتواند بطور موثر و بقدری کمتر از ارزش برسد و همچنین قیمتهای انحصاری خرید مواد صادراتی از کشورهای کم رشد همیشه کمتر از ارزش آنهاست.

ولی مارکس همیشه برای مفاهیم ارزش و ارزش مبادله، ارزش و قیمت تفاوت قائل بوده است. ارزش مبادله شکل بروز و مظاهر ارزش است و قیمت بیان پولی آن. تطابق قیمت با ارزش در شرایط سرمایه داری، چنانکه بارها مارکس تأیید نموده است، ندرتاً و فقط در شرایط استثنائی برابری عرضه و تقاضا ممکن است حاصل شود. مارکس برخلاف ادعای علمای پروروازی حتی در شرایط "رقابت کامل" نیز معتقد نبوده است که کالاها عیناً بر حسب ارزش خود مبادله میشوند، زیرا، اتفاقاً، در شرایط رقابت است که بخصوص قیمتها از ارزشها منحرف میشوند. این مارکس بود که در دهیانه شرایط بوجود آمدن نرخ متوسط سود و قانونی شدن شکل سود متوسط را نشان داد. مبادله کالاها بر قیمتی که بر حسب سود متوسط بوجود میآید (بهای تولید) بمعنای انحراف قیمتها از ارزشهاست. بدین ترتیب کسانی که تئوری ارزش را در رقابت کامل صحیح میدانند تا با چنین تأییدی عدم صحت نظریه ارزش مارکس را در شرایط انحصارات منکر شوند، آن چیزی را می پذیرند که حتی خود مارکس قائل بان نبوده است.

انحراف قیمت از ارزش (در اثر قانون نرخ متوسط سود و یا قیمتهای انحصاری) و یا نوسانات قیمت در حول ارزش (بر حسب قانون عرضه و تقاضا) بمعنای تغییر ارزش نیست. هر قدر هم قیمتها تغییر یابند مادام که برای تولید کنندگان معین کار ثابتی مصرف شود، ارزش نیز ثابت باقی خواهد ماند. از یکسایه قیمت در یک رشته بمعنای تقلیل آن در رشته دیگر، افزایش قیمت یک کالا بمنزله کاهش بهای کالای دیگر است و بدین ترتیب مجموع قیمتها با مجموع ارزشها برابر بوده و قانون ارزش در مقیاس تمام جامعه محفوظ خواهد ماند. در شرایط سرمایه داری قانون ارزش از طریق مکانیسم قیمتها تناسبات لازم را در ارزش مبادله ای کالاها بوجود میآورد. و این خود آثار مخرب خود را بر جامعه سرمایه داری باقی میگذارد. قانون ارزش فقط خواهان مبادله هم ارز کالاها بر حسب مقدار کار مصرف شده برای تولید آنهاست. قانون ارزش در عین حال وسیله توزیع نیروی کار و وسائل تولید بین رشته های مختلف تولید، توزیع درآمد ها بین طبقات و اقشار اجتماعی و تولید کنندگان مختلف و همچنین وسیله توزیع درآمد ملی به اندوخته مصرف، یا بطور کلی بمعنای ایجاد تناسبات لازم در تمام رشته ها و بخشهای تولید و درآمد (۱) رقابت میان انحصارهای راه آهن و دیگر وسایل نقلیه زمینی و هوایی و آبی، یا رقابت میان رشته های نفت و زغال و گاز با رقابت میان صنایع شیمیایی و صنایع متکی بر فرآورده های کشاورزی و غیره.

ملی و غیره میباشد. بهترین و سالم ترین تناسبات زمانی بوجود میآید که قیمتها با ارزشها تطابق کم و بیش کاملی داشته باشند ولی انحراف قیمتها از ارزشها بمعنای اختلال در این تناسبات نیز میباشد و در اینجا است که نتایج مخرب ناشی از این انحرافات بروز مینماید. همانطور که جهش یک دیوانه از پنجره یک آسمانخراش حاکی از انهدام قانون جاذبه عمومی نیست، انحراف قیمتهای انحصاری نیز از ارزش بمعنای جلوگیری از تناسبات ارزش نمینماید. قیمتهای انحصاری که وسیله تجدید توزیع درآمد ها به نفع انحصارگران و رشته های تولیدی آنان و بزبان تولید کنندگان منفرد و همچنین زحمتکشان (مصرف کنندگان عمده) میباشد، نه تنها منجر به ورشکستگی تولید کنندگان کوچکتر و بیکاری زحمتکشان و پست شدن آمدن سطح زندگی و تشدید عدم تناسبات در رشته های تولیدی و غیره میگردد، یعنی تضادهای درون جامعه سرمایه داری را تشدید مینماید، بلکه در نتیجه تشدید همین تضادها پایه های اقتصادی و سیاسی انحصارات را نیز سست تر و سقوط آن را نیز دیکتر میسازد. آری چنان جهشی چنین سقوطی را نیز بدنبال دارد.

بدین ترتیب انحراف قیمتها در شرایط انحصارات نه تنها لطمه ای بنظریه ارزش مارکس وارد نمیسازد، بلکه صحت آنرا بیشتر تأیید مینماید.

برای آنکه ارزش کار را قبول کنیم ... باید کارعامل منحصر تولید و در عین حال متجانس باشد (جلد سوم، صفحه ۲۲). این اعتراض دیگر نیست که "علم اقتصاد" متوجه مارکس میسازد. ولیکن مارکس در هیچ جا و مارکسیستها در هیچ زمانی مدعی نبوده اند که کار "عامل منحصر تولید" است. اقتصاد سیاسی مارکسیستی برای تولید سه عامل میشناسد: کار، وسائل کار و مواد کار. وسایل کار و مواد کار مرد و بی روحند و فقط کار است که میتواند آنها را با هم در آمیخته و پروسه تولید را انجام دهد. ولی کدام یک از این عوامل بوجود آورنده ارزش است؟ مارکسیسم معتقد است که فقط کار بوجود آورنده ارزش میباشد. و وسائل کار و مواد کار نه تنها بوجود آورنده ارزش نیستند، بلکه خود زائیده کار انسانی میباشند و ارزش آنها نیز بر حسب مقدار کار مصرف شده برای تولید آنها معین میشود. و اما کار چگونه میتواند عامل "متجانس" تولید باشد. از نوشته پرعممای "علم اقتصاد" چیزی نمیتوان فهمید. اگر منظور عامل متجانس با عوامل دیگر تولید باشد، باید گفت که مارکسیسم معتقد به چنین چیزی نیست. عامل کار هیچگونه تجانسی با وسایل کار و مواد کار ندارد. اگر علمای مکتب نهائی، این حامیان سرمایه داری، این "جراثیم و شهابت" را برای خود قائلند که انسان را تا سطح عوامل دیگر تولید (بقول آنها زمین و سرمایه) سقوط دهند و بسا تئوری "مولدیت نهائی" خود همه این عوامل را ایجاد ارزش شریک و سهم نمایند، آری، چنین "تجانسی" در مغز یک دانشمند پروروازی وجود خواهد داشت. ولی مارکس و مارکسیسم از اینگونه برخورد غیر انسانی با انسان مبرایده و کار را عامل متجانس نمیشناسند و این افتخار را بر "علم اقتصاد" استادان وی ارزانی میدارند.

"علم اقتصاد" بدلیل خود ادامه میدهد: ... ارزش اشیا بر اساس مقدار کار برای تولید آنها مصرف شده است تعیین نمیشود، زیرا اشیا وجود دارند که برای تولید آنها کار زیادی مصرف شده و ارزش زیادی ندارند و برخلاف چیزهایی وجود دارد که برای تولید آنها کار زیادی مصرف نشده و ارزش آنها زیاد است ... (همانجا). "علم اقتصاد" با وجود آنکه مدعی است که "اشیای" و "چیزهای" وجود دارند که ارزش آنها بر حسب مقدار کار مصرف شده برای تولید آنها تعیین نمیشود، ولی برای نمونه هم مثالی نمیتواند بیاورد تا خواننده بطور مشخص اقلام چنین اشیا و چیزهای معجزه آسا را بشناسد. ما خود را اینجا بیکاری مولف آمدیم و نمونه ای از این چیزهای غیرعادی میآوریم که نه تنها

برای تولید آن کارزبایدی صرف نشد ه بلکه اصلا کاری بصرف نشد ه ولی ارزش بسیار اید زمین زمینهای بایر اطراف تهران که یک جو هم کار برای آنها بصرف نشد ه به قیمت های سرسام آوری خرید و فروش میشود وزمانی بازار گرمی برای زمین خواران بود .

همانطور که قبلا اشاره کردیم مارکسیسم بین ارزش و قیمت تفاوت قائل است . اشیائی هستند که دارای ارزش نیستند ولی در شرایط سرمایه داری ، از آنجا که این اشیاء میتوانند وسیله استثمار و فایده ای قرار گیرند ، در بازار خرید و فروش میشوند یعنی صاحب قیمت میکردند و زمین از آنجمله است . در شرایط سرمایه داری نه تنها زمین ، بلکه خود انسان وجودان و شرف و حتی ناموس او میتواند همچو متاعی خرید و فروش شود . برای جهان سرمایه داری در این مورد حد و حصری نمیتوان قائل شد . علم اقتصاد که فایده را بوجود آورنده ارزش میداند ، معتقد است از نظر اقتصادی هر چیزی که بتواند حاجتی را رفع کند مفید است . اعم از اینکه احتیاج مادی باشد یا معنوی ، موافق اخلاق باشد یا مخالف آن و یا با منافع عمومی وفق دهد یا ندهد (جلد اول صفحه ۱۲) و از آنجا که احتیاج بوسیله مال و خدمات برطرف میشود ، از نظر اقتصاد ، مالی و خد متی مفید و دارای ارزش است که مطلوب مصرف کننده باشد اعم از اینکه استفاده از آن مال یا اموال و خدمات با موازین اخلاقی وفق بد هد یا ندهد (همانجا ، صفحه ۱۴) . بی پود ه توازین نمیتوان صحبت کرد . چنین است پایه های نظری و اخلاقی عالم سرمایه داری ؛ از اینجاست که وجدان و شرف انسانی ، ناموس زنان و کودکان و اشیاء و چیزهای بسیاری (زمین که جای خود دارد) تهدیل بکالا نمیکردند و صاحب قیمت میشوند .

علم اقتصاد به رد تئوری ارزش ادامه میدهد و این بار از قول شوپتهر میگوید : نمیتوان نظریه ارزش را راقبول کرد مگر آنکه نظریه هزینه تولید علمای کلاسیک راقبول کنیم . . . (جلد دوم ، صفحه ۲۲) . معلوم نیست شوپتهر چه رابطه ای میان نظریه ارزش مارکس و نظریه هزینه تولید علمای کلاسیک مشاهده کرده است ، ولی باید در اینجا قید نمود که مارکس در زمان تشریح نظریه ارزش خود با اشتباهات علمای کلاسیک اشاره نمود ه و تئوری هزینه تولید آنها را رد کرده است . آدم اسمیت اگرچه معتقد ب ارزش بر حسب کار بود ولی این اصل راقط در شرایط اقتصاد طبیعی جایز میدانست و در شرایط سرمایه داری هزینه تولید را معرف ارزش کالا میدانست . این فکر غلط را مارکس بطور مستدل رد نموده است . همچنین ریکارد ه که برخلاف اسمیت ارزش بر حسب کار را احتی در شرایط سرمایه داری صادق میدانست ، باز دچار اشتباه میشد و ارزش و هزینه تولید را عینا همانند میدانست و مارکس به این اشتباه ریکارد و نیز وقوف کامل داشته و آنرا انتقاد کرده است . بهر حال هیچگونه رابطه ای میان تئوری ارزش مارکس و هزینه تولید علمای کلاسیک وجود ندارد و برعکس انتقاد نظریه هزینه علمای کلاسیک از طرف مارکس یکی از پایه های استدلال او در تئوری ارزش بود ه است .

انتقاد دیگری که علم اقتصاد بر تئوری ارزش مارکس وارد میسازد چنین است : ه در رژیم سرمایه داری بعلمت آنکه در رشته ای سود بیشتری بدست میآید متصدیان متوجه آن رشته میشوند و بالنتیجه در آن رشته تولید زیاد تر میشود و قیمت صنوعات آن رشته تنزل میکند و سود متصدی بنگاههای آن رشته کم میشود . . . طبق نظریه مارکس این کم شدن سود را باید از کم شدن اضافه ارزش ناشی دانست و نیز میدانیم که اضافه ارزش از ارزش کار بوجود میآید حال اگر در آن رشته مقدار کار کم نشد ه باشد چگونه میتوان این تنزل سود را تامل کرد (جلد سوم ، صفحه ۲۵) .

از آنجا که درک علم اقتصاد از ارزش و بها (دقیقتر گفته باشیم بهای تولید) و ارزش اضافی و سود (دقیقتر : سود متوسط) اشتباه آمیز و نادرست است ، انتظار دارد که همیشه تقلیل یا افزایش

سود توأم با تقلیل یا افزایش ارزش و ارزش اضافی باشد . به همین جهت است که علم اقتصاد احتیاج نادرست خود را از مفروضات درست مارکس بحساب مارکس میکند . بدین ترتیب که صغری و کبری را از مارکس میگیرد و نتیجه علم اقتصاد را جانشین استنتاج مارکسیستی مینماید . اولاً در اینجا نیز علم اقتصاد ارزش و قیمت را با هم مخلوط مینماید . ثانیاً ، تنزل قیمت با در یک رشته حتما بمعنای تنزل ارزش نیست ، همچنانکه افزایش قیمت بمعنای افزایش حتی ارزش نمیشد . عرضه و تقاضا در تغییر قیمتها تا مبرجدی داشته ولی کوچکترین اثری در ارزش ندارد .

در شرایطی که علم اقتصاد بان اشاره کرده است در اشراقیات میان رشته ها و هجوم سرمایه به رشته هایی که در آنها سود بیشتر وجود دارد ، عرضه محصولات این رشته بر تقاضا فزونی گرفته و لذا قیمت و مقدار سود در آن کاهش مییابد و بهمان ترتیب نیز عرضه در رشته های دارای سود کمتر تقلیل یافته و لذا قیمتها و مقدار سود آن افزایش مییابد . بدین ترتیب مقداری از ارزش اضافی تولید شده در یک رشته بسرمایه داران رشته دیگر منتقل میشود و از این طریق یعنی در اشراقیات و قانون عرضه و تقاضا ارزش اضافی تولید شده بین تمام سرمایه داران بالسویه بر حسب سرمایه آنان تقسیم میشود (سود متوسط) . از اینجاست که بدون آنکه مجموع ارزش و یا ارزش اضافی تولید شده در این رشته ها تغییر نماید ، مقداری ارزش اضافی از یک رشته برشته دیگر منتقل میشود (توزیع مجدد سود) . یعنی بر خلاف ادعای علم اقتصاد بدون آنکه اضافه درآمد و مقدار کار تقلیل یابد مقدار سود در رشته بردرآمد تقلیل یافته و آنچه که در این رشته تقلیل یافته به جیب سرمایه داران رشته دیگر سرازیر میشود .

تساوی نتیجه ای که از وضع فوق گرفته میشود اینست که پرولتاریا از طرف تمام سرمایه داران بطور مشترک استثمار میشود و لذا سرمایه داران گانه و کارفرمای خودی به تمهایی دشمن طبقاتی او تبدیل و مبارزه متشکل پرولتاریا باید علیه استثمار متشکل یعنی طبقه سرمایه دار باشد .

علم اقتصاد پس از رد تئوری ارزش مارکس به نتیجه گیری نهائی میرسد از دود می میشود که بارد این تئوری نظریه استثماری مارکس نیز خود بخود از بین میرود .

ولی واقعیات زندگی با سرسختی تمام وجود استثماری را تائید مینمایند . در اینجا نیز علم اقتصاد از شیوه علمای سرمایه داری یاری نمیگیرد : ه در نظریه اقتصادی معاصر بدین مراجعه و استناد با فکسار مارکس مسئله استثماری شرایط پدید آمدن آن توجه و دقت کرده اند و باین ترتیب این مسئله سیاسی و عاطفی را بصورت موضوع علمی در آورده اند (جلد سوم ، صفحه ۶۴) . و اما آن چیزیکه برای مارکس فقط یک مسئله سیاسی و عاطفی بود چگونه از طرف معاصرین صورت علمی پیدا میکند ؟ . . . استثمار نسبت بکلها عوامل تولید در موردی که حق هر یک از آنها اعم از سرمایه یاکار باندازه کافی پرداخت نشود استثمار بوجود میآید (همانجا ، صفحه ۲۵) . روح مطلب و ماهیت تئوریهای جهان سرمایه داری نیز در همین است . یا منکر استثمار نمیکردند و اگر هم در مقابل واقعیات زندگی نتوانند پدیده استثمار را نفی نمایند ، مسئله را بطوری علمی مطرح مینمایند که حتی صاحب سرمایه نیز عنصری استثماررزه جلوهگر میشود . نه تنها کارگر استثمار میشود ، بلکه صاحبان زیر و زور نیز مورد اجحاف یک مشت لخت و پریان قرار میگیرند !

آباد همان چنین نظریاتی خود بگفته خویش ایمان دارند ؟ نه ؛ این ادعاها فقط برای دگرگون ساختن عادی و آگاهان واقعیات برای حفظ منافع طبقاتی مشی استثمارگر بهتر نیست . مارشال

اقتصاد دان انگلیسی، در این باره بصراحت میگوید: « کارل مارکس و دیگران استدلال میکردند که کار بیوسمه چیزی "فنزوتتر" از دستمزدها ۰۰۰ ایجاد مینماید و ظلمی که کارگران مبتلا به آن هستند، عبارت از اینست که این افزایش بوسیله دیگران تصاحب میگردد. ۰۰ اگر قبول نمائیم که کالای فقط محصول کار است ۰۰۰ ناگزیر چنین نتیجه منطقی خواهیم رسید که ربح و یا پاداش انتظار (منظور سود و ربح میباشد - م) قابل تهرئه نیست. ۰ آری، برای گریز از چنین نتیجه منطقی و برای تهرئه چنین استثماری است که این نظریات بخورد مردم داده میشود. این حقیقتی است و حقیقتی انکارناپذیر که نظریه ارزش نهایی در قبالی ارزش کار مارکس و برای پرده پوشی واقعیات تلخی که در جامعه سرمایه داری وجود دارد و مارکس آن واقعیات را نه فقط از روی عواطف بشردوستی، آنچه که سوسیالیست های تخیلی رامشخص میکردند، بلکه با قدرت داهیانه علمی به ثبوت رساند، بوجود آمد. ۰ اعتراف مارشال با وضوح کامل ریشه های طبقاتی نظریه ارزش علمای سرمایه داری را نشان میدهد و حتی "علم اقتصاد" نیز در این مورد صراحت را از دست نمیدهد: «عکس العملی که نظریه مارکس پدید آورد در میان و تدوین نظریه علمای مکتب نهایی راجع بتوزیع سهم زیادیدارد» (جلد سوم، صفحه ۲۷) ۰ مارکس داهیانه واقعیات جامعه سرمایه داری را از نظر علمی نشان داد و عواقب ناگزیر آنرا با اثبات رساند و پایه گذاران مکتب اطریشی نظریاتی در "عکس العمل" آن بوجود آوردند. چنین "تهرئه" ای و "عکس العملی" نمیتواند با تحریف واقعیات زندگی توأم نباشد.

"علم اقتصاد" برای اثبات معصومیت خود و در عین حال بمنظور لکه در ساختن مارکسیسم میگوید: «ناصوابترین طرز مطالعه و تحقیق امور اقتصادی آنست که بخواهند برای دفاع سلك پسا عقیده خاصی از علم اقتصاد استفاده کنند» (جلد اول، صفحه ۲) ۰ ولی حقیقت آنست که طریقه ناصواب را خود "علم اقتصاد" بکار میرد. مؤلف کتاب علاوه بر اینکه در "عکس العمل" حقایق مارکس گفته مطالبی بهم میبافد و از علم اقتصاد "برای دفاع سلك" طبقاتی خود استفاده مینماید، بلکه واقعیات زندگی را نیز تحریف مینماید و در عین حال گناه خود کرده را بد دیگری نسبت میدهد: «در زمان حاضر نظر کارل مارکس درباره توسعه فقر و مسکنت دیکر از طرف علمای اقتصادی که بواقعیات نظر دارند تا پدید نمیشود» (جلد سوم، صفحه ۲۶) ۰ برای اثبات این مدعای خود و باقی گذاردن اثر مطلوب و مخدربر اذهان، مؤلف فصل آخر کتاب درم خود را بواقعیات "درخشان" ممالک متحده، سرآمد جهان سرمایه و کمبه آطل جویندگان زر میبخشد و نتایج "درخشانتر" عالم اقتصاد کوزنتس را پشت بند ادعای خود قرار میدهد: «تحول توزیع درآمد های شخصی در ممالک متحده باید مورد توجه خاصی قرار گیرد، و فایده این توجه در این است که سیستم سرمایه داری مترقی در اقتصادات ممالک متحده برقرار است و برای بعضی از نظریاتی که درباره تحول اقتصاد های سرمایه داری بیان شده سلك امتحانی است»

(جلد سوم، صفحه ۲۰۶) ۰ مؤلف پس از آنکه نتیجه تحقیقات "برارزش" کوزنتس را آورد به چنین نتیجه ای میرسد: «... در توزیع شخصی درآمد ها تحول بطرف مساوات است» (همانجا، ص ۲۰۹) ۰ طبق ارقامی که کوزنتس میآورد و "علم اقتصاد" بان استناد میجوید از ۱۹۱۳ تا ۱۹۴۸ یعنی در ظرف ۳۵ سال مدخل گروه های پردرآمد امریکه یک درصد ادهالی را تشکیل میدهند فقط دو برابر افزایش یافته و حال آنکه درآمد افراد و طبقات پائین تر که ۹۹٪ ساکنین ایالات متحده را بوجوبد میآورند بیش از چهار بار افزایش یافته است. در اینجاست که به انقلاب در درآمد ها برخورد میکنیم! اگر واقعیات چنین باشند، بدون شك، تئوری فقر مارکس در عمل دچار شکست شده است. چه بر خلاف گفته مارکس درآمد زحمتکشان در کشور پیشرفته ای چون ایالات متحده امریکه با سرعت بیشتری از

از طبقات استثمارگرا افزایش مییابد. نتیجه تحقیقات کوزنتس چنین است: «... گروه اول (۱٪) از کل درآمد در ۱۹۱۳ دارای ۱۶٪ بود. است و در ۱۹۲۹-۱۹۳۲ و در ۱۹۳۹-۱۹۴۸ و در ۱۹۴۸-۱۹۶۸ است. ۰ گروه پائین (۹۹٪) در سال ۱۹۱۳ از کل درآمد دارای ۸۳/۸٪ و در ۱۹۲۹-۱۹۴۸ و در ۸۲/۸٪ و در ۸۱/۷٪ و در ۱۹۴۸-۱۹۶۸ بود. است» (جلد سوم، صفحه ۲۰۷) ۰ در طرز قرارداد ان ارقام و علامت گذاری تغییر از طرف ما داده نشد - م) ۰

علیه مارکس دلایل درخشانی است ۰۰۰ اگر ارقام تحریف نشده بودند! دانشمند اقتصادی دیکر ایالات متحده، و پکتور پولو، کتاب کوزنتس "سهم گروه های بالایی در درآمد ملی و پس اندازها" را که ارقام فوق را "علم اقتصاد" از این اثر گرفته، مورد بررسی انتقادی قرار داده و با وضوح تمام نادرستی ادعای کوزنتس را به ثبوت رسانده است. ۰ اگر کوزنتس مدعی است که سهم گروه های پردرآمد از درآمد ملی در سالهای ۱۹۱۹-۱۹۲۸ برابر ۱۳/۴٪ بود و در سالهای ۱۹۲۹-۱۹۴۸ به ۹/۹٪ تنزل یافته است، پولو نشان میدهد که سهم این گروه ها در همین مدت به ۱۸٪ افزایش یافته و بالتسویه سهم زحمتکشان از ۹۰٪ به ۸۲٪ درصد تقلیل یافته است. حق با کیست؟ حق با کیست که احتیاج بتحریف و دگرگون کردن عدی واقعیات ندارد. حق با کیست که واقعیات عمریان بنبغ او حکم میکنند. کوزنتس در موقع احتساب یک چیز "جزئی" را بحساب نیآورد است و آن سود تقسیم نشده بین سهامداران میباشد. یعنی آن مبالغ هنگفتی که هر ساله برای توسعه بیشتر انحصارها بکار برده میشود، جزو درآمد این گروه ها در نظر گرفته نشده است (سود های تقسیم نشده در همان مدت سه برابر افزایش یافته است) ۰ برای پی بردن به عظمت این رقمی که کوزنتس جزو درآمد گروه های بالایی اجتماع امریکا قرار داده است، بهتر است بخود "علم اقتصاد" مراجعه شود. ۰ طبق داده های "علم اقتصاد" در سال ۱۹۵۵ سود شرکتها که بین سهامداران تقسیم نشده است ۴/۴۱ میلیارد دلار و منافع تقسیم شده فقط ۲/۱۱ میلیارد دلار بود. است (جلد سوم، ص ۱۰) ۰ بنابراین کوزنتس برای اثبات ادعای خود ۸۰٪ درآمد این گروه ها را نادیده گرفته است. فقسط بیشترین عامل امریکاییست قادر است حقایق را با این نحو بمسخره گیرد. حال میتوان قضاوت نمود که تا چه حد گفته های مارکس با "حقایق و امور خارجی" مطابقت دارد!

بیجانیمت که یکی از حقایق نادری را که در "علم اقتصاد" بچشم میخورد، بیاوریم: «هر عالم اقتصاد در شرایط خاصی فکرمیکند و بزمان و مکان معینی تعلق دارد و از طبقه و ملت خاصی است و فکرا و بحالی که بان تعلق دارد وابسته است» (جلد اول، صفحه ۶۱) ۰ "علم اقتصاد" در چه شرایطی قرار دارد، تعلق او بکدام یک از طبقات است؟ محتویات "علم اقتصاد" وابستگی طبقاتی وی را بوضوح نشان میدهد. ولی "علم اقتصاد" از این اصل درست نیز نتیجه نادرستی میگیرد و میگوید:

«از اینجهت نیز در واقعیت و عینیت علم اقتصاد میتوان تردید کرد» (همانجا) ۰ اگر "علم اقتصاد" و مکتب وین و کوزنتس و امثال آنها برای دفاع از منافع طبقاتی خود عینیت را از دست میدهند و بمفسطه و تحریف وقایع میپردازند، مارکسیسم را بیغوطه خوردن در این منجلا ب احتیاجی نیست، زیرا واقعیات زندگی همگی مؤید نظریات آنست و مانند ایدئولوژیهای بورژوازی که هر لحظه واقعیات را علیه خود می بینند و لذت شعنی خاصی بان دارند، احتیاجی ندارد که از واقع عینیت دور شود.

مارکسیسم قائل بموضع گیری در مسائل اجتماعی است ، منتها موضع گیری مارکسیستها با عنایت
در تضاد نیست ، زیرا که حقایق و وقایع بطور مطلق یا اید ه های طبقاتی آنان سازگار است .

دانشجوی ایرانی همانطور که در مبارزات عملی خویش هشیاری از خود نشان داده است ، در
مسائل اید هولوژیک نیز باید هشیاری کامل از خود بروز دهد . برخورد نقادانه بر مسائل اید هولوژیک
با و امکان خواهد داد تا بدید ه عقل و محک منطق و معیار تجربه زندگی حق را از باطل و صافی را از
کاذب تشخیص دهد .
